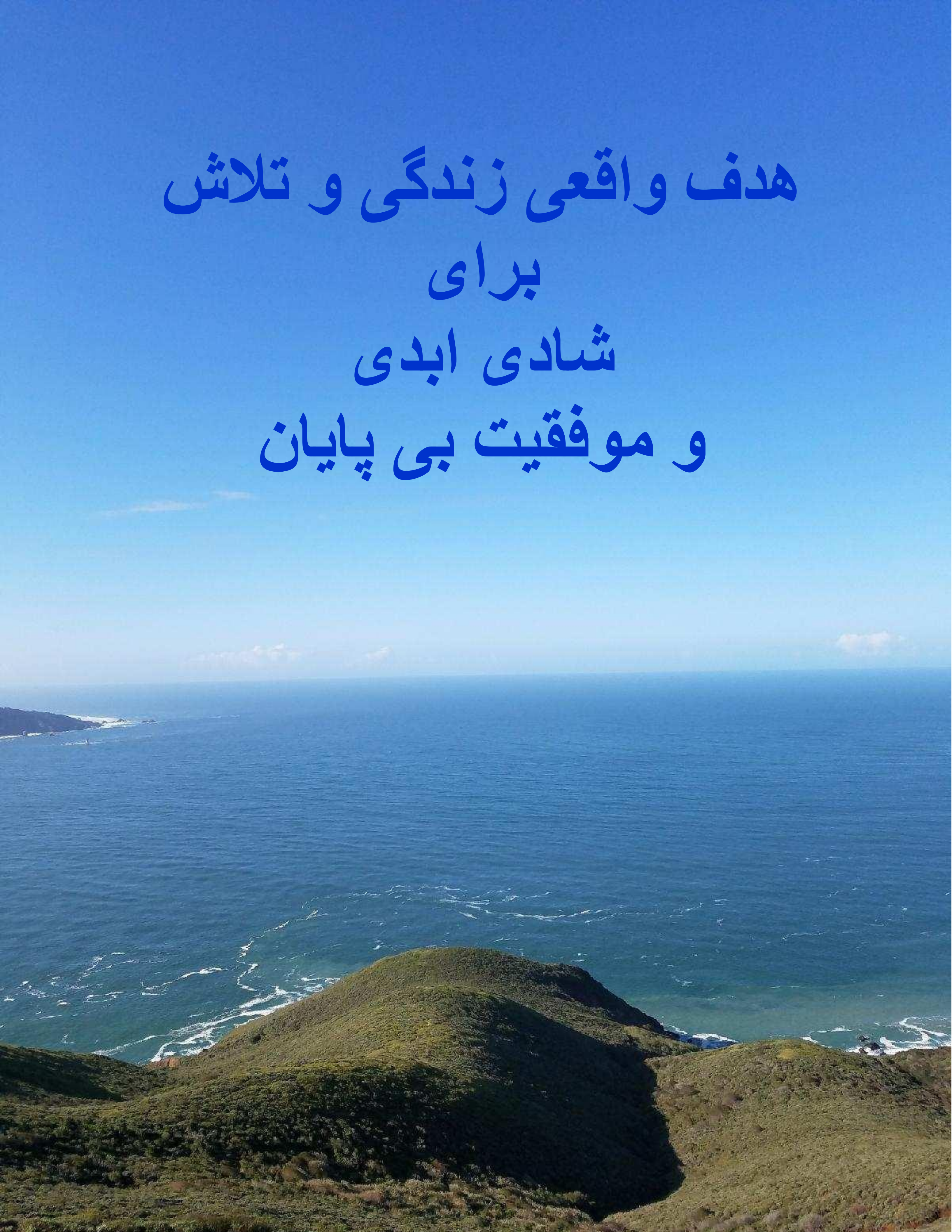
هدف واقعی زندگی و تلاش
برای
شادی ابدی
و موفقیت بی پایان



هدف واقعی زندگی و تلاش برای شادی ابدی و موفقیت بی پایان

گردآوری شده از آثار جاودانه یکی از بزرگترین متفکران و احیاء کنندگان کل تمدن بشری - **امام ابوحمید محمد غزالی** (1058-1111م)

چاپ اول: شهریور 1396
چاپ دوم: ژوئن 2021

اذعان

دکتر محمد احمد هاشمی (1929 - 2014 میلادی) برای الهام بخشیدن و هدایت تدوین این رساله از گنجینه های جاودانه حکمت و معنویت امام غزالی (ع) که ناشی از عشق به بشریت و اشتیاق شدید او برای رفاه و منفعت از آن است.

سَنُرِيهِمْ ءَايَـٰتِنَا فِى ٱلْـَٔافَاقِ وَفِىٓ أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ
يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ

«ما آیات خود را در دورترین نقاط جهان و در درون خود آنها به آنها نشان خواهیم داد، تا زمانی که برای آنها آشکار شود که این حق است.»

(سوره 41، آیه 53)

محتویات

چکیده

از ابتدای زمان های بسیار قدیم، بشریت با پرسش های اساسی وجود و هدف خود دست و پنجه نرم کرده است. سوالاتی مانند "من کی هستم؟" ، "از کجا آمده ام؟" ، "به کجا می روم؟" ، "هدف زندگی من چیست؟" و "خوشبختی و موفقیت ابدی واقعی چیست؟" پاسخ های رضایت بخشی را از دست داده اند. آرامش درونی که فرد آرزوی دستیابی به آن را دارد، حول محور باز کردن رمز و راز پیرامون این سؤالات اساسی وجود جذب می شود. پاسخ به این پرسش های کلیدی در طول تاریخ بشر تلاش شده است، اما نه تا حدی که جستجوی فرد برای حقیقت، که سعادت وجود درونی و بیرونی انسان بر آن استوار است، به طور کامل ارضا کند.

این رساله راهی را برای پاسخ به این پرسش های بنیادین وجود فراهم می کند که با توضیحات آغاز می شود اما با دعوت همه به درک درونی از طریق تجربه با چشم یقین درونی و در این فرایند راه سعادت ابدی و موفقیت بی پایان را روشن می کند. علاوه بر این، این رساله به طور طبیعی به گفتمان اسلام پیوند می خورد که در دوران مدرن به دلیل جهل عمومی پیروانش با آموزه های معنوی عظیم، مادی گرایی عمومی رایج، و کمبود یا فقدان دانش واقعی و جاه طلبی معنوی، به طور قابل توجهی به یک سطح بیرونی آیینی صرف تنزل یافته است. پیامد این وضعیت امور یک مسیر رو به پایین است که زیبایی پیام واقعی آن در تلاش برای رسیدن به اوج دستاوردهای بشری را مبهم می کند. این امر تنها با بازگشت به آرمان های والایی که برای کل بشریت تعیین کرده است را می توان معکوس کرد. ضروری است که این سطح از گفتمان را به بالاترین سطح خود برسانیم، جایی که واقعا به آن تعلق دارد، تا امیدها، آرزوها و روحیه ها را بالا ببرد تا به نفع کل بشریت باشد.

این رساله با الهام از یکی از بهترین سخنرانان اسلام و آموزه های معنوی آن به تمام بشریت که گوهر نوع بشر است، گفتار اسلام و آموزه های معنوی آن را به جایی می رساند که به بالاترین سطح ممکن از دستاورد بشری می رسد و به اوج معراج معنوی می رسد که به نوبه خود به سعادت ابدی و پیروزی بی پایان می انجامد. منابع زمینی محدود است و منجر به رقابت شدید برای کسب آنها، دشمنی و آشفتگی ناشی از آن می شود که بشریت با آن مواجه است. با این حال، اقیانوس عشق الهی که در تعالی معنوی دستاوردان خود تجلی یافته است، نیازهای درونی اولین و آخرین بشریت را برای همیشه برآورده می کند، بدون اینکه قطره ای از عظمت آن کم کند. درست همانطور که آسمان کوچکترین کاهشی از آن کاسته نمی شود وقتی تمام بشریت به آن نگاه می کند تا آرامش و آرامش را بیابند، ذره ای از اقیانوس سخاوت الهی که رودخانه های شادی ابدی و پیروزی بی پایان از آن جاری می شوند، اگر تمام بشریت از آن به کمال توانایی خود بهره مند شود، کاهش نمی یابد.

این رساله خوانندگان را به چالش می کشد تا جاه طلبی ها را بالا ببرند و به اوج دستاوردهای انسانی برسند، به جای فرو رفتن در اعماق ناامیدی و دستاوردهای پایین به دلیل فقدان هدف و جهت گیری واقعی در زندگی، فداکاری ناخودآگاه به دنیوی و رضایت از چیزهای عادی. این رساله که با پیشرفت آن شدت خود را آشکار می کند، هنر پتانسیل و ارزش ممکن و واقعی انسان را نشان می دهد که به نوبه خود به شادی ابدی و موفقیت بی پایان در زندگی جاودانه منجر می شود. محدودیت های بدن، ذهن و عقل انسان که در قیود ابعاد زمان و مکان گرفتار شده اند، بیش از حد با بلندی قلب و روح آن جبران می شوند، زمانی که از غل و زنجیرهایی که آن را نگه می دارند، رها می شود. این رساله انسان را به اقیانوس بی نظیر شادی ابدی و موفقیت بی پایان هدایت می کند و انسان را محکم در مسیر سعادت ابدی قرار می دهد، چشم اندازهای جدیدی از آگاهی و روشنایی معنوی را که قبلا ناشناخته بود باز می کند و با طلوع حقایق ابدی به اوج خود می رسد. این امر از طریق جواهرات یک نویسنده چیره دست موضوعی که کل تمدن بشری تاکنون تولید کرده است، انجام خواهد شد.

مقدمه

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

به نام خداوند مهربان ترین مهربانان

هدف از این نمایش، شناخت هدف واقعی زندگی انسان، چگونگی دستیابی به آن هدف و فواید تلاش برای رسیدن به هدف زندگی است. مهم است که بدانید زیرا اینها مهم ترین سوالات برای هر فرد است. برای یافتن پاسخ به این پرسش های کلیدی، به کتاب های یکی از بزرگترین متفکران، احیاء کنندگان و راهنمایان معنوی کل تاریخ بشر، امام ابوحمید محمد غزالی (1058-1111 میلادی) معروف به غزالی تکیه خواهیم کرد.

این نمایشگاه سه بخش دارد.

بخش اول به این سؤالات می پردازد: هدف واقعی زندگی ما چیست؟ شادی ابدی چیست؟ موفقیت ابدی واقعی چیست؟ رابطه متقابل بین این دو چیست؟

بخش دوم به مسیر معنوی درونی می پردازد که برای رسیدن به هدف واقعی زندگی و سعادت ابدی باید طی کنیم.

بخش سوم به منابع اطلاعات بیشتر و مطالعه دقیق در مورد هدف واقعی زندگی و دستیابی به سعادت ابدی می پردازد تا بتوانیم در مسیر تحقق و دستیابی به هدف زندگی و سعادت ابدی پیش برویم.

<u>بخش اول: تبیین هدف واقعی زندگی بشر و دستیابی به سعادت ابدی و پیروزی بی پایان</u>

هدف واقعی زندگی انسان، شناخت خدا و از طریق آن کسب «*معرفه*» یا عرفان خدا و ایجاد یک رابطه معنوی صمیمی با او است. تنها از این طریق است که انسان می تواند به سعادت ابدی یعنی سعادت ابدی و پیروزی بی پایان دست یابد. این نمایشگاه پس از برخی توضیحات اولیه، به بررسی عمیق آن می پردازد تا دریابد که چگونه و چرا چنین است.

خداوند در قرآن می فرماید:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

و ما خلقتو الجناح و الإنسا الا لی یعبدون
من جن و انسان را جز برای پرستش خود آفریده ام. (سوره 51، آیه 56)

عبدالله بن عباس رضی الله عنه از صحابه بزرگ حضرت محمد (ص) که از بزرگترین علمای قرآن در میان صحابه پیامبر (ص) بود، توضیح داد که کلمه «*لی یعبدون*» یا «برای عبادت من» در این آیه به معنای «*لی یعریفون*» یا «برای عرفان من» است. این توضیح این آیه از قرآن را می توان در میان سایر کتب در تفسیر کلاسیک معروف قرآن به نام «*تفسیر جلالین*» یافت. به عبارت دیگر، این آیه به معنای این است که هدف از خلقت انسان، شناخت خدا، ایجاد رابطه نزدیک با خداوند، داشتن عرفان خدا و رسیدن به مقام والای معنوی صمیمیت و قرب الهی است. هنگامی که کسی به این مقام والای معنوی می رسد، به ثروت بی پایان، آرامش درونی واقعی، آرامش قلبی، موفقیت واقعی و زندگی ابدی دست می یابد که هرگز پایان نمی یابد، به عبارت دیگر، به سعادت ابدی دست می یابد. پس این تعریف سعادت ابدی است و راه رسیدن به آن، شناخت خدا و رسیدن به عرفان خدا است. این سعادت ابدی از این زندگی آغاز می شود و تکمیل و کمال آن، در قالب زندگی ابدی که انسان را جاودانه می کند، در زندگی پس از این زندگی اتفاق می افتد.

این روند تحول معنوی که هدف واقعی اسلام است، با روایت زیر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) از «*حدیث*» یا مجموعه روایات نبوی معروف به *صحیح بخاری* و *صحیح مسلم* *توضیح داده می شود*:

از عمر رضی الله عنه که از یاور و صحابه حضرت محمد صلی الله علیه وسلم نقل شده است: «روزی که با رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نشسته بودیم، مردی پیش روی ما ظاهر شد که لباسش بسیار سفید و موهایش بسیار سیاه بود. هیچ نشانه ای از سفر بر او دیده نمی شد و هیچ یک از ما او را نمی شناختیم. او بلند شد و کنار پیامبر نشست. او در حالی که زانوهایش را روی خود قرار داد و کف دستانش را روی ران هایش گذاشت، گفت: «ای محمد، درباره اسلام به من بگو». رسول خدا فرمود: «*اسلام* این است که شهادت دهد که معبودی جز خدا نیست و محمد رسول خداست، نماز بخواند، *زکات* بپردازد ، در *ماه رمضان* روزه بگیرد، و اگر می توانید به خانه زیارت کنید.» فرمود: تو راست گفتی، و ما از اینکه او [پیامبر] را پرسید و گفت که راست گفته است، شگفت زده شدیم. فرمود: پس درباره ایمان به من بگو. فرمود: ایمان آوردن به خدا و فرشتگانش و کتاب های او و پیامبرانش و روز قیامت و ایمان آوردن به سرنوشت الهی و نیکی و بد آن است. فرمود: راست گفتی. فرمود: پس درباره احسان به من بگویید. فرمود: «پرستش خدا است که گویی او را می بینید، و در حالی که او را نمی بینید، به راستی که او شما را می بیند». بعد خودش را درآورد و من مدتی ماندم. سپس فرمود: ای عمر، آیا می دانی که پرسشگر کیست؟ گفتم: خدا و رسولش بهتر می دانند. فرمود: او *جبرئیل* بود که نزد تو آمد تا دین شما را بیاموزد. (این سنت از مجموعه حدیث [یا روایات پیامبر اسلام] به نام "*صحیح مسلم*").

به گفته علمای اسلامی، این واقعه چهل و پنج روز قبل از وفات حضرت محمد (ص) رخ داده است. در آن زمان، نزول الهی کل قرآن (کتاب مقدس اسلام که گمان می رود از سوی خداوند بر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در مدت 23 سال نازل شده است) به پایان رسید و آیات معروف قرآن نازل شد که می گوید:

ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ ٱلْإِسْلَٰمَ دِينًا

«امروز دین را برای شما کامل کردم، نعمت خود را بر شما کامل کردم، و آن را اسلام نامیدم». (قرآن، سوره 5، آیه 3). ورود جبرئیل با فرمان الهی، در این مقطع از تاریخ، برای تعلیم اینکه اسلام دارای سه سطح به نام های *اسلام* یا تسلیم در برابر خدا، *ایمان* یا ایمان به خدا و *احسان* یا عرفان خدا («*معارفه*») است، از اهمیت حیاتی برخوردار است. در این *حدیث* یا روایت حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) که به عنوان "*حدیث* (روایت نبوی) جبرئیل" نیز شناخته می شود، بر اساس توضیحات علمای بزرگ مسلمان، خداوند از طریق فرشته جبرئیل (یا *جبرائیل*) به حضرت محمد گفته است که اسلام دارای سه سطح زیر است:

1. **اسلام**: مرتبه اول اسلام را «اسلام» نیز می نامند و به بدن مربوط می شود و به پیروی از آموزه های اسلام برای <u>انجام زندگی ظاهری یعنی</u> عبادات بیرونی، برخورد با مردم، مسئولیت های اجتماعی فردی و جمعی، آموزه های اخلاقی و اخلاقی و غیره اشاره دارد، همه چیزهایی که با چشم بیرونی قابل مشاهده است. این سطح بعد افقی اسلام محسوب می شود و پایه و اساس ایمان اسلامی است.
2. **ایمان**: درجه دوم اسلام «*ایمان*» یا <u>ایمان و یقین به خدا و اعتقادات</u> نامیده می شود و مربوط به قلب است و به اعتقاداتی اطلاق می شود که یک مسلمان باید داشته باشد و تلاش کند تا با کسب صادقانه علم و به کارگیری آن در زندگی روزمره، یقین خود را به خدا و هدایت او در همه امور زندگی افزایش دهد و باعث تعمیق ایمان به خدا شود تا در مورد خدا و هدایت او تردیدی باقی نمی ماند. این سطح بعد عمودی اسلام محسوب می شود که به اسلام اوج می بخشد.
3. **احسان**: سطح سوم اسلام «*احسان*» یا <u>معنویت</u> نامیده می شود که با سخنان حضرت محمد (ص) نماد آن است: «خدا را طوری پرستش کنید که گویی او را می بینید، و در حالی که هنوز او را نمی بینید، به راستی که او شما را می بیند» و این به روح مربوط می شود. این بدان معناست که یک مسلمان کامل یا کامل یا در حالت شهادت خدا با چشم نفس خود است یا [اگر نتواند به چنین مقام روحانی والای برسد، پس در حالت تفکر دائمی است که تا ابد در نزد خداوند است). این معنویت از طریق تلاش های هماهنگ برای زیباسازی روح با خلاص کردن قلب و روح از همه ویژگی های شیطانی مانند خشم، نفرت، حسادت، حسادت، حسادت، تکبر، طمع، بی عدالتی، بی حوصلگی، خودپرستی، نژادپرستی، تعصب، افراط گرایی، خودخواهی، انتقام، سنگدلی، جهل، بزدلی، سرگرم کردن افکار شیطانی، شهوت شهرت/کنترل/قدرت و همه صفات و تمایلات منفی حاصل می شود. و با تزئین روح خود با

پرورش همه صفات خوب درونی و مثبت مانند عشق، صبر، شکرگزاری، بخشش، مهربانی، شفقت، سخاوت، فروتنی، اخلاص با خداوند و همه انسان ها فارغ از نژاد، مذهب و ملیت، توکل به خدا، یاد الهی، پاکی درونی، همه صفات و تمایلات مثبت و در نتیجه ایجاد رابطه صمیمانه با خداوند و به این ترتیب در همه امور زندگی مورد حمایت و هدایت الهی قرار می گیرد.

این سطح بعد سوم اسلام محسوب می شود که به اسلام عمق و زیبایی می بخشد. این بالاترین سطح اسلام است که انسان برای تحقق کامل پتانسیل انسانی با از بین بردن کامل تاریکی در روح خود و در نتیجه دریافت نور حکمت الهی که در آن پاسخ همه سؤالات زندگی مانند «من کیستم؟» و «از کجا آمده ام؟» و «به کجا می روم؟» می یابد، تلاش می کند تا به آن دست یابد. "هدف از زندگی چیست؟"، "چرا خدا همه چیز را آفرید؟" و "واقعا شادی و موفقیت واقعی چیست؟". اینجاست که جویندگان صادق خدا به حالتی از شناخت خدا می رسند، یعنی عرفان که اوج دستاورد معنوی است و در نتیجه آرامش درونی کامل و سعادت بی پایان را به همراه دارد. جالب اینجاست که این بالاترین سطح اسلام نیز کمترین درک را دارد.

هدف سطح اول اسلام که به عنوان «*اسلام*» یا «تسلیم در برابر اراده خدا» نیز شناخته می شود، قرار دادن فرد در مسیر خدا از طریق اعمال بیرونی عبادت و ارادت به خدا در ارتباط با بدن یا وجود بیرونی فرد است. مرتبه دوم اسلام که به «*ایمان*» یا «ایمان و یقین به خدا» معروف است، مربوط به یقین و یقین قلب است. هنگامی که انسان خدا را مخلصانه پرستش می کند، راه او را می شناسد و در پرستش الهی تلاش می کند، یقین در وجود خدا عمیق تر می شود و در نتیجه شیرینی ایمان در قلب انسان ایجاد می شود که ایمان را به یقین تزلزل ناپذیر به خدا تبدیل می کند و همه تردیدها را در خدا و هدایت او برطرف می کند. با پیشرفت بیشتر در این راه خدا، به سومین و بالاترین و بزرگترین سطح اسلام معروف به «*احسان*» می رسد که توسط حضرت محمد (ص) به عنوان «پرستش خدا به گونه ای که گویی او را می بینید و اگر او را نمی بینید، [با آگاهی دائمی زنده که] او واقعا شما را می بیند». به این معنی که مسافر معنوی که به چنین مقام معنوی والایی رسیده است، یا در حالت «*مشهده*» یا «*مرقبه*» است. «*مشهده*» یا «شهادت خدا» به معنای «شهادت دادن به وجود خدا» نیست؛ زیرا چنین شهادت در زندگی آخرت اتفاق می افتد، همانطور که در کتاب الهی به تفصیل بیان شده است، بلکه در این زندگی دنیوی، «شهادت خدا» به معنای «شهادت دادن به صفات و اعمال خدا» است. این صفات و اعمال خداوند در هر ذره این جهان و فراتر از آن و در همه اشکال «وجود» به وفور جریان دارد و این صفات و اعمال خداوند را می توان در این زندگی از طریق چشم نفس مشاهده کرد. شرح کاملی از این موضوع در کتاب «*جواهر القرآن*» امام غزالی (ع) یا «جواهرات قرآن» به دست آمده است. رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در این روایت نبوی معروف به «*حدیث* جبرئیل» فرموده است که اگر نمی توانید خدا را طوری پرستش کنید که گویی او را می بینید، باید خدا را طوری پرستش کنید که گویی او شما را می بیند. این بدان معناست که اگر شما ظرفیت معنوی برای داشتن «*مشهدی*» یا «شهادت خدا» را ندارید، حداقل «*مرقبه*» یا «تفکر معنوی» را در قلب خود داشته باشید که تا ابد در نزد خدا خواهید بود. گواه این امر را می توان در حدیث یا روایت نبوی دیگری از مجموعه حدیثی «*صحیح مسلم*» یافت که در آن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: «خداوند به صورت و بدن شما نگاه نمی کند، بلکه به قلب های شما نگاه می کند». هنگامی که انسان به دل خود می اندیشد و نگاه خدا را بر قلب خود احساس می کند، نه تنها از اعمال شیطانی پرهیز می کند، بلکه حتی از ورود همه افکار شیطانی به قلب او جلوگیری می کند، زیرا انسان در حالت تفکر است که خداوند به هر حالتی اعم از ظاهر و درون، آشکار و پنهان که در آن است و خداوند از هر تار و پود وجود خود آگاه است.

از آموزه های بزرگان مسلمان (عرفان، نزدیکان خدا و استادان معنوی) مشخص است که برای رسیدن به بالاترین سطح اسلام معروف به «*احسان*» (یعنی پرستش خدا به گونه ای که گویی او را می بینید و اگر او را نبینید، او واقعا شما را می بیند)، جایی که فرد به عرفان خدا («*معرفه*») دست می یابد که از طریق آن به سعادت ابدی می رسد و از طریق آن به هدف واقعی زندگی می رسد. برای رسیدن به این بالاترین قله دستاورد، ضروری است که فرد روح خود را با رهایی آن از همه تمایلات و ویژگی های بد و منفی و آراسته کردن آن با تمام تمایلات و ویژگی های زیبا و مثبت، پاک کند. چنین کشمکش روحانی قدرتمندی درونی برای تطهیر روح، روح را که تنها ابزار و وسیله دستیابی به عرفان خداوند است، از طریق صعود به مراضع معنوی قادر می سازد تا به حضور خداوند اوج بگیرد. نفس برخلاف سایر قوای انسانی مانند ذهن، بدن و عقل، محدودیتی ندارد و قادر است به ارتفاعاتی برسد که سایر قوای انسانی قادر به رسیدن به آن نیستند. از این رو، رسیدن به اوج دستاورد بشر نه از طریق ذهن، جسم و عقل بلکه تنها از طریق روح امکان پذیر است، هنگامی که غل و زنجیر و محدودیت های آن را که او را نگه می دارند، شکسته شود.

راه درمان بیماری ها و شرارت ها و تمایلات منفی نفس در جهت تطهیر آن، این است که در پرتو آموزه های قرآن و حضرت محمد (ص) یک مبارزه معنوی مصمم داشته باشیم تا همه شرارت های درونی را که انسان را از راه خدا دور می کند از بین ببرد و همه صفات بزرگ معنوی درونی را که انسان را به هدف تقرب خداوند می رساند، تلقین کنیم. صمیمیت و عرفان. شرارت های درونی، که بیماری های روح هستند، باید از طریق یک مبارزه معنوی مصمم و هماهنگ از بین بروند. این شرارت های درونی یا بیماری های روح شامل اما محدود به دشمنی، نفرت، حسادت، ظلم، ظلم، پلیدی، بی ادبی، دروغ، اتهام، صحبت بیش از حد، لاف زدن، غرور، تکبر، فریب، رفتار غیرمتمدنانه، بی عفت، بخیل بودن، اسراف، تعصب و تکبر نژادی/زبانی/ملیستی/مذهبی، خودخواهی، ریاکاری، خودخواهی، خودمحوری، بی حوصلگی، بی حوصلگی، بی رحمی، غم و اندوه، افسردگی، بزدلی، فقدان شجاعت، کوته بینی، غفلت، غفلت، غفلت، بی پروایی، همه افکار منفی، گفتارها، اعمال، تمایلات و تمایلات منفی که انسان را از راه حق منحرف می کند و انسان را از ذات حقیقی انسان و از راه خدا منحرف می کند.

پس از خارج کردن بیماری های درونی روح از عمیق ترین فرورفتگی های آن، فرد نیاز به پرورش همه ویژگی های معنوی مثبت و شریف درونی دارد که انسان را به اوج شخصیت و خلق و خوی شریف سوق می دهد و راه صعود معنوی را روشن می کند. از جمله صفات شریف معنوی می توان به عشق، رحمت، مهربانی، شفقت، اخلاص، راستگویی، شجاعت، شجاعت، عزم، سخاوت، نجابت، دوراندیشی، حکمت، عدالت، انصاف، نوع دوستی، اخلاق و شخصیت شریف و دلنشین، ادب، خدمت فداکارانه به بشریت بدون انگیزه پنهان، فروتنی، عدالت و عمل صالح، وسعت قلب، یاد همیشگی الهی، توکل و توکل به خدا، پاکی دل و نفس اشاره کرد. و همه افکار و گفتار، عمل، تمایلات و تمایلات خوب و مثبت که انسان را به همه صفات معنوی خوب درونی و شخصیت شریف به پذیرش و حضور خداوند سوق می دهد. رسیدن به این نقطه، رسیدن به مرتبه «*احسان*» است که بالاترین مرتبه اسلام و اوج دستاورد بشر است، چنانکه در حدیث «روایت نبوی جبرئیل» به عبارت «خدا را طوری پرستش کنید که گویی او را می بینید و اگر او را نمی بینید، او به راستی شما را می بیند»، به عبارت دیگر «*مشهدا* یا *مرقبه*»" یا "شهادت خدا یا تأمل در پوشاندن خدا در هر تار و پود وجود". در آیه زیر از قرآن به این موضوع اشاره شده است:

أَفَمَن شَرَحَ ٱللَّهُ صَدْرَهُۥ لِلْإِسْلَٰمِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِۦ ۚ

«کسی که خداوند قلبش را برای اسلام گشوده و گسترش داده است، در نور پروردگار خود قرار دارد». (سوره قانع، سوره 39، آیه 22)

این مرتبه «*احسان*» یعنی عرفان یا بالاترین مرتبه اسلام است که اوج دستاورد بشر است که پیامبران خدا و پس از آنها صحابه پیامبر (*صحابه*) و پس از آنها اولیاء بزرگ و عرفان به آن رسیدند. این همان مرتبی است که وقتی به آن دست یابید، انسان واقعی و کامل و نایب خداوند بر روی زمین می شود و اینجاست که به سعادت ابدی و پیروزی بی پایان (*سعده آبادیه* یا *سعادت آبادی*) می رسد که تا ابد با او باقی می ماند. رسیدن به این مقام والای معنوی معراج مطلق و دستیابی به این ثروت عظیم برای هر انسانی امکان پذیر است. پیامبران به این دنیا آمدند تا این راه را به بشریت بیاموزند و پس از پایان دوران نبوت، وارثان پیامبران که مقدسین و گنوسی ها هستند، تا آخر زمان اینجا خواهند بود تا این راه را با زبان و با حالات روحانی باشکوه درونی خود به بشریت بیاموزند. این به این دلیل است که این راه تا آخر زمان به روی بشریت باز بماند و وعده خداوند که در قرآن به تمام بشریت تا آخر زمان داده است: «کسانی که در راه های ما تلاش می کنند، قطعا و قطعا آنها را به راه های خود هدایت خواهیم کرد. و خدا با نیکوکاران است» (سوره 29، آیه 69)، که وعده الهی محقق می شود و محبت و شفقت خداوند که نسبت به همه بشریت دارد، کامل می شود.

در پرتو توضیحات فوق، اکنون به اختصار هدف زندگی خود و نحوه دستیابی به آن هدف را می دانیم. در ادامه ، توضیح نسبتا مفصلی از هدف زندگی ما و راه های دستیابی به آن ارائه خواهد شد. برای ارائه این توضیحات، از گنجینه های بزرگ و بی انتها حکمت یکی از بهترین نمایندگان نه تنها تمدن اسلامی بلکه کل تمدن بشری که به اوج دستاورد بشر رسیده است، به مراتب *احسان* که کتاب های او حتی امروز نیز راه کمال و اوج دستاورد را برای همه بشریت روشن می کند، کمک می خواهیم. این شخصیت بزرگ "اثبات اسلام" امام ابوحمید محمد غزالی (1058-1111 میلادی) است که در بین مردم به امام غزالی یا فقط غزالی معروف است.

امام غزالی (ع) در کتاب کوتاه «*میزان العمل*» یا «ملاک سنجش و قضاوت در صحت اعمال انسان» که کتابی کوتاه از مجموعه کتاب های کوتاه او «*مجمع رسائل امام* غزالی» یا «مجموعه کتاب های کوتاه امام غزالی» است، سعادت ابدی و موفقیت بی پایان (*سعده آبادی* یا *سعادت آبادی*) را چنین تبیین می کند [1]:

غفلت و تنبلی در جستجوی سعادت شبیه به پوچی است

منظور ما از سعادت ابدی این است: ابدی بدون مرگ، لذت بدون تلاش، سعادت بدون تراژدی، رفاه بدون فقر، کمال بدون عیب و احترام بدون تحقیر.

به طور کلی: هر چیزی که تصور می شود، خواه درخواست یک درخواست کننده باشد یا آرزوی یک مشتاق که برای همیشه در آنجا است به گونه ای که با گذشت زمان و انقراض نسل ها کاهش نخواهد یافت.

در واقع، اگر تمام جهان پر از غلات باشد و پرنده ای هر هزار سال یک دانه را بدزدد، دانه ها به پایان می رسند و از ازل ابد چیزی کم نمی کنند.

این پس نیازی به تشویق برای درخواست آن یا سستی متهم کننده در جستجوی آن پس از تأیید وجود آن نخواهد داشت؟ از آنجا که هر موجود عاقلی برای سودهای کمتر از این به سرعت می شتابد و او را باز نمی دارد، حتی اگر راه انجام آن دشوار باشد، و مستلزم ترک لذت های دنیوی و تحمل سختی های فراوان است.

زمانی که در ناملایمات سپری می شود محدود است و آنچه از دست می رود حداقل است زیرا لذت های دنیوی گذرا هستند و به راحتی خسته می شوند.

در مورد فرد باهوش، برای او آسان است که از مبلغ ناچیز جدا شود تا ده برابر آن را به دست آورد. به همین دلیل است که می بینید همه در تجارت و صنعت و حتی در جستجوی دانش در برابر انواع تحقیرها، فقر، سختی ها و دردهای غیرقابل تحمل مقاومت می کنند و مشتاقانه آرزوی کسب لذتی در آینده دارند که بیشتر از آنچه در حال حاضر از دست می دهند، افزایش محدود. پس چگونه است که آنها شرایط کنونی را ترک نخواهند کرد تا به دستاوردهای گرانبها و نامحدود برسند؟

هیچ موجود باهوشی در خلقت وجود ندارد که مشتاق به دست آوردن ثروت باشد وقتی از او خواسته شود یک *دینار* خرج کند تا یک ماه صبر کند تا طلای خالص به دست آورد، مطمئنا نفس او به سرعت به او اجازه می دهد آن را خرج کند. اگرچه ممکن است در همان مورد درخواست شود، در واقع کسی که حتی در آن دوره زمانی حتی در برابر دردهای گرسنگی مقاومت نکند تا بتواند در آینده به پاداش فراوانی دست یابد، عاقل تلقی نخواهد شد.

ممکن است تصور نشود که در خلقت وجود داشته باشد، حتی اگر مرگ همیشه بر همه سایه افکنده و تهدید کننده باشد و طلا در آخرت به نفع کسی نباشد.

ممکن است در آن ماه یا یک روز بعد از آن ماه بمیرد و از آن طلا بهره ای نبرد. همه اینها نظر او را در خرج کردن آن به خاطر اشتیاقش برای درو کردن آن پاداش منصرف نمی کند. پس چگونه است که نظر موجود هوشمند در تحمل بار امیال در زندگی خود که حداکثر صد سال است فریب می خورد و پاداش آن سعادت ابدی است؟

با این حال، عدم تمایل خلقت در پیمودن مسیر سعادت به دلیل عدم اعتقاد آنها در روز آخر است. زیرا حتی عقل ناقص نیز به سرعت قضاوت خواهد کرد که در مسیر خوشبختی بر کسی با هوش کامل برود.

امام غزالی (ع) در کتاب بزرگ خود «*کیمیا* یا عامل دگرگون کننده تغییر برای سعادت ابدی و موفقیت بی پایان» که به زبان فارسی نوشته است، سعادت ابدی را اینگونه توضیح می دهد [2]:

شکرگزاری بی شمار برابر با تعداد ستارگان آسمان، قطرات در بارانها، برگ های درختان، ذرات شن بیابان ها و اتم های آسمانها و زمین، شایسته خدایی است که صفت او یگانگی است و عظمت و عظمت و عظمت و تعالی مخصوص اوست. هیچ بنده ای از کمال اعلیحضرت آگاه نیست. هیچ در واقعیت عرفان او راه ندارد. بلکه اعتراف به ناتوانی در شناخت حقیقت، اوج صادقترین ها است و اعتراف به عدم حمد و ستایش او، اوج ستایش و سرودی است که فرشتگان و پیامبران می خوانند. شگفتی از اولین پرتو اعلیحضرت، اوج عقل روشنفکران است. شگفت زده شدن در جستجوی مجاورت فیض او، اوج رهگذران راه عرفانی است. اساس آن ترک امید به عرفان و ترک خواسته های خود است. ادعای کمال در موضوع عرفان او این است که به شباهت و شباهت فکر کنیم. با نگاهی به فیض وجودش، همه چشم ها خیره می شوند. با دیدن کارهای شگفت انگیز او، ثمره ای که همه عقلان به بار می آورند، عرفان ضروری است. هیچ نباید چنین باشد که باید در عظمت وجود خود به این شکل و چرایی تأمل کند. هیچ قلبی نباید چنان باشد که به کارهای شگفت انگیز او بی توجه بماند. اینها چه هستند و با قدرت چه کسی کار می کنند. این است تا تشخیص دهد که همه قطعا نشانه های قدرت او و نورهای عظمت او هستند. هر چه وجود دارد، از جانب اوست و به حق اوست. در عوض، هر چیزی که هست، اوست. همانطور که در واقعیت، هیچ چیز فراتر از او وجود ندارد. بلکه وجود همه بازتاب وجود اوست.

ای معشوق عزیز! به خوبی بدانید که خداوند انسان را برای ورزش و غرور نیافریده است. بلکه وظیفه فرد و خطراتی که در آن نهفته است هر دو عظیم هستند، گویی که فرد ابدی نیست، اما مطمئنا باید تا ابد زندگی کند. یعنی اگر کسی از همیشه نباشد (یا از ابدیت زندگی کند) ، همیشه خواهد بود. اگرچه بدن فرد ناچیز است، زیرا از خاک رس ساخته شده است، اما واقعیت روح او الهی بودن فوق العاده است. اگرچه منشأ آن با صفات حیوانات، جانوران، شیاطین و ناخالصی های آنها آمیخته است، اما وقتی دچار سختی می شود، پاک می شود و توانایی نزدیک شدن به خدا را پیدا می کند. این وظیفه فرد این است که بدترین از پایین ترین ها باشد و بهترین از بالاترین ها باشد. پایین ترین جزر و مد آن این است که با افتادن در گودال حیوان و حیوان و شیاطین در تار خشم و هوس گرفتار می شود. اوج آن این است که به مرتبه فرشتگان می رسد. مثلا باید از چنگال خشم و شهوت نجات یابد. هر دوی اینها باید زندانی باشند و یکی باید پادشاه آنها باشد. هنگامی که این مقام پادشاهی توسط یک نفر به دست می آید، فرد شایسته پرستش خدا می شود. این ظرفیت پرستش صفت فرشتگان است. این کمال رتبه یک انسان است. وقتی کسی طعم محبت فیض خدا را می چشد، نمی تواند لحظه ای را از دید الهی محروم کند. منظره فیض بی پایان بهشت فرد می شود. بهشت لذتهای چشم، معده و نفسانی برای فرد ناچیز و بی ارزش می شود. از آنجا که اساس انسان در ابتدای تولد ناقص و ناچیز است، از این رو کامل کردن انسان بدون سختی امکان پذیر نیست و رفتاری مانند کیمیاگری که برنج و مس را پاک می کند و آن را به طلا تبدیل می کند، بسیار دشوار است. همه نمی توانند آن را شناسایی کنند. به همین ترتیب، این کیمیاگری که اساس انسان را از ناخالصی عادات وحشی پاک می کند و تطهیر فرشته ای را به آن می آورد که به وجوه سعادت ابدی را به دست می آورد. بسیار دشوار است و هر کسی آن را نمی داند. هدف از نگارش این تز بیان عناصر این کیمیاگری است که در واقع کیمیاگری سعادت ابدی است. به همین دلیل نام این کتاب را «*کیمیا* سعادت» یا «کیمیاگری یا عامل دگرگون کننده تغییر برای سعادت ابدی و موفقیت بی پایان» نامگذاری کرده ایم. نام "کیمیاگری" بسیار شایسته این کتاب است. دلیل آن این است که در برنج و مس تفاوتی جز زردی و وزن وجود ندارد و با این کیمیاگری هدف دیگری جز ثروتمند شدن در این دنیا وجود ندارد. زندگی دنیوی کوتاه است. ثروت دنیوی به خودی خود چیزی نیست. بین عادات گاوها و صفات فرشتگان دنیایی تفاوت وجود دارد. ثمره این کیمیاگری سعادت ابدی است. حد آن پایانی ندارد. هیچ پایانی برای لطف آن وجود ندارد. هیچ ناپاکی نمی تواند به پاکی آن وارد شود. این کتاب در واقع یک کیمیاگری است. به غیر از این، نام بردن از هر چیز دیگری به عنوان کیمیاگری، چیزی جز شرم آور نیست.

ای معشوق عزیز! باید بدانید که از آنجا که کیمیاگری طلا در کلبه هر پیرزن یافت نمی شود، بلکه در گنجینه های افراد بسیار ثروتمند و پادشاهان یافت می شود. به همین ترتیب ، کیمیاگری سعادت ابدی نیز در همه جا یافت نمی شود. بلکه در گنج الهی یافت می شود. گنج الهی در آسمانها، موجودات فرشتگان و بر روی زمین، قلب پیامبران است. هر آنها را در هر جایی جز در دربار نبوت جستجو کند، گمراه می شود و در نهایت فریب می خورد. کسی چیزی جز خیال پردازی

بیهوده به دست نخواهد آورد. فقر انسان در روز قیامت آشکار می شود. تمام خلقت سکه های دروغین (جعلی) خود را می دانند و همه می دانند که عقل نداشته است. صدای این صدا را می شنوید:

لَّقَدْ كُنتَ فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَٰذَا فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ

«شما قطعا از این موضوع غافل و ناآگاه بودید. ما پرده را از تو برداشتیم؛ پس امروز بینایی تو تیز است!» (قرآن، سوره 50، آیه 22)

بزرگترین رحمت رحمان رحمان (یعنی خدا) این است که صد و بیست و چهار هزار پیامبر (علیه السلام) را در جهان فرستاد تا تدبیر این کیمیا را به آنها بیاموزند و به آنها بگویند که سکه نقدی قلب را در سندان سختی بگذارند و راه اصلاح اخلاق بد را به آنها بیاموزند که باعث تراکم و ناپاکی قلب و راه پر کردن قلب از اخلاق نیک می شود. همانطور که خداوند خود را با جلال و حاکمیت خود ستایش کرد، صفت خود را در فرستادن پیامبران (و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم) اعلام کرد و از آن به عنوان واجب خود بر خلقت یاد کرد. خدا می فرماید:

يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكِ الْقُدُّوسِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿١﴾ هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿٢﴾

«آنچه را که در آسمانها و زمین است، برای خداوند، پادشاه و مقدس و عزیز و حکیم تسبیح می گوید. او کسی است که پیامبری را از میان خودشان در میان بی سوادان فرستاد که آیات او را بر آنها می خواند، و آنها را پاک می کند، و کتاب و حکمت را به آنها می آموزد! و پیش از آن، آنها در جاهلیت آشکار بودند!» (سوره 62، آیه 1-2)

واژه [عربی] «*یوزکیهم*» [در آیه بالا] به همان اخلاق بدی اشاره دارد که از صفات حیوانات است و رسول خدا (صلی الله علیه وآله و سلم) آنها را از طریق تطهیر درونی و دگرگونی معنوی از آن رها می کند. واژه های عربی «*یوعلی محوم کتاب و حکمت*» در همان آیه فوق به این اشاره دارد که آنها را وادار به پوشیدن لباس صفات فرشتگان کند. و هدف کیمیاگری (یعنی عامل دگرگون کننده دگرگونی معنوی) این است که انسان باید از هر چیز مضر و ناخواسته (یعنی همه نقایص درونی و تمایلات منفی مضر نفس) پاک شود و به صفات کمال [باطنی] آراسته شود. بزرگترین کیمیا این است که انسان باید روی خود را از دنیا برگرداند و به خداوند متعال توجه کند، همانطور که به رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تعلیم داده شده است:

وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا

"*Wadhkurusma rabbika* و *tabattal illayhi tabteela*"
«و نام پروردگارت را به یاد آورید؛ و خود را با عبادت کامل به او اختصاص دهید!» (قرآن، سوره 73، آیه 8)

[کلمه عربی] «*طبتیلا* » [در آیه بالا] به معنای جدایی از همه چیز غیر از خداوند متعال و تسلیم شدن کامل در برابر خداوند متعال است. این شرح مختصری از این کیمیاگری [از شادی ابدی و موفقیت بی پایان] است. جزئیات آن طولانی است و حد و مرزی نمی شناسد. اما عنوان آن دانستن چهار چیز است و عناصر اساسی آن دانستن چهار معامله است و هر عنصر اساسی ده اصل اساسی دارد.

چهار عنوان [این کیمیاگری سعادت ابدی و موفقیت بی پایان] عبارتند از:

(1) شناخت خود،
(2) شناخت خدا،
(3) شناخت واقعیت جهان، و

(4) دانستن حقیقت آخرت.

دانستن چهار چیز فوق در واقع عنوان شناخت اسلام (یعنی تسلیم شدن در برابر اراده خدا) است. اما امور عناصر اساسی اسلام چهار عنصر است.

دو عنصر اساسی مربوط به خود بیرونی ("*ظُهیر*") و این دو مربوط به خود درونی ("*باتین*") است.

دو عنصر اساسی مربوط به خود بیرونی عبارتند از:
(1) اطاعت از دستورات خدا. اینها عبادات [بیرونی] نامیده *می شوند*.
(2) در نظر گرفتن آنها در مورد حرکت و معیشت خود. این معاملات را «*معملت*» می نامند.

دو عنصر اساسی مربوط به خود درونی ("*باتین*") عبارتند از:

(1) برای پاک نگه داشتن قلب [یا روح] از همه اخلاق های بد [باطنی] مانند خشم، بخل، تکبر، تکبر، خودخواهی و غیره. این اخلاق ها را «*مهلکت*» (منفی ها یا رذایل درونی یا مخرب های نفس) و «*عقبات*» (مکان های تاریک و باریک که مردم قربانی دزدان می شوند) در راه ایمان می نامند.
(۲) آراسته کردن قلب با اخلاق نیک مانند صبر، شکرگزاری، عشق، امید، توکل به خدا و غیره. این اخلاق ها «*منجیات*» نامیده می شوند (اثبات ها یا تمام صفات والای شخصیت درونی روح که برای او رستگاری، سعادت، سعادت حقیقی و موفقیت [ابدی] به ارمغان می آورد).

اولین عنصر اساسی که در آن به عبادت اشاره شده است، شامل ده پایه است. آن ها هستند:

(1) در مورد اعتقادات *اهل سنت* (یعنی کسانی که بر روش سنتی صحیح متکی هستند که بر زنجیره ای ناگسستنی از انتقال و دانش پژوهی در همه سطوح [در زندگی ظاهری، ایمان باطنی و معنویت] که به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و از طریق او به خداوند متعال باز می گردد)،
(2) در مورد جستجوی دانش،
(3) در مورد پاکیزگی (یا خلوص بیرونی)،
(4) در مورد دعا (به سوی خدا)
(5) در مورد زکات (یا صدقه اجباری یا صدقه)،
(6) در مورد روزه،
(7) در مورد حج (یا زیارت *کعبه* در مکه که نماد خدا و رحمت او در زمین است)،
(۸) در مورد تلاوت قرآن کریم،
(9) در مورد یاد خدا، دعاها و تضرع، و
(۱۰) در مورد ترتیب مراسم [برای فراخوانی از خدا برای تمام نیازهای خود - چه مادی و چه معنوی].

دومین عنصر اساسی مربوط به تعامل متقابل نیز ده پایه دارد:
(1) آداب مصرف غذا،
(2) آداب ازدواج،
(3) آداب تجارت و حرفه ها،
(4) آداب طلب حلال [و پرهیز از حرام]،
(5) آداب معاشرت،
(6) آداب انزوا،
(7) آداب سفر و سفر،
(۸) آداب قرائت (*«سماع»* یا قرائت عبادی مربوط به عشق و اشتیاق به خدا) و وجد معنوی،
(9) آداب امر به معروف و نهی از منکر، و
(10) آداب حاکمان و حاکمان.

سومین عنصر اساسی مربوط به «*مهلکت*» (یا شرارت های مخرب نفس) نیز دارای ده پایه است:
(1) آداب انضباط شخصی [درونی] [و تمرینات معنوی برای مهار امیال نفس پایین ("*نفس*")]،
(2) روش های درمان برای زیاده روی در غذا و لذت های نفسانی،
(3) آداب شفای بیش از حد گفتن و بدی های زبان،
(4) آداب شفای خشم و تکبر و عزت کاذب،
(5) آداب درمان عشق به جهان،
(6) آداب شفای عشق به مال [و ثروت]،
(7) آداب درمان شکوه و عزت (تجلیل از خود و بزرگنمایی خود)،
(8) آداب درمان خودنمایی و ریاکاری،
(9) آداب درمان تکبر و خودخواهی، و
(10) آداب درمان غرور و غفلت.

چهارمین عنصر اساسی مربوط به «*منجیات*» (یا صفات شریف درونی نفس که برای او رستگاری و سعادت به ارمغان می آورد) نیز ده پایه دارد:
(1) توبه (به سوی خدا و طلب آمرزش) (1)
(2) شکیبایی و سپاسگزاری.
(3) پرهیزگاری و امید (به خدا) داشته باشید.
(4) فقر و زهد.
(5) نیت و اخلاص و راستگویی.
(6) فداکاری و پاسخگویی به خود،
(۷) تفکر [معنوی] (یا «*مرقبه*» یا تأمل در نگاه خدا به قلب و تأمل در خود و ارزیابی انتقادی خود)،
(8) وحدت خدا و توکل بر خدا.
(9) عشق به خدا، و
(10) مرگ و یادآوری آن (یا تأمل در فناپذیری اجتناب ناپذیر خود و پایان وجود دنیوی خود به منظور قرار دادن همه چیز در چشم انداز صحیح).

این فهرست از عناصر اساسی و مبانی کتاب «*کیمیا سعادت*» یا «کیمیاگری یا عامل دگرگون کننده تغییر برای سعادت ابدی و موفقیت بی پایان» است. ما چهار عنوان و چهل اصل را به وضوح توضیح خواهیم داد و قلم خود را از غرق شدن در عبارات دشوار و پیچیدگی ها باز می داریم تا این کتاب به راحتی قابل درک شود. به این دلیل است که هر کسی که می خواهد تحقیق کند یا به پیچیدگی ها بپردازد، می تواند به کتاب های عربی ما مانند «*احیا علوم الدین*» یا «احیای معرفت راه خدا»، «*جواهر القرآن*» یا «جواهرات قرآن» یا سایر مجموعه های مربوط به این رشته مراجعه کند و مطالعه کند.

غزالی سپس به ارائه شرح شگفت انگیزی از چهار عنوان (یا الزامات) و چهل اصل این کیمیاگری یا عامل دگرگون کننده شادی ابدی و پیروزی بی پایان می پردازد. شرح مفصلی از همان چهل اصل کیمیاگری سعادت ابدی توسط امام غزالی در خلاصه چهار جلدی حکمت خود «*احیاء العلوم الدین*» یا «احیای معرفت راه خدا» ارائه شده است. امام غزالی (ع) پس از معرفی کتاب کیمیا سعادت، یا کیمیاگری یا عامل دگرگون کننده تغییر برای سعادت ابدی و موفقیت بی پایان، جزئیات چهار شرط کیمیاگری یا عامل دگرگون کننده سعادت ابدی را ارائه می دهد. غزالی در تبیین اولین عنوان یا شرط دستیابی به سعادت ابدی و موفقیت بی پایان، یعنی «شناخت نفس خود» می نویسد [2]:

شناخت خود

معشوق عزیز! مراقب باشید که شناخت خود کلید شناخت خدا است. از این رو توسط او تصریح شده است که:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

"کسی که خود را شناخت، پروردگار خود را شناخت".

سَنُرِيهِمْ ءَايَٰتِنَا فِى ٱلْـَٔافَاقِ وَفِىٓ أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ ٱلْحَقُّ

«ما آیات خود را در دورترین نقاط جهان و در خودشان به آنها نشان خواهیم داد، تا برایشان آشکار شود که این حق است.» (قرآن، سوره 41، آیه 53).

معشوق عزیز! هیچ چیز در تمام این دنیا به شما نزدیکتر از "نفس" خود شما نیست. بنابراین، اگر سعی نکنید از وجود خود، یعنی از خودتان، آگاه باشید، بیهوده به دنبال چه چیز دیگری خواهید بود؟ اگر فکر می کنید که «ما خود را می شناسیم و می شناسیم»، مطمئنا در اشتباه هستید، زیرا چنین دانشی نمی تواند هیچ فایده ای داشته باشد. تحت هیچ شرایطی نمی تواند کلید گنوسیس («*معرفه*»)، تلاش انسان برای شناخت پروردگار متعال و ارباب جهان (یعنی خدا) باشد. زیرا ، اینگونه ، حتی حیوانات نیز از خود می دانند. آنها نیز می توانند قسمتهای قابل مشاهده بدن خود را مانند سر، دهان، دست، پا، گوشت و غیره تشخیص دهند، در حالی که شما خود دیگر خود را تا حدی میشناسید که وقتی گرسنه هستید غذای خود را میخورید، با کسی که از او عصبانی هستید و هنگامی که میل به امیال نفسانی بر شما غلبه میکند، دعوا کنید. شما وارد ازدواج می شوید. از این رو، تفاوت بین شما و این حیوانات چیست؟ در واقع، آنچه باید بدانید این است که از کجا آمده اید و کجا خواهید رفت؟ دلیل آمدن شما به اینجا چیست؟ خداوند شما را برای چه هدفی آفریده است؟ به طور خلاصه، چه چیزی برای شما خوب است و چه چیزی برای شما بد است؟

حتی پرندگان و جانوران علاوه بر برخی از ویژگی های شیطان از ویژگی های شما برخوردار هستند. با این حال، ویژگی هایی از شخصیت شما وجود دارد که شما و فرشتگان در آن برابری می کنید. پس ویژگی های گذرا و دائمی شما چیست؟ پیدایش و ماهیت شما چیست؟ بنابراین، تا زمانی که با این "اصول اولیه" حیاتی در مورد خود آشنا نشوید، نمی توانید به مقام مبارک برسید.

هر یک از این ویژگی ها «غذا» متمایز خود را دارند که آن را تغذیه می کند، حفظ می کند و رشد آن را تقویت می کند و در نتیجه باعث ارتقای خوبی و رفتار ستودنی می شود. همانطور که مشاهده می شود، بهبود حیوانات در خوردن، آشامیدن و سالم بودن و قوی بودن نهفته است. بنابراین، اگر شما نیز حیوان هستید، باید روز به روز راه آنها را دنبال کنید، شکم خود را تا لبه پر کنید و خواسته های نفسانی خود را به حداکثر برسانید.

حمله و کشتار از ویژگی های اصلی حیوانات جنگل است. طبیعتا آنها باید این کار را انجام دهند، در حالی که شرارت، انشعابات آن، اعمال شرور و خیانت نشانه ها و نمادهای شیطان هستند. بنابراین، اگر فکر می کنید شما نیز یکی از این شیاطین هستید، باید با دنبال کردن راه آنها قلب خود را خشنود کنید. از سوی دیگر، برخلاف حیوانات و حیوانات، جستجوی شکوه خداوند، غذای روح فرشتگان است. و اگر از فرشتگان هستید، باید مانند آنها سعی کنید جلال خدا را ببینید، تا از لذتهای غیراخلاقی نفسانی و خشم متکبرانه نسبت به همنوعان خود رها شوید.

پس روح را در خود حک کن تا حقیقت را در خود جستجو کنی. این کار را با چنان فداکاری انجام دهید تا متوجه شوید که ویژگی های یکنواختی که خداوند بین شما، حیوانات، پرندگان شکاری و جانوران ایجاد کرده است، برای خیر عمومی است، نه برای اینکه شما نیز وحشی و بی رحم شوید. حیوانات، پرندگان و جانوران برای خدمت به شما ساخته شده اند.

فهیم و دانا این مقام «بودن در راه خدا و نزد خدا» را «*جنیب الاهیه*» نامیده اند. مردم (یعنی مردم عادی) آن را بهشت می نامند. به این ترتیب، وظیفه شماست که به ارزش ذاتی بزرگ و فضیلت آمیزی که خداوند به شما القا کرده است، کاملا زنده شوید تا بتوانید به عرفان او ("*معرفه*") دست یابید. در واقع، یکی بدبخت ترین فرد است که با وجود دانستن ارزش دین (راه خدا) اتفاقا از آن دور می ماند.

معشوق عزیز! اگر صادقانه می خواهید بینشی در درون خود داشته باشید، بدانید که خداوند شما را از دو چیز آفریده است، یعنی ساختار بیرونی، بدنی که با چشم قابل مشاهده است و نفس درونی به نام *نفس*، *قلب* یا *روح*. با این حال، آنها را می توان از طریق چشمان "*باتین*" (موجود درونی) دید، یعنی توسط خود مرئی و ناآشکار دیگر. همین حقیقت، اصلی ترین چیز، مبنای خدشه ناپذیر، معنای اصلی هستی است. همه چیزهای دیگر تابع آن هستند (یعنی قلب). از این رو وقتی از گفتن صمیم قلب صحبت می کنیم، واقعا منظورمان حقیقت است. گاهی اوقات به آن "روح" ("*روح*") می گویند. گاهی اوقات به آن "*نفس*" می گویند. "*قلب*"، قلب به معنای توده گوشتی نیست که در سمت چپ بدن انسان قرار دارد و حیوانات نیز در اختیار دارند و حتی مرده نیز در اختیار دارند. این «*قلب*»، یعنی قلب، واقعیت واقعی غیرقابل انکار برای بشر است. این حقیقتی منحصر به فرد، اصیل و اولیه است که اگرچه آشکار است، اما با چشمان انسان نمی تواند آن را مطالعه کند. این مربوط به قلمرویی است که «*شهدا*» نامیده می شود. این یک قلمرو بلند است. نیکی با تمام شکوه خود از آن بیرون می آید!

این توده گوشت، قلب، شوالیه سوار بدن است. بقیه بدن سربازان آن یا تابع دستورات آن هستند. قلب پادشاه و فرمانده این نیرو است. وظیفه اصلی آن دستیابی به «*معرفه*» یا عرفان خداوند، ادراک و کسب احسان متعالی او به دلیل ویژگی های ذاتی که او در قلب انسان به این منظور عطا کرده است، است. در عشق او می تپد. همیشه با صدای بلند و ستایش او صحبت می کند که تنها او شایسته پرستش است. فقط او، که به طور مداوم در حال لحن است، این قدرت را دارد که به قومش رحمت کند یا مجازات کند. قصاص و پاداش فقط از اختیارات اوست، تنها او می تواند برکت دهد یا مانع شود. بنابراین، تلاش از صمیم قلب برای داشتن «*معرفه*» یا عرفان خدا کلید این هدف است.

ای معشوق عزیز! باید درک کنید که باید آن را ارزیابی کنید، زیرا خود شما یک جواهر ارزشمند است. خویشاوندی فرشته ای دارد. بالاترین اوج بهشت آن است. او یک رهگذر نجیب در مسیر رسیدن به هدف والای نهایی خداوند است. در این سفر کوتاه در زندگی، در تجارت و کشاورزی و سایر مشاغل باقی می ماند و همیشه به سمت [مقصد نهایی و نهایی خود] سفر می کند.

دوست عزیز! بدانید که اگر نگاهی به درون خود بیندازید، نمی توانید حقیقت قلب را درک کنید. هنگامی که به درک قلب رسیدید، پس از آن باید به دنبال ارتش آن، یعنی نیروی شکست ناپذیر آن باشید. سپس سعی کنید ارتباط بین «*معرفه*» (یا عرفان خدا) و «*سعده*» (یا سعادت ابدی و موفقیت ابدی) را تشخیص دهید. عظمت قلب را نمی توان در مقایسه با بدن سطحی که مانند یک قاب چوبی است، صرفا یک زیرساخت خفته انکار کرد. هیچ چیز نیست. مثل مردگان است. منظور ما از «*قلب*» یعنی قلب، صدق نفس (*روح*) است. بدون روح، بدن مرده و جسد است. اگر کسی برای مدتی چشمان خود را ببندد و تمام افکار موجود فیزیکی خود را که قبلا کاملا برای دید قابل مشاهده بود و در جستجوی خود، روح خود غرق شود، جستجوی خود را پیدا می کند. در واقع، تلاش واقعی که ارزش انجام دادن را دارد، جستجوی قلب است. همچنین یکی از آخرت را آگاه می کند. به جز هر چیزی که خلاف آن باشد، فرد به طور همزمان به درونی بودن قلب پی می برد.

"قلب" چیست؟ ویژگی های خاص قلب چیست؟ قانون الهی اجازه بحث آکادمیک آن را نمی دهد. از این رو حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و اصحاب بزرگوار ایشان به این موضوع اشاره نکرده اند که آیات زیر از سوی خداوند در قرآن بیان شده است:

وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِ ۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّى

«و از تو درباره روح سؤال می کنند. بگو: روح فرمان پروردگار من است!» (قرآن، سوره 17، آیه 85)

أَلَا لَهُ ٱلْخَلْقُ وَٱلْأَمْرُ ۗ

«اینک، خلقت از آن اوست، و امر از آن اوست». (سوره قانع، سوره 7، آیه 54)

در قلمرو «*خلق*»، خلقت و «*عمرو*»، انتصاب کاملا متفاوت از یکدیگر است. "*خلق*" (خلقت)، عناصر اندازه گیری ابعادی، کمیت و جرم قریب الوقوع هستند. در فرهنگ لغت، معنای «*خلق*» (یا خلقت) به برآورد اشاره دارد. اما قلب

انسان را نمی توان در معرض این آزمایش قرار داد، زیرا تفرقه را نمی پذیرد. اگر قلب می توانست قابل تقسیم باشد، فرض می تواند خوب باشد، به موجب آن می تواند یک حکیم یا یک تازه کار کامل در یک موضوع، در یک زمان. بنابراین، «*عالم*» و «*جاهل*» بودن به طور همزمان غیرقابل تصور است. در مقابل، اگرچه روح (*روح*) توسط خداوند آفریده شده است، اما به همین ترتیب به طور کامل تقسیم ناپذیر است و هیچ ارتباطی با کد جرم، اندازه گیری یا کمی سازی ندارد. "*عمرو*" (فرمان) اراده خداست، آشکار و برتر است.

همچنین کسانی که نفس را چیزی دور و دور و باستانی می دانند و دارای فاصله است، همگی اشتباه می کنند. چگونه می توان دهانه ای که محدود است مشمول محدودیت و اقتدار نشود؟ هنگامی که روح به راستی اصیل و مسلط است، چگونه چارچوب فیزیکی، بدن می تواند بر روح غلبه کند؟ به این ترتیب، چگونه روح می تواند "*ارد*" یا دهانه باشد؟

به همین ترتیب، کسانی که روح را بدن نامیده اند، خود متناقض هستند و به همین ترتیب فریب خورده اند. مطمئنا بدن را می توان به قطعات متلاشی کرد اما روح را نمی توان که همانطور که در بالا ذکر شد تقسیم ناپذیر است. با مطرح کردن یک نکته ظریف تر در مورد این موضوع، روح در حیوانات قرار است در تردیدهای نهایی خود از بین برود، اما روح واقعی که ما آن را قلب می نامیم، محل بزرگ عرفان خدا است.*معارف*"اما حیوانات از این [روح دوم] خالی هستند. روح نه بدن فیزیکی است و نه دهانه، بلکه یک گوهر فرشته ای خالص است که ارزیابی آن دشوار است، اجازه داده نمی شود که مطرح شود یا تقویت شود. فقط می توان دانش منصفانه ای از آن در پارامترهای تعیین شده داشت:

وَٱلَّذِينَ جَٰهَدُواْ فِينَا لَنَهۡدِيَنَّهُمۡ سُبُلَنَاۚ

کسانی که در راه ما جهاد می کنند، قطعا آنها را به راه های خود هدایت می کنیم. (قرآن، سوره 29، آیه 69)

وَمَا يَعۡلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلَّا هُوَ

«جز او لشکر پروردگارت را نمی شناسد!» (قرآن، سوره 74، آیه 31)

آیات فوق به وضوح دلالت بر این دارد که قلب به طور خاص برای آخرت در نظر گرفته شده است. اشتیاق به نعمت های خداوند هدف آن است. این برکات به عرفان خدا بستگی دارد. فرد با محصول خود در مورد نویسنده یا تولید کننده یک چیز ایده می گیرد. حواس فهیم انسان به فرد کمک می کند تا ارزش آنها را قضاوت کند. با این حال، آثار خالق متعالی از شگفتی های جهان، که هر کدام در قوت خود مبتکرانه و منحصر به فرد هستند، تنها از طریق تیزهوشی توانایی بصیرت بیرونی و درونی در انسان می توانند به دلیل جذابیت نفیس خود مورد قدردانی و تحسین قرار گیرند. در مقابل، ویژگی های ظاهری ادراک و نفوذ عمدتا کارکردهای بدنی هستند، اما هدف واقعی قلب، «*معرفه*» یا عرفان خداوند است که به صورت سطحی قابل دستیابی نیست. بنابراین توانایی های حسی بدن طناب دار (یعنی "روح حیوانی") است، در حالی که بدن نگهدارنده و حامل هر دو، طناب دار و سوار (یعنی روح واقعی یا "روح انسانی") است. از این رو قاب متحد کننده (یعنی بدن) پیش نیاز قلب است که از آب، خاک رس و گرما تشکیل شده است. بنابراین، چندان قوی نیست. به دلیل کمبود غذای مورد نیاز در باطنی («*باتین*») و موجود بیرونی («*ظهیر*»)، به دلیل عناصری مانند وحش، مانند آتش و آب، به عنوان اجزای اساسی تکاملی در انسان، به شدت در معرض خطر مرگ قرار می گیرد. بنابراین، به طور طبیعی هوس غذا برای خوردن و آب برای نوشیدن را دارد. تعجبی ندارد که در تمام این مدت نیاز این دو نیرو را برای مبارزه با دشمنان فیزیکی از یک سو و حرص و غضب از سوی دیگر احساس کرده است. اینها نیروهای درونی هستند. از این رو، ابتدا جوهر نفس، سپس سپاهیانش و پس از آن «مبارزه» (یعنی تلاش معنوی در راه خدا) با این نیروهای شریر باطن می آید. از این رو، ابتدا جوهر روح [که به عنوان «روح انسانی» نیز شناخته می شود، در مقابل «روح حیوانی» که فقط به حیات اندام ها و حواس انسان کمک می کند، سپس ارتش ها یا نیروهای آن و پس از آن «مبارزه» یا مبارزه با این نیروهای درونی شریر (یعنی شرارت ها و تمایلات منفی) می آید.

از آنجا که امکان دیدن چیزهای غیب و تعقیب دشمن غیبی هم از بدن و هم از نفس درونی وجود ندارد، از این رو نیاز به این اندام های حسی بدن و حساسیت های درونی ضروری شد. [حواس انسانی] دیدن، بوییدن، چشیدن، لمس کردن و شنیدن اندام های حسی اساسی بدن هستند. هر یک از آنها وظیفه منحصر به فردی را انجام می دهند. و اگر كيك از آنها گمراه شود، کارها را مختل مي كند و کارهاي دنيا و آخرت متضرر مي شود. این نیروهای درونی و بیرونی [قوای

انسانی] تحت کنترل قلب هستند. خداوند در حکمت متعال خود آنها را مطیع قلب کرده است، به موجب خشنودی والای خود، تا بتوانند از بدن انسان مراقبت کنند. تا دل ثواب خود را بگیرد، طعمه خود را بیاورد، برکت یابد و در نتیجه معامله خود را برای آخرت انجام دهد. این نیروهای نیکوکار، مانند فرشتگان، با فداکاری بسیار قابل توجهی خدمت می کنند، و عمیقا به اطاعت از خدا در لذت عمیق افتخار می کنند. آنها هرگز بر خلاف میل او عمل نمی کنند. جزئیات مربوط به قلب نسبتا طولانی است.

معشوق عزیز! به عنوان مثال، بدن مانند یک شهر است، دست ها و پاها مانند کارگران در این شهر هستند. آرزو محرک اصلی آن است (یعنی تحریک کننده). خشم مانند رئیس پلیس شهر است. قلب پادشاه آن است و دلیل آن نخست وزیر آن است. پادشاه برای اداره دولت به همه آنها نیاز دارد، اما شهوت، که یک نیروی محرک قوی است، شیطانی و تحریک آمیز است. از سوی دیگر، عقل که مانند نخست وزیر خردمند است، همیشه با آن مخالفت می کند تا وجوه دولت مورد اختلاس و غصب قرار نگیرد. خشم که مانند رئیس پلیس است همیشه نامنظم، ارتجاعی و فراتر از مرزهای خود است. تحت این شرایط، پادشاه، که بالاتر از همه آنهاست، همه چیز را قاطعانه ارزیابی می کند، با نخست وزیر خود (یعنی عقل) مشورت می کند و اجازه نمی دهد که امور از کنترل خارج شود. این به وضوح نشان می دهد که میل و خشم نقش خود را [در محدوده ها] ایفا می کنند و از بین بردن شر در نطفه به وظیفه اصلی پادشاه تبدیل می شود. این موقعیت قلب است.

غذا و آب از سوی خداوند متعال برای محافظت از بدن فراهم شده است. به این ترتیب، آنها خدمتگزاران بدن هستند. بدن نیز به نوبه خود آفریده شده است تا بار حواس را نگه دارد و به دوش بکشد، یعنی این عوامل فهیم احساسات، از این رو آنها به عنوان خدمتگزاران بدن عمل می کنند. این حواس یا توانایی های حسی به همین ترتیب نگهبانان دلیل یادگیری و جذب حقایق برای تشخیص و قدردانی واقعی از آفرینش های شگفت انگیز و الهام بخش خداوند هستند. عقل به نوبه خود قرار است به عنوان مشعل دار و درخشان آنها عمل کند - راهنمایی که انسان را قادر می سازد تا از شکوه بی نظیر زیبایی الهی - زیبایی عالی خدا، در آنچه که او از نیستی تکامل یافته و طراحی کرده است، در این جهان لذت ببرد. بنابراین، اگر این (یعنی شهادت جمال الهی) «عدن قلب» باشد، عقل (یا عقل) بنده آن است. به محض اینکه قلب انسان مجذوب این روش می شود و مسحور جلال او می شود، بنده مبارک خداوند می شود. این در آیه کریم زیر [از قرآن] به تصویر کشیده شده است:

وَمَا خَلَقْتُ ٱلْجِنَّ وَٱلْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

«من جن ها و انسان ها را *آفریده* ام تا مرا بپرستند.» (سوره 51، آیه 56)

خداوند به انسان قلب و پادشاهی خود را داد تا بر آن سلطنت کند. او ارتش را در اختیار فرد قرار داد - نیرویی برای انجام این کار، همچنین وسایل سوار شدن، تا فرد را به قلمروهای بالاتر عظمت برساند. بنابراین، اگر کسی بخواهد به فیض والای این مقام متعالی عمل کند و بخواهد به عهد خود به خداوند متعال وفا کند، مانند بنده ای فروتن از او اطاعت کند، باید با دل و جان او را پرستش کند و راهی را که برای این منظور مقرر شده است طی کند. در این شرایط، باید خود را بر تخت پادشاه بنشاند و حضور در حضور خدا را هدف نهایی خود قرار دهد. انسان باید از قلب خود پیروی کرد، کارهای نیک انجام دهد و آخرت را به عنوان سرزمین واقعی ابدی خود در نظر بگیرد. به این ترتیب، باید با این جهان به عنوان گذرا رفتار کرد، گذرگاهی موقت برای سفر در زندگی، برای ملاقات نهایی با خدا. باید بدن را سوار سوار، دست و پا، خدمتکار، عقل نخست وزیر و ناظر امور دنیوی دانست. فرد باید خشم را قاضی سختگیرانه در نظر بگیرد و باید از حواس پنجگانه خود به عنوان عوامل اطلاعاتی خود استفاده کند. به همین ترتیب باید از ذهن خود برای غربال کردن شواهدی که بدین ترتیب به دست آمده استفاده کند و خود را از تمام دام ها و خطرات شیطانی در راه خود محافظت کند. نخست وزیر، که عقل است، باید به همین ترتیب نظارت کند که همه چیز در قلمرو او است و نیرو، ارتش او علیه آن شورش نمی کند. باید چنین طرحی را ترسیم کرد تا مسئولیت خود به عنوان پناهگاه صلح باقی بماند. این تضمین می کند که فرد مستحق فضل سعادتمند و پاداش های غنی از سوی خداوند خواهد بود. به حدی که به زودی تاج موفقیتی را که او به ایمانداران وعده داده است، بر سر خواهد گذاشت. در غیر این صورت، یکی از کسانی به حساب می آید که همه چیز را از دست داده اند. چنین فرد بدبختی مورد انتقاد قرار خواهد گرفت و مجازات سرنوشت کسی خواهد بود.

در نتیجه، باید نتیجه گرفت که هر فرد ارتباط مستقیمی با نیروهای درونی، یعنی روح، دارد. برای این منظور ، فرد دارای ویژگی ها و ویژگی های خاصی است. ویژگی ها و ویژگی های بد فرد را خراب می کنند، در حالی که ویژگی های خوب فرد را به بلندی های خوش شانس بالا می برند. اگرچه چندگانه هستند، اما چهار مورد از این تمایلات (یا ویژگی های درونی) را می توان به عنوان مقوله های اصلی در انسان در نظر گرفت:

1) ویژگی های جانوران [وحشی وحشی]،
2) ویژگی های فرشته،
3) رذایل شیطانی،
4) صفات حیوانات.

به عنوان مثال، حرص و طمع انسان فرد را در معرض انگیزه های نامقدس قرار می دهد، در حالی که تمایلات عادی، مانند خوردن، آشامیدن و توسل به ارضای غرایز جنسی طبیعی، که حیوانات نیز دارند، در هر دو (یعنی بین انسان و حیوانات) مشترک باقی می مانند. از سوی دیگر، ویژگی های وحشی انسان در حمله و تکه تکه کردن دشمن با هرج و مرج فیزیکی، با خشمی غیرقابل کنترل برانگیخته می شود که منجر به درگیری های جدی، نزاع های کوچک و تهمت و توهین به کسانی می شود که نمی توان آنها را تحمل کرد.

در مقابل، عقل، خرد در انسان انسان را وادار می کند که اعمال فرشتگان را با هدف اصلی انجام کارهای خوب و جلوگیری از بدی انجام دهد تا خدا را خشنود کند. چنین شخصی آموزش (آگاهی و روشنگری) مردم را ترویج می کند، از بسیاری جهات به آنها کمک می کند و به طور کلی فرشته خدمتگزاری برای همنوعان خود است. انسان حق الهی را قدر می داند و جهل و رفتار بد را نامطلوب می داند.

به این ترتیب، این تمایلات خاص شخصیت، می تواند به طور گسترده ای با گرایش های رذل سگ شکاری، روش های خوک مانند، رذایل شیطانی و عادات فرشته ای نماد شود. به عنوان مثال، دیدن سگ زشت نیست، اما به دلیل عادت مستعد سرکش است. به حدی که گاهی اوقات شروع به پارس کردن در نوع خود می کند. به همین ترتیب، خوک زشت ترین موجودات نیست، اما به طور کلی به دلیل شوق نهفته اش برای چیزهای کثیف و ناپاک منفور است. خود کلمه خوک یک کلمه خشن و یک نفرین است. شیطان و سگ در موقعیت مشابهی قرار دارند. انسان نیز این ویژگی ها را دارد. منظور از "ویژگی های شیطانی" این است. نقطه مقابل آن "ویژگی های فرشته" است. این اصطلاحات به ترتیب به معنای شیطان بودن یا فرشته بودن است.

به همین دلیل است که حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «شیطان عملا در هر شخص حضور دارد. من نیز از او مصون نیستم، ولی خداوند مهربان مرا بر او قرار داده و بر او چیره کرده است. او (یعنی شیطان) [در برابر من] درمانده است.

به همین ترتیب، انسان تحت فرمان و تعهد است که سعی کند بر خوک شهوت و بی بند و بار و لعنت به قتل عام و خشم وحشی غلبه کند. بنابراین، انسان باید با هر آنچه شریر و شرور است مقابله کند. بدون شک کسی که این کار را انجام دهد، از سوی خداوند چنین پاداش هایی را که به دلیل چنین رفتار برجسته ای به دست می آید، مورد احترام قرار می گیرد. به همین ترتیب، عادات زشت و بداخلاقی، انسان را به بدبختی و مجازات خداوند سوق می دهد.

می توان وضعیت چنین فردی را تجسم کرد. فرد خود را با دستبند در مقابل سگ، خوک یا شیطان می بیند. منطقی است که اگر یک مؤمن به یک بی ایمان تحویل داده شود، رفتاری که با او انجام می شود آشکار است. و اگر فرشته ای به خوک، کرور یا شیطان تحویل داده شود، وضعیت او بدتر از ایماندار خواهد بود. در کمال تأسف و تأسف، انسانی که به صفت غضب دنیوی نفرین شده است، خود را به شکل سگ شکاری یا گرگ وحشتناک می یابد و کسی که طعمه شهوات شده است، در روز قیامت خود را به شکل خوک می بیند. اگر گرگ در خواب توسط کسی به طور مشابه دیده شود، به این معنی است که آن شخص یک ظالم است. در مورد خوک ، می توان استنباط کرد که کثیف و تخریب شده است. هر چه فرد از آنها و امثال آنها دورتر شود، رفتار عمومی و درونی او بیشتر با نحوه رفتار خود مطابقت دارد.

اکنون که ما از نظم دهندگان درون خود آگاه هستیم، چشمان خود را به درون خود بیندازید و سعی کنید خودتان ارزیابی کنید که کدام یک از آنها بیشترین تأثیر را بر شما گذاشته اند و در کجا قرار دارید. مراقب باشید که اعمال و اعمال شما یک ویژگی شخصیتی متناظر در شما ایجاد می کند که شما را می سازد یا خراب می کند. در واقع، چیزی جز خیر از خوبی بیرون نمی آید. به همین ترتیب, اگر شما مطیع به خوک از شهوت هستند, شما عادت های مشابه از فحاشی, بی شرمی, طمع, چاپلوسی, کثیفی, و که از خوشحال بودن بیش از شرارت از دیگران. اما اگر موفق شوید خوک ها را سرکوب کنید و بر آن غلبه کنید، با صفات قناعت و فیض و حکمت و تقوا و ایثار و غیره تاج گذاری خواهید کرد.

در صورتی که سگ وحشت و وحشت بر شما غلبه کند، صفات مخرب [درونی] که در شما ایجاد می شود، عجولانه بودن و بی توجهی به عواقب، ناپاکی، لاف زدن، تکبر، به رخ کشیدن بی رحمانه خطاهای خود، طعنه زدن و شکنجه دیگران، برداشتن دعوا و نزاع با دیگران خواهد بود. با این وجود، اگر بر این سگ نابودی غلبه کنید، ویژگی های اضافی صبر، تفریح، بخشش، ثبات، شجاعت، آرامش و قدوسیت (خلوص درونی) را به دست خواهید آورد.

به همین ترتیب، اگر از شیطان اطاعت کنید، که وظیفه اصلی او کمک و کمک به خوک ها، گمراه کردن مردم با نقشه های شرورانه او، توسل به دردسر آفرینی، عدم صداقت و تقلب و غیره است، خود شما این ویژگی های شیطانی را از او به ارث خواهید برد. اما اگر بتوانید او را شکست دهید و فریب نخورده باشید و به تقویت نیروهای عقل و خیر خود ادامه دهید، به حکمت، معرفت، دانش، خردمندی عمیق، توانایی و شخصیت زیبای درونی و رفتار بیرونی دست خواهید یافت («*حسن الخلق*» یا «*حسن الخلق*»"). این ویژگی های نجیب همراهان و راهنمای همیشگی شما خواهند بود. آنها بذر خوش شانسی شما را با پایه های واقعی خاطرات خوب از شما برای همیشه خواهند کار.

در مقابل، اعمال بد را گناه یا رذیلت می نامند. در تضاد آنها، اعمال نیک را "*عبادت*" یا پرستش خدا می نامند. قلب مانند یک شیشه درخشان یا یک آینه صیقلی است. راه های شیطانی مانند ابرها و تاریکی هستند. شخصیت بد آینه قلب را آلوده و تاریک می کند. شخصی که چنین شخصیتی دارد، هرگز نمی تواند از برکات خوش خیم حضور خدا یا شهادت خدا برخوردار باشد. نمی توان با برکت دید والای احسان او برکت یافت. همانا یکپارچگی والای شخصیت مانند نور است («*نور*»). پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است:

اتبِعَ السَّيِّئَةَ الحَسَنَةَ تَمْحُهَا

«نیک را پس از بد باید انجام داد تا اثر بد آن را از بین ببرد».

یعنی باید بلافاصله پس از کار بد (که بدون اینکه بفهمد به دلیل جهل و غفلت یا تحت تأثیر نادرست چه می کند، انجام دهد]. فقط کسی که از شر پاک خواهد آمد برکت خواهد یافت. در روز قیامت، قلب انسان یا روشن یا تاریک خواهد بود. فقط کسی که چهره ای درخشان دارد (نمایانگر زیبایی درونی قلب) برکت خواهد یافت:

إِلَّا مَنْ أَتَى ٱللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ

مگر کسی که با قلبی پاک به سوی خدا بیاید. (قرآن، سوره 26، آیه 89)

از ابتدای خلقت، قلب انسان مانند فولاد محکم است که قلب شفاف از آن ساخته شده است. می توان کل جهان را در آن دید، به شرطی که به طور ایمن محافظت شود و اجازه ندهد لکه دار شود. خداوند متعال چنین مقدر کرده است:

كَلَّا ۖ بَلْ ۜ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا۟ يَكْسِبُونَ

«نه، آنچه به دست آورده اند، دل هایشان را زنگ زده است!» (قرآن، سوره 83، آیه 14)

معشوق عزیز! ممکن است بگویید از آنجا که انسان دارای ویژگی ها و ویژگی های جانوران، شیاطین و حیوانات نیز است، پس چگونه است که ویژگی های فرشته مانند دارایی فرد هستند در حالی که چیزهای دیگر گذرا هستند؟ چگونه می

توان فهمید که انسان آفریده شده است تا شخصیت فرشتگان را داشته باشد و در واقع هیچ ربطی به چیزهای دیگر ندارد؟ پاسخ در این واقعیت انکارناپذیر نهفته است که انسان به عنوان «*اشرف مخلوقات*» یا برتر از همه مخلوقات خداوند آفریده شده است. بنابراین، یکی از حیوانات و جانوران برتر است. بدون شک، قد و قامت خداوند به هر چیزی اوج مهربانی او نسبت به آن است. به عنوان مثال، اسب نسبت به الاغ برتر است زیرا الاغ فقط وزن را حمل می کند، در حالی که اسب شجاعانه در نبرد به فرماندهی کامل شوالیه سوار می تاخت، اگرچه در قوت خود، اسب نیز می تواند مانند الاغ وزن حمل کند. از این رو، تفاوت قابل توجهی بین آنها وجود دارد. اگر اسب این ویژگی ها و تحمل برازنده تری را نداشت، قد و قامت او نیز به هر منظور و هدفی به الاغ تقلیل می یافت.

به همین ترتیب، برخی از مردم فکر می کنند که برای خوردن، نوشیدن و ارضای میل خود به لذت های نفسانی ساخته شده اند. افرادی از این نوع تمام زندگی خود را در چنین تعقیب های بدبختی تلف می کنند. دیگران هستند که معتقدند فقط برای تحقیر ، تحقیر و غلبه بر دشمنان و همنوعان خود به دنیا آمده اند. برنده یا شکست خورده، فورس ماژور برای به دست آوردن برتری بر آنها اعمال می شود، خواه عرب باشند، چه ترک یا کرد [یا هر نژاد یا قومیت دیگری]. بدیهی است که هر دوی این ایدئولوژی ها اشتباه هستند، زیرا زندگی فوق الذکر که فقط خوردن، آشامیدن و ترکیب جنسی است، از عنصر میل ناامید است. حتی حیوانات نیز چنین خواسته هایی دارند. شتر به دلیل کیفیتش برای مصرف مقادیر زیادی غذا و آب شناخته شده است، در حالی که خوک دارای قابلیت های نفسانی بیش از حد است. پس چگونه است که انسان از نظر جایگاه بالاتر از آنها در نظر گرفته می شود؟

همچنین ، انگیزه برای غلبه و انقیاد دیگران به دلیل افزایش خلق و خوی و عصبانیت است. این پدیده طبیعی همچنین در حیوانات چرا و موجودات وحشی جنگل ها وجود دارد. از این رو باز هم چگونه انسان از آنها برتر است؟ تفاوت و تمایز [بین انسان و حیوانات] کجاست؟ پاسخ خود توضیحی است که با وجود آن (یعنی صفات که انسان با حیوانات مشترک است)، کیفیت رستگاری انسان در مقایسه با آن این است که انسان در میان همه مخلوقات از عقل برخوردار است که با آن خداوند متعال را نیز می شناسد. همچنین فرد را قادر می سازد تا داوطلبانه از کار دستی او، نبوغ خلاق او قدردانی و تحسین کند. همچنین به فرد کمک می کند تا دشمنان فانی خود، خشم و طمع را شکست دهد. اینها (یعنی فقدان خشم، طمع و سایر ویژگی های نفس پایین) از ویژگی های فرشتگان هستند. ویژگی های آنها باعث می شود که انسان از [سطح] پرندگان، حیوانات و حیوانات بالاتر برود. از این رو، انسان بر همه مخلوقات برتر است و برتری آشکاری بر آنها دارد. همه آنها در اختیار یک نفر هستند. یکی از همه مخلوقات برتر است (اشرف *مخلوقات*).

وَسَخَّرَ لَكُم مَّا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِي ٱلْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ

«و آنچه را که در آسمانها و زمین است، همه از جانب او برای شما مسخر کرده است.» (قرآن، سوره 45، آیه 13)

به این ترتیب، عظمت انسان در عظمت صداقت خود نهفته است، تا حدی که در فضایل مقرر برتری داشته باشد، بزرگترین دستاورد «*معاریفه*» یا عرفان خداوند است. بقیه صفات در مقایسه با آن کم رنگ می شوند، اگرچه نیروهای انگیزشی نجیب (قابلیت ها) بی شماری برای شکوه انسان به انسان اعطا شده است. به این ترتیب، این غذای تفکر است که وقتی انسان می میرد، ویژگی های برجسته شیطانی مانند میل و خشم [پایین] نیز می میرند. آنچه [از انسان در هنگام مرگ و پس از مرگ] باقی می ماند یک «گوهر» با کیفیت بالا است که به شیوه ای سراف با «*معرفه*» یا عرفان خدا آراسته شده است. این همراه همیشگی فرد است. این گوهر همچنین دوست فرشتگانی است که همیشه با فروتنی در برابر او سجده می کنند، همیشه در برابر او سجده می کنند:

فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِندَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ

«بر کرسی حقیقت، در حضور پادشاهی قادر مطلق.» (قرآن، سوره 54، آیه 55)

یا هنگامی که انسانی می میرد، بقایای او یک چیز تاریک و کور است؛ تاریک و لکه دار به دلیل رذایل خود، اما کور به دلیل نبود خشم و تکبر که باعث تسکین و تسکین نفس می شد. در نتیجه آن، فرد در این قلمرو ساکن می شود که پس از آن از منطقه سابق به ارث رسیده است:

وَلَوْ تَرَىٰٓ إِذِ ٱلْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا۟ رُءُوسِهِمْ عِندَ رَبِّهِمْ

مجرمان را می بینی که در برابر پروردگارشان سرهای خم شده اند!» (قرآن، سوره 32، آیه 12)

این بدان معناست که فرد در چنین وضعیتی قرار می گیرد که در نتیجه، با شیطان به "*سجین*" (پایین ترین و دردناک ترین قلمرو وجود در زندگی پس از مرگ) فرستاده می شود. تفسیر اصطلاح «*سجین*» برای همه شناخته شده نیست. از این رو، خداوند مقدر کرده است:

وَمَآ أَدْرَىٰكَ مَا سِجِّينٌ

و چه می دانی *سجین* چیست؟ (سوره قره سوره 83، آیه 8)

شگفتی های دنیای قلب نامحدود است. مقام والا، پایه واقعی تقوا که قلب در مقایسه با تمام اندام های بدن دارد، به این دلیل است که قلب به خودی خود بدیع است، اما اکثر مردم از آن غافل هستند. عظمت قلب و تقوای آن به دو دلیل اصلی است:

1) به دلیل ""*Ilm*"" یا دانش، و
2) با توجه به "*قدره*" یا قدرت و توانایی.

عظمت ناشی از دانش به نوبه خود ناشی از دو علت است: یکی برای همه شناخته شده و بدیهی است و دیگری پنهان و ظریف. هیچ نمی تواند آن را درک کند. ظرفیت ها و قدرت قلب برای جذب دانش با تمام پیچیدگی هایش در محدوده آن است. اگرچه تقسیم ناپذیر است، اما به راحتی می تواند اعداد شناسی، حساب، پزشکی، طالع بینی، قانون الهی و غیره را بخواند و درک کند. این همه اشکال آموزش را در بر می گیرد که مانند شن و ماسه در بیابان در قلب وجود دارد. در کمترین زمان فاصله زمین تا آسمان و از شرق به غرب را به دلیل حرکت مداوم و خردمندی خود طی می کند. اگرچه روی زمین است، اما دورترین نقاط افق های وسیع را اندازه گیری می کند و از تمام ستارگان و صورت های فلکی کهکشان و فاصله بین آنها آگاه است. ماهی ها را با یک تکل از آب بیرون می آورد، پرندگان را از آسمان به زمین شلیک می کند، حیواناتی مانند شتر، اسب و فیل را وادار می کند تا از فرمان فرد اطاعت کنند. پنج ادراک حسی از بدن حرفه آن است. بدیهی است که همه آنها به سمت قلب فرد هدایت می شوند. آنها درهای تشخیص در قلمرو روحانی (قلمرو ارواح) هستند، دری در دل [به سوی قلمرو ارواح] گشوده است. از سوی دیگر، اکثر مردم فقط به جهان مادی (قلمرو فیزیکی) اهمیت می دهند و این احساسات فیزیکی را تنها راه رسیدن به معرفت می دانند.

در واقع، این دو در نسبتا کوچک هستند، با این حال، درهای زیادی در قلب وجود دارد که برای دریافت انواع مختلف دانش و آموزش باز است. از میان این دو فرض، اولی را در نظر بگیریم، یعنی وقتی کسی به خواب می رود و خواب می بیند، این اندام های حسی خفته می شوند اما در قلب باز می شود و در نتیجه در قلمرو ارواح و «*لو محفود*» یا «لوح محفوظ» (یعنی کتاب اسناد خدا که حاوی علم گذشته است، حال و آینده)، فرد شروع به دیدن چیزها می کند (که خدا از قبل از آن آگاه است) یا از آنچه در آینده اتفاق می افتد مطلع می شود. گاهی اوقات، نشانه هایی از چیزهایی که در آینده می آیند به دست می آید که باید برای آنها تفسیر جستجو کرد. این در حالی است که به عنوان یک قاعده، تصور می شود که کسی که بیدار می ماند شایسته تر "*معاریفه*" یا عرفان است. با این حال، آنها درک می کنند که به طور کلی، احتمال آشنایی آنها با این چیزهای «*علم الغیب* و ناشناخته» به وسیله این عوامل حسی کمتر است.

نمی توان به طور اتفاقی به موضوع این رویاها پرداخت، اما کافی است بگوییم که دل مانند آینه ای صیقلی تمیز است و لوح محفوظ («*لو محفود*») مانند آینه ای است که در آن تصاویر همه چیز در عالم وجود جسمانی («*علم موجودت*»)، قلمرویی که در آن هستیم دیده می شود. هنگامی که آینه تمیز صیقلی [قلب] رو به این فکس ها قرار می گیرد، به وضوح قابل مشاهده می شوند. پس جای تعجب نیست که وقتی قلب مانند آینه ای پاک و صیقلی است و فرد خود را از محرک های منحرف کننده این احساسات [از قلمرو فیزیکی وجود] جدا می کند، به لوح محفوظ («*لو محفود*») نزدیک می شود. تا زمانی که دل مملو از چنین احساسات واقعی است، در عالم روحانی در وجد می چرخد. با این حال، در خواب، این احساسات متوقف می شوند اما تصویر یا فکر آنها باقی می ماند. در حالی که در «*علم میثال*» (قلمرو تخیل)، احساس یا

اندیشه را می توان تصور کرد، هرچند گاهی اوقات نسبتا کم نور. وقتی انسان می میرد، سرانجام حجاب برداشته می شود. هیچ ادراک یا احساسی [از قلمرو فیزیکی] باقی نمی ماند. ماده (یعنی حقیقت، واقعیت و ماهیت واقعی اشیاء) شفاف می شود. سپس به متوفی گفته می شود:

فَكَشَفْنَا عَنكَ غِطَآءَكَ فَبَصَرُكَ ٱلْيَوْمَ حَدِيدٌ

اکنون پرده تو را از تو برداشتیم و امروز بینایی تو تیزبین است. (قرآن، سوره 50، آیه 22)

یکی پاسخ می دهد:

رَبَّنَآ أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا فَٱرْجِعْنَا نَعْمَلْ صَٰلِحًا إِنَّا مُوقِنُونَ

«پروردگارا! ما دیده ایم و شنیده ایم. ما را بازگردان، تا ما کارهای شایسته انجام دهیم! ما اکنون [با اطمینان از واقعیت ماده] مطمئن هستیم.» (قرآن، سوره 32، آیه 12)

دومین دلیل بر اینکه در قلب به سوی «*علم الملکوت*» یا قلمرو فرشتگان است، این است که هیچ نیست که از اندیشه های محتاطانه و تردیدهای پرهیزگارانه و ترس از تنگهای احتمالی پیش رو مصون باشد. چنین افکاری از حواس سرچشمه نمی گیرند، بلکه از قلب بیرون می آیند. کسی منشأ و منشأ این خطرات پیش بینی شده را نمی داند. این تجزیه و تحلیل تأیید می کند که تمام دانش از اندام های حسی سرچشمه نمی گیرد. علاوه بر این، قلب در واقع مربوط به «*علم روحانی*» یا قلمرو ارواح است و نه به این عالم [مادی]. بدیهی است که این اندام های حسی برای این دنیا ساخته شده اند. تا زمانی که انسان از ملاحظات دنیوی این جهان خلاص نشود، نمی توان گذری آرام به جهان بعدی داشت، جایی که این اندام های حسی به هیچ وجه فایده ای نخواهند داشت.

بنابراین، این را اشتباه تفسیر نکنید که تا زمانی که انسانی به خواب عمیق نرود یا نمیرد، در قلب فرد به قلمرو ارواح باز نمی شود. اگر کسی سخت کار کند، بر خشم متکبر غلبه کند، خود را یعنی نفس خود را از شر پاک کند، چشمان خود را ببندد، در مکانی خلوت بنشیند، همه افکار دنیوی را از بین ببرد و دل و روح خود را با فداکاری در قلمرو نفس غرق کند، به گونه ای که کلمه ای را به زبان نیاورد، بلکه هر تار و پود آن را می گوید: «*الله! الله*» (یعنی نام یگانه و یگانه خدا، در حالی که «خدا» یک زبان عمومی است که به آن اشاره می کند که استاد، خالق، نگهدارنده و تأمین کننده هر چیزی است که به وجود آورده است) با هر ضربان قلبی، پیوسته تا زمانی که انسان از خود و تمام جهان به جز خدا کاملا غافل شود، در نعمت در قلب او باز می ماند و باز می ماند. در حالت بیداری می توان دید که دیگران در خواب چه می کنند. ارواح زیبای فرشتگان به اشکال زیبا بر روی یکی فرود می آمدند. انسان شروع به دیدن پیامبران خدا می کند و از آنها بهره مند می شود. مخلوقات آسمانی این جهان و بعدی "*ملاکوت*" - فرشته متعالی - برای او قابل مشاهده خواهند بود. کسی که بسیار خوش شانس است، شاهد رویاهای عجیب و چیزهای ماوراء طبیعی است، بسیار فراتر از تصور خود. این سخن حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد چنین شخصی است. روشن می کند که چنین چیزهایی بدون خواب یا مرده بودن انسان امکان پذیر است:

زُوِيَتْ لِيَ الْأَرْضُ فَأُرِيتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا

"تمام زمین به من نشان داده شد، بنابراین من شرق و غرب آن را دیدم".

آیه زیر از قرآن کریم نیز به این موضوع می پردازد:

وَكَذَٰلِكَ نُرِىٓ إِبْرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ

«و ما به ابراهیم پادشاهی آسمانها و زمین را نشان دادیم!» (سوره 6، آیه 75)

اعتقادات مطمئن و قضاوت صحیح پیامبران مشابه بود. این هیچ ربطی به حواس نداشت، بلکه دستاورد باشکوه ثمره سخت کوشی آنها در راه خدا بود. خداوند اعلام کرده است:

وَتَبَتَّلْ إِلَيْهِ تَبْتِيلًا

"و خود را به خدا اختصاص دهید." (قرآن، سوره 73، آیه 8)

در واقع، هنگامی که چنین باشد، او همه چیز را درست می کند. او به تنهایی همه شایسته است:

رَّبُّ ٱلْمَشْرِقِ وَٱلْمَغْرِبِ لَآ إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ فَٱتَّخِذْهُ وَكِيلًا

"پروردگار شرق و غرب. معبودی جز او نیست، پس او را سرپرست خود قرار دهید!» (قرآن، سوره 73، آیه 9)

بنابراین، هنگامی که به او و تنها به او توکل کردید، همه چیز را با هر چیزی غیر از او قطع کنید؛ و هیچ نگرانی نخواهید داشت!

وَٱصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَٱهْجُرْهُمْ هَجْرًا جَمِيلًا

و آنچه آنها می گویند [در مورد دروغ، چیزهای آزاردهنده، حملات، اتهامات، سوء استفاده ها و انتقادات] صبور باشید و با مهربانی آنها را رها کنید.» (سوره البقر، سوره 73، آیه 10)

چنین فضیلت برجسته ای در تمرین سخت استوار در زحمت خستگی ناپذیر و سرسختی خود برای وظیفه شناس بودن دائمی نسبت به او نشان داده می شود. قلب انسان را پاک می کند. فرد بالاتر از همه ترس از دشمنی مردم و دام های فریبنده دغدغه ها و هوس های دنیوی است. داشتن صاحب افتخار چنین دانشی که پس از چنین تلاش سختی به دست می آید، خوش شانسی رشک برانگیز برکت منحصر به فرد، *"ولی"* یا دوست و صمیمی خداوند است. یکی بر روی یک پایه بلند نصب شده است. با این حال، جایگاه پیامبران خدا به دلایل واضح برای آنها بالاتر است.

با این حال، گمراه نشوید که کسب چنین حالتی [روحانی والا] فقط در مورد پیامبران خدا صدق می کند. در واقع، هر فردی به تنهایی قادر به انجام آن است. به عنوان مثال، آهنی وجود ندارد که به دلیل ویژگی ذاتی اصلی خود، ممکن است نتواند به آینه ای صیقلی تبدیل شود که در آن فرد بتواند چهره هر چیزی را در جهان ببیند. این که بعدا ممکن است لکه دار و لکه دار شود، موضوع دیگری است. طبیعتا طمع و وسوسه های دنیوی به آن آسیب زیادی وارد می کند و آینه [صیقل] را مخدوش می کند. شر چنان تهدیدی است [که آینه صیقلی قلب را می پوشاند و تغییر شکل می دهد که دیگر قادر به انعکاس حق و نور خدا نیست].

انسان نباید خود را به درک سطحی از واقعیت و حقیقت محدود کند. [در عوض،] انسان باید درک کند که در حرفه خود، در یادگیری فرد، «*معاریفه*» یا عرفان خدا وجود دارد. این معنای دانش [حقیقی] است. با این وجود، دانش به خودی خود باریک تر و کوچکتر از قلب است. قلب سوار بدن است [و نه برعکس]. هدف قلب این است که سوارکار سوار بر پایه آن شود. اسب (یعنی بدن) برای سوار (یعنی قلب) است و نه سوارکار (یعنی قلب) برای اسب (یعنی بدن).

بدانید که هیچ چیز به شما نزدیکتر از خود شما نیست، اما شما در انجام این کار شکست می خورید. کسی که خود را نمی شناسد و ادعا می کند که دیگران را می شناسد، مانند آن فقیری است که نمی تواند خود را سیر کند، اما ادعا می کند که فقرا و فقرا شهر را پشت میز غذاخوری خود دارد. چنین ادعایی پوچ است.

هدف از این گفتمان این است که انسان بفهمد که قلب خود چقدر بزرگ و ممتاز است. خداوند این نعمت عظیم را به شما عطا کرده است، اما آن را از شما پنهان نگه داشته است. اگر آن را کشف نکنید، [ولکه] آن را هدر ندهید، نسبت به آن غفلت کنید، برای شما ضرر و تاسف بزرگی خواهد بود. بنابراین، بر شما واجب است که برای دستیابی به حقیقت - فضیلت این هدیه بزرگ الهی - سخت تلاش کنید. به جای اینکه جستجوی خود را در فعالیت های عادی این دنیا از دست بدهید، به دنبال اوج [و هدف نهایی] آن باشید تا در دنیا و آخرت مورد توجه و احترام قرار بگیرید. یعنی خداوند به شما چنین مقام و ثباتی عطا کند که پس از آن بی ثباتی ایجاد نشود، تا چنان قدرتی به دست آورید که پس از آن ضعفی ایجاد

نشود، تا با چنین «*معرفه*» یا عرفانی تقدیس شوید که نزدیکی جمال الهی سرنوشت رشک برانگیز شما باشد. ممکن است چنان سعادتی داشته باشید که چیزی برای عقب انداختن آن وجود نداشته باشد. موقعیت واقعی که ممکن است به این ترتیب به دست آورید بستگی به عملکرد شما و قابلیتی دارد که ممکن است بتوانید شایسته آن باشید.

این بسیار ضروری است. در غیر این صورت، اگر مسائل را تجزیه و تحلیل کنید، خواهید دید که هیچ بدبختی بزرگتر از فروتنی گرما، سرما، گرسنگی، تشنگی، بیماری و پریشانی نیست. کارهایی که فرد از انجام آنها لذت می برد، ممکن است گاهی اوقات برای فرد مضر باشد. آن چیزهایی که فرد فکر می کند ممکن است برای فرد مفید باشد، ممکن است مملو از نگرانی، استرس و فشار باشد. از این رو، فرد باید با احتیاط قدم برداشت.

یک فرد مورد احترام، ما [همه به طور کلی] می دانیم، به دلیل دانش، قدرت، دستاوردها، اراده قوی، عزم و وجهه خوب، فردی با افتخار است. در عین حال، تا آنجا که به دانش، یادگیری یا تحصیلات یک فرد مربوط می شود، اگر نگاهی مراقبه ای به آن بیندازیم، متوجه می شویم که فرد از همه نادان تر است، یعنی اگر حتی یک رگ در مغز او تحریف شود، خطر دیوانه شدن یا حتی مرگ او وجود دارد. کسی علت یا درمان آن را نمی داند. علاوه بر این، داروی درمان آن ممکن است درست در مقابل چشمان فرد قرار داشته باشد، اما ممکن است کسی نداند که همین دارو درمان بیماری فرد است. در مورد قدرت خود، انسان آنقدر درمانده است که گاهی حتی نمی تواند یک مگس را بکشد. برای این موضوع، اگر شیری توسط خدا برای انجام این کار مقدر شود، توسط آن کشته می شود. اگر زنبور ریسمان کند، بی قرار می شود. به همین ترتیب، فرد کنترل خود را از دست می دهد، حتی اگر مقدار کمی نقره از دست برود، بسیار نگران و بی قرار می شود. بنابراین، آیا کسی تعادل خود را از دست می دهد، اگر برای مدتی بدون لقمه غذا بماند. بنابراین، چه کسی می تواند ضعیف تر از یک انسان باشد؟ در مورد خوش تیپ بودن و زیبایی رفتار عمومی فرد صحبت می شود، می توان آن را با کشیدن بیش از حد یک چادر چرمی روی توده ای از گل مقایسه کرد. همچنین یک واقعیت شناخته شده است که اگر فردی به مدت دو روز حمام نکند، بدبو می کند. توسط مردم اجتناب شود و به طور کلی در ملاء عام رسوا شود، علاوه بر چندین عارضه دیگر که ممکن است ایجاد شود. هیچ چیز کثیف تر از انسان نیست، زیرا ماده کثیف همیشه در یک ماده باقی می ماند، که فرد آن را با خود حمل می کند و چندین بار در روز آن را می شوید.

مثالی نقل شده است که یک بار شیخ ابوسعید (رضی الله عنه) که یک قدیس و گنوسی بسیار محترم است، در جمع برخی *از صوفیان* (افرادی که در مسیر روحانی برای دگرگونی درونی تلاش می کنند تا به نزدیکی الهی برسند) به جایی می رفت. آنها به جایی رسیدند و دیدند که مردم آنجا کار تمیز کردن فضولات انسانی را انجام می دهند. مسیر پر از خاک بدبو بود. همه از دیدن آن متعجب شدند، بینی خود را بستند و اینجا و آنجا به کناره دویدند، اما *شیخ* آنجا ایستاده بود و گفت: «ای مردم! می دانید این توده کثافت به من چه می گوید؟» آنها پرسیدند: «چی؟» او پاسخ داد: «می گوید که تا دیروز من به صورت میوه و شیرینی و غیره در بازار بودم. مردم پول زیادی برای من خرج می کردند. من یک شب در شکم آنها ماندم و سپس به این پوسیدگی بوی ناخوشایند تبدیل شدم. آیا باید از دست تو فرار کنم یا تو از من؟»

واقعیت این است که انسان در این دنیا ضعیف، ناقص و درمانده است. با این حال، در روز قیامت در نوسان کامل خواهد بود. در این شرایط، اگر کسی «*کیمیا* سعاده» یا «کیمیا یا عامل دگرگون کننده سعادت ابدی و پیروزی بی پایان» را با یکی حفظ کند، از مقام حیوانات بالا می رود و به قد و قامت فرشتگان می رسد. اما اگر کسی طعمه دنیا و امیال دنیوی شود، سگ ها و خوک ها بهتر از یک نفر خواهند بود؛ زیرا آنها از بین می روند، اما انسان به خاطر اعمال زشتی که در زندگی دنیا انجام داده است، در عذاب و رنج الهی غرق می شود. این بدان معناست که اگر انسان عظمت و بلندی مقام خود را تشخیص داده باشد، باید همزمان آسیب و ضرری را که ممکن است به او وارد شود، به خاطر بسپارد، اگر نتواند به آن عمل کند. انجام چنین ارزیابی چیزها، کلید «*معرفه*» یا عرفان خدا است. همه اینها باید برای شناخت خود کافی باشد.

شناخت خدا

امام محمد غزالی (ع) در کتاب «*کیمیا* سعادت» یا «کیمیاگری یا عامل دگرگون کننده تغییر برای سعادت ابدی و موفقیت بی پایان» خود با تبیین دومین عنوان از چهار عنوان (یا لازم) این کیمیاگری (یا عامل دگرگون کننده) سعادت ابدی که «خدا

شناخت» است، به شرح شگفت انگیز خود از کیمیاگری (یا عامل دگرگون کننده) سعادت ابدی که عبارت است از «شناخت خدا» ادامه می دهد. او در توضیح دومین شرط عامل دگرگون کننده سعادت ابدی - "شناخت خدا" می نویسد [3]:

معشوق عزیز! در کتاب های آسمانی که بر پیامبران پیشین مقرر شده است، آمده است که خداوند مقدر کرده است:

اَعْرِفْ نَفْسَكَ تَعْرِفْ رَبَّكَ

"خود را بشناس، سپس پروردگار خود را خواهید شناخت."

همچنین این جمله از زمان و رساله های حدیث (روایات نبوی و اصحاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم) بسیار مشهور است:

مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ

"کسی که خود را تشخیص داده است، خداوند خود را تشخیص داده است."

قلب انسان مانند آینه ای است که گرد و غبار فرو رفته بر آن برداشته شود و سطح آن از هر چیزی که مانع کارکرد آن به عنوان آینه صیقلی می شود، پاک شده باشد. کسی که دید و توجه خود را بر آن متمرکز کند، خدا را آگاه خواهد کرد.
نکته این است که افرادی هستند که بدون نگاه کردن به این آینه، بیهوده خود را تحسین می کنند، بنابراین به هیچ وجه به شناخت پروردگار خود نزدیک نمی شوند. باز هم، پاسخ در دیدن این آینه قلب نهفته است که دارای "*معارف*" (عرفان) خدا در همخوانی درست آن. از این رو، شناخت واقعیت قلب در منظر صحیح از دو جنبه بارز آن ضروری است. درک آن بسیار دشوار است زیرا فراتر از درک مردم [عادی] است. بنابراین، بهتر است آن را مطرح نکنید. جنبه دیگر این است که انسان باید سعی کرد با خود خود به درک خداوند متعال دست یابد، یعنی از طریق ویژگی های خاص ساکن در این زمینه. به این معنا که باید تلاش کرد و به بررسی فضل و زیبایی مخلوقات آن پروردگار متعال که در گستره وسیع جهان جهان گسترش یافته است و آنچه با مهربانی به قلب انسان در ملکوت بدن و اندام های آن عطا کرده است، بپردازد. برای شروع باید به طور کامل در مورد منشأ خود تأمل کرد، که در ابتدا صرفا یک ناموجود بود و اکنون یک "موجود" است. در کتاب مقدس (قرآن) آمده است:

هَلْ أَتَىٰ عَلَى ٱلْإِنسَٰنِ حِينٌ مِّنَ ٱلدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْـًٔا مَّذْكُورًا ﴿١﴾
إِنَّا خَلَقْنَا ٱلْإِنسَٰنَ مِن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَٰهُ سَمِيعًۢا بَصِيرًا ﴿٢﴾

«آیا زمانی بر انسان رسیده است که کسی چیزی نبوده است که از آن نام برده شود؟! ما انسان را از نطفه آمیخته آفریدیم. سپس یکی را آزمایش کردیم و شنوا و بینان ساختیم. (سوره 76، آیه 1-2)

انسان از منشأ فروتنانه خود متوجه می شود که قطره ای از آب نجس است که حتی حاوی ویژگی هایی نیست که بعدها به او عطا شد، مانند عقل، شنوایی، دیدن، چشایی، لامسه و گفتار. همچنین شامل گوش ها، چشم ها، زبان، دست ها و پاها، سر، رگ ها، بافت ها، استخوان ها یا ستون فقرات و غیره نبود. به طور خلاصه، ژنتیکی فرد فقط از این قطره آب مایل به سفید، به شکل نوپای آن تشکیل شده است.

تأملات فرد در این راستا بیشتر به فرد می گوید که علیرغم پتانسیل انسان برای صعود به چنین ارتفاعات بلندی، فرد به میل خود و تکامل خود به وجود نیامده است. یکی خود را تولید نکرد. یکی توسط شخص دیگری ایجاد شده است. در قوت خود، فرد حتی نمی تواند یک موی منفرد بسازد. یکی کاملا درمانده است. به هر حال، یکی در ذات خود بود، چیزی جز یک قطره آب ناپاک. پس چگونه می توان کیفیت خلقت خود را به فرد نسبت داد؟ ناگفته نماند که چنین درون نگری به فرد روشنگری نسبت به واقعیت وجود و خالق خود می دهد. شکوه و عظمت زیبای آفرینش در جهان را کنار بگذارید، هنگامی که فرد به ارگانیسم عالی بدن خود، کارکردهای گوناگون آن که هر کدام کیفیت و کارکرد خاص خود را دارند، نگاه می کند، به شکوه و مهارت بی نظیر خالق استاد، خدای قادر متعال پی می رود.

باید خداوند را برای بسیاری از چیزها شکر کرد. خداوند همچنین به کسی با روحی برجسته و بدنی خوش تیپ هدیه داده است. چهره زیبای فرد به تنهایی باید باعث شود که فرد با سپاسگزاری عمیق در برابر او تعظیم کند. بنابراین آدم خوش شانس است که هم «*جمال*» یا زیبایی و هم «*کمال*» یا کمال و فضل را جز خدا به او داده است. بالاخره یکی دیگر چیست؟ چیزی جز یک مشت گرد و غبار! خدا هیچ چیز را بدون هدف خلق نکرده است. هر بخشی از آناتومی انسان ضروری است، وظیفه خاصی دارد که باید به روشی که تجویز شده انجام شود. هر یک از این اجزا به طور ماهرانه ای تولید، برنامه ریزی و برنامه ریزی شده اند [برای توابع خاص خاص آن]. هیچ چیز کم نیست و نمی خواهد. کل قانون اساسی آنقدر کامل است که به هیچ وجه نمی توان از آن برتری یافت. به عنوان مثال، به دندان های فک نگاه کنید. قسمت های جلویی نوک تیز و تیز هستند تا به شما کمک کند تا خوراکی ها را به اندازه کافی برش داده و سوراخ کنید. بقیه نزدیک آنها نسبتا پهن ، شیک و مسطح هستند تا بتوان آنها را به ذرات ریز قابل هضم تبدیل کرد. قسمت تحتانی زیر زبان، لقمه غذایی را که به این ترتیب تشکیل شده است، مرطوب می کند و آن را برای عبور آسان و ایمن از گلو چکش خوارتر می کند. به همین ترتیب کف دست انسان پنج انگشت دارد. چهار انگشت شبیه به هم هستند. اما انگشت شست در فاصله ای از آنها قرار می گیرد. کوتاه تر و کمی ضخیم تر از آنها است. این توانایی هماهنگی و همکاری با هر یک از آنها و همچنین کار با همه انگشتان به صورت جمعی برای درک و کنترل خوب را دارد. به نوبه خود، هر انگشت دارای سه منفذ است، اما انگشت شست دو منافذ دارد. انسان می تواند این منافذ را به میل خود حرکت داده و بپیچاند. با خم کردن آنها به تنهایی می توان کف دست را فنجان کرد. با متحد کردن و پیچاندن منافذ هر دو دست، می توان از آنها به عنوان یک صفحه توخالی استفاده کرد. به همین ترتیب ، با بستن این منافذ و کف دست ، می توان آن را به نوعی دستکش بوکس تبدیل کرد تا با دشمن خود مبارزه کند. از سوی دیگر، می توان از آن به عنوان بشقاب با کف دست های مستقیم استفاده کرد. بنابراین، هر بحثی در مورد موقعیت، اندازه یا کوانتوم این انگشتان یک تمرین بیهوده خواهد بود. آنها بسیار عالی ساخته شده اند! آرشیتکت عالی تمامی این چیزها و جهان بهترین قاضی است. او همه چیز را در مورد همه چیزهایی که تکامل داده است می داند.

نیازها و خواسته های انسان نامحدود است. آفرینش های خالق نیز نامحدود هستند. انسان به لباس برای پوشیدن، خانه ای برای زندگی و ده ها چیز دیگر نیاز دارد. عناصر طبیعی مانند باران، هوا، گرما، سرما و زمین برای رشد مواد غذایی نیز برای یکی از آنها تولید شده است. فلزات ضروری مانند قلع، آهن، برنز و غیره نیز به طور مشابه در اختیار انسان قرار گرفته است تا به فرد کمک کند تا ابزار و ادوات خود را برای اهداف و صنایع مختلف بسازد. همه این چیزها و بسیاری موارد دیگر برای یک نفر وجود دارد که بتواند از آنها بهره مند شود و زندگی راحتی داشته باشد. آیا انسان نباید آنقدر کنجکاو شود که در نهایت حضور قدرت مطلق خود را احساس کند، کسی که به لطف عالی خود همه اینها را برای کسی انجام داده است؟ آیا قلب انسان نباید با محبت و پرستش او غنی شود؟ بر اساس یک *حدیث قدسی* (روایت نبوی که منبع آن به خدا نسبت داده شده است)، حضرت محمد (صلی الله علیه وسلم) فرموده است:

سَبَقَتْ رَحْمَتِي عَلَى غَضَبِي ۔

"رحمت من بر خشم من غلبه کرده است."

به گفته حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم): «رحمت و مهربانی خداوند بر بشریت، بسیار بیشتر از رحمت و مهربانی یک مادر به نوزاد شیرخوار خود است».

در مقیاسی نسبتا پایین تر، یک انسان ساده اما خوب، «*معاریفه*» یا عرفان خدا را در چنین چیزهایی می بیند:

1. در خلقت خود از منشأ فروتنانه یک قطره آب.
2. در صفات عجیب اندام های بدن.
3. در تأمین همه خواسته ها و نیازهای خدا توسط خدا.
4. در زیبایی ساختار فیزیکی فرد. چیزهای زیبایی شناختی که خداوند در آن آفریده است و ظاهری جذاب و جذاب به انسان می بخشد.

خداوند چنین شخصی را دوست دارد و او را با "*معارفه*" یا عرفان خود برکت می دهد. چنین ارزیابی از خود، کلید عرفان خدا («*معرفه*») می شود.

جهان در تو

انسان تلاش می کند تا چیزی را که نمی داند درک کند. فرد تمام تلاش خود را می کند تا خدا را از طریق ویژگی های درونی و بیرونی که دارد درک کند. در حالی که تلاش انسان قابل ستایش است، این واقعیت باقی می ماند که درک و توانایی انسان محدود است، صرف نظر از اینکه موقعیت او چقدر متعالی باشد. تحقیقات بی وقفه فرد در این زمینه بدون شک جایگاه فرد را در زندگی افزایش می دهد. هر چه قلب و نفس انسان با عشق فراوان به او در این فرایند غوطه ور شود، در نتیجه به تقرب نسبی به او می رسد، اما در نهایت به این حقیقت پی می برد که «فقط خدا خدا را به طور کامل می شناسد» و او را نمی توان احاطه کرد.

به عنوان مثال، قلب انسان، «*نفس*» یا خود، در واقع، قابل اندازه گیری نیست. هیچ ابعادی ندارد. تقسیم ناپذیر است [و از این رو بالاتر از محدودیت های کمی سازی، حد و محدودیت ابعاد زمان و مکان]. رنگی ندارد. به طور خلاصه، بالاتر از همه چنین ملاحظاتی است. در چنین حالتی چگونه می توان شکل چنین چیزی را تعیین کرد؟ چگونه می توان چنین چیزی را تجسم کرد که شکل یا یاتاقان آن مشخص نیست؟ بنابراین، با هیچ کیفیتی در انسان که بتواند به همین ترتیب آن را تشخیص دهد، همخوانی ندارد.

چیزهای زیادی در انسان وجود دارد که فرد آنها را احساس می کند اما نمی تواند آنها را درک کند. به عنوان مثال، عشق و درد را می توان احساس کرد، اما نمی توان آنها را در ذهن دید یا تداعی کرد و هیچ شکل، رنگ یا اندازه ای ندارند. موضوع نسبتا پیچیده است. بصیرت ها و شرایط متفاوتی که انسان احساس می کند، به اجزای مختلف حواس فرد مربوط می شود. به عنوان مثال، ما می دانیم که صدا شبیه گوش است. رنگ توسط چشم دیده می شود و قدردانی می شود. زبان طعم را تشخیص می دهد و بینی بو را بو می کند. عامل مشترک رستگاری، عقل ممکن است ربطی به آن داشته باشد. یک کتاب منطق استقرایی ممکن است تا حدی مربوط به این موضوع باشد، اما مطمئنا نه به قلب و موهبت خاص آن، که موضوعی در طبقه ای کاملا متفاوت است.

خدا همه جا است. اما حضور او را نمی توان به یک مکان خاص محدود کرد، به استثنای بقیه. حضور و فرمان او در همه جا احساس می شود. روح را نمی توان به تنهایی در رابطه با هیچ عضوی از بدن احساس کرد. نمی توان گفت که در دست ها ، در پاها ، در سر یا در هر قسمت دیگری از بدن است. این اندام های بدن همانطور که در بالا ذکر شد قابل تقسیم هستند، اما قلب و روح قابل تقسیم نیستند. از نظر منطقی، چیزی که تقسیم ناپذیر است، نمی تواند در چیزی که قابل تقسیم است قرار گیرد.

با این حال، گفتن اینکه قلب و روح هیچ ارتباطی با هیچ عضوی از بدن ندارند، به این معنی نیست که تأثیری بر آنها ندارد. در واقع همه اعضای بدن تابع آن و تحت کنترل مستقیم قلب، روح یا نفس یا نفس انسان است. روح انسان در این زمینه پادشاه است، به همان اندازه که کل جهان تحت کنترل مستقیم خداوند متعال، پادشاه جهان و تمام هستی است.

موضوع روح بسیار ظریف و ظریف است. با وجود تمام مشورت ها و گفتمان ها در مورد آن، این یک راز منحصر به فرد و به خوبی محافظت شده است. از این رو، نمی توان آن را فراتر از حد معینی مطرح کرد. به عنوان مثال:

إِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ ادَمَ عَلٰى صُوْرَتِهٖ "به

راستی که خدا آدم [و از این رو تمام بشریت را که از او بیرون آمد] بر روی تصویر خود آفرید."

اینجاست که فرد چاره ای ندارد جز اینکه بگوید خدا بهتر می داند.

ما تا کنون به این نتیجه رسیده ایم که:

1 . خداوند قادر مطلق است. فیض صفات بزرگ الهی او در تعالی عالی در او آشکار است.
2 . او در همه جا حاضر است اما حضور را نمی توان محدود به یک مکان دانست و از هر مکان یا مکان دیگری محروم شد.
3 . شناخت نفس کلید عرفان او یا "*معرفه*" است.
4 . هدف و هدف واقعی انسان دستیابی به عرفان یا «*معرفه*» است.

حالا می خواهیم بفهمیم که چگونه. او حاکم متعال، پادشاه متعال در ملکوت بشر است. معماهای زیادی وجود دارد که باید کشف شوند:

1 . دستورات او به فرشتگان. اطاعت فروتنانه آنها.
2 . انتصابات او از آسمان بالا و اطاعت التماس آنها از زمین پایین.
3 . حرکت مداوم ستارگان و صورت های فلکی.
4 . اعطای رزق و روزی مخلوقات زنده اش برای امرار معاش توسط او (از آسمان بالا).

اینها سؤالات قانع کننده ای هستند که مربوط به عرفان او هستند. این مسائل و امثال آن در حیطه چیزی قرار می گیرند که نوع "اعمال احسان او" نامیده می شود.

در این پایان نامه، مسیرهای زیادی را تعیین کرده ایم که منجر به عرفان او می شود. اکنون می خواهیم از عرفان اعمال الهی او ("*Af'aal*") بدانیم. به عبارت دیگر، تا زمانی که از نحوه حکومت انسان بر ملکوت بدن مطلع نشوید، نمی توانید بفهمید که چگونه او، استاد همه استادان، بر کل جهان حاکم است. از این رو باز هم به این نتیجه اجتناب ناپذیر می رسیم که تا زمانی که انسان «خود» خود را نشناسد و هر عمل او در این منظر هدایت نشود، نمی تواند معما را حل کند.

به عنوان مثال، هنگامی که می خواهید «*بسم الله*» (عبارت عربی «به نام خدا، مهربان ترین مهربان») را روی یک تکه کاغذ بنویسید، قلب شما می خواهد ابتدا این کار را انجام دهد، سپس قلب (یعنی قلب واقعی و نه اندام فیزیکی در سمت چپ بدن که «قلب» نیز نامیده می شود) به این اثر تکان می خورد و به مغز دستور می دهد که آن را اجرا کند. اولین اتاق حساس مغز که محل «*خیال*» انسان است، یعنی احضار اندیشه آن، این کار را انجام می دهد. مفهوم اندیشه تصور می شود. این است که توسط مغز به عضلات مغز که گسترش و گسترش آن را به بدن منتقل می شود; انگشتان نوشتن هدایت می شوند ، رگها و بافت های آنها پیام را به این منظور دریافت می کنند ، به نوبه خود قلم را نگه می دارند و کلمات را با توجه به محرک های دریافتی حک می کنند. سایر اندام های حسی نیز کمک و کمک می کنند و «*بسم الله*» نوشته شده است. از این رو، می توان استنباط کرد که کل معامله به دلیل "اراده" اساسی برای انجام این کار انجام شده است. به همین ترتیب، در آغاز یا آغاز هر چیز، این «اراده» یا «*اراده*» از اهمیت بالایی برخوردار است. وقتی به خدا نسبت داده می شود، این «اراده» را «اراده برتر» خدا می نامند.

به همان اندازه که اراده انسان ابتدا در قلب انسان سرچشمه می گیرد و از آنجا به سایر نقاط می رسد، به همین ترتیب اراده برتر خداوند و نفوذ آن، ابتدا از «*عرش*» یعنی سلطه قدرت مطلق شروع می شود و سپس به مقام ها و افراد دیگر می رسد. علاوه بر این، شیوه مبتکرانه ای که در آن این مفهوم اراده از طریق الیاف ظریف قلب، روح فرد به مغز انسان می رسد. به همین ترتیب، این گوهر خدشه ناپذیر اراده خداوند، «*اراده*» یا «اراده» او از «*عرش*» (یا «سلطه قدرت مطلق) به «*کرسی*»، «کرسی آسمانی تعالی الهی» منتقل می شود. این جواهر عالی در فرشته او یا «*روح القدس*» (روح القدس) آشکار است. همانگونه که سلطه مغز تابع قلب انسان است، تأثیر دستورات خداوند نیز از طریق قلمرو مطیع فرمان او، برای اطاعت و اطاعت فوری به «کرسی» منتقل می شود. کل فرآیندی که در فصل قبل شرح داده شد، از زمان ظهور اندیشه نوشتن «*بسم الله*» («بسم الله، مهربان ترین مهربان») در قلب، اجرای نهایی آن، به همین ترتیب توسط «*طلاب جوهر*» یا «اراده عجیب خدا» به شیوه ای باشکوه آغاز می شود که ستارگان و سایر صورت های فلکی کهکشان را به حرکت در می آورد. به آنها نقش های مورد نظر خود را اختصاص دهید. در نتیجه، با تابش (پرتوها)، بر اساس پتانسیل ذاتی آنها، جو هم زده می شود تا شرایط آب و هوایی مانند گرما، سرما و فصل پاییز و غیره را ایجاد کند.

همچنین، همانطور که قلم جوهر را به حرکت در می آورد تا کلمات پراکنده را جذب کند و از قبل جمع آوری کند تا شکل واحد «*بسم الله*» را به آن بدهد، به همین ترتیب، گرما، سرما، آب و گرد و غبار ترکیبات خود را در حرکت قرار می دهند تا اشکال معتبری را که از تعامل آنها تشکیل شده است جمع آوری کنند تا به ماده اشکال مختلف خود، گرما و گرد و غبار برای ادغام آنها و خشکی برای پیوستن آنها بدهند.

وقتی قلم به سمت نوشتن حرکت می کند، هر آنچه تصور می شود نوشته شود، بینش آن فرموله می شود که در نهایت در کلماتی که نوشته می شوند شکل می گیرد. به همین ترتیب، هنگامی که ارزش های ذاتی ترکیبات فوق الذکر به حرکت در می آید، پس از آن، از طریق عاملیت فرشتگان، اشکال حیوانات و سایر گیاهان مطابق با رونوشت «*لو محفود*» (لوح حفظ شده که حاوی ثبت کاملی از همه مخلوقات و هستی ها و همه وقایع مربوط به آنها) است، تجسم می شود. با توجه به بلندی «*عرش*» (به سادگی «عرش» اما در واقع سلطه قدرت مطلق الهی)، «*لوح محفوظ*» و «*کرسی*» (کرسی آسمانی تعالی الهی) بسیاری از مردم از زمان های بسیار قدیم فکر می کنند که خداوند در بهشت در «*عرش*» ساکن است! در سوره یونس در قرآن آمده است:

ثُمَّ ٱسْتَوَىٰ عَلَى ٱلْعَرْشِ يُدَبِّرُ ٱلْأَمْرَ

سپس (خداوند) بر عرش استوار شد و کار را اداره می کرد!» (قرآن، سوره 10، آیه 3)

با صحبت از کسانی که «کشف» یا حجاب معنوی دارند، می توان گفت که کلام آنها ارزش خود را دارد:

اِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ ادَمَ عَلٰى صُوْرَتِه

«همانا خدا آدم را به صورت خود آفرید.»

پس مراقب باشید که همانطور که گفته می شود "فقط یک پادشاه ارزش واقعی یک پادشاه را می داند". اگر شما خودتان در قلمرو خود پادشاه نبودید و اگر خداوند به شما ظاهری از رحمت خود را در شما برکت نمی داد، هرگز به عرفان او نزدیک *نمی شدید*. از این رو از آن پادشاه قادر مطلق سپاسگزار باشید که شما را آفریده و شما را با پادشاهی قلمرو خود تاج گذاری کرده است.

"*عرش*" (عرش) شما روح حیوانی است ("روح حیوان" جدا از "روح انسان" است که برتر ترین بخش وجود انسان است). سرچشمه آن در قلب است. "*اسرافیل*" شما (فرشته ای که در روز قیامت شیپور می زند و همه را زنده می کند. روح هنگامی که به زندگی بازگردانده می شود، پتانسیل تجدید قوا، رستاخیز و احیای هر جنبه ای از وجود انسان را دارد) توسط خداوند از آن آفریده شده است. «*کرسی*» شما نیز از افکار ساخته شده است. چشم ها، گوش ها و عناصر حسی مانند فرشتگان هستند. مغز مانند یک سایبان است. گنبد آن که از اجزای ادراکی شما ساخته شده است، آسمان شماست. پس از پاک کردن تمام مفاهیم پایه از قلب شما، به عنوان پادشاه حاکم بر تمام قسمت های بدن شما نصب شده است. پس از انجام کارهای زیادی برای شما، به شما گفته شد که هرگز حتی برای یک لحظه از خود یا پادشاهی خود غافل نشوید. در غیر این صورت، این غفلت به منزله نادیده گرفتن دستورات خداوند است که موقعیت شما را در برابر او به خطر می اندازد:

فَاِنَّ اللّٰهَ خَلَقَ آدَمَ عَلٰى صُوْرَتِه فَاعْرِفْ نَفْسَكَ يَا اِنْسَانُ تَعْرِفْ رَبَّكَ

"سپس به راستی که خداوند آدم (پدر تمام بشریت و در نتیجه همه انسان ها) را به صورت خود آفرید. پس خود را بشناس، ای انسان! پروردگارتان را خواهید شناخت!»

مفهوم پادشاهی انسان در کوچک سازی از مفهوم پادشاهی و پادشاهی قادر متعال بر تمامی جهان مشتق شده است. این مفهوم به خودی خود حاوی تأکید بر موارد زیر است:

1. شناخت خود انسان در مورد یادگیری ویژگی ها و مشاغل حیاتی اندام های مختلف بدن که پادشاهی فرد را تشکیل می دهد.
2. شناخت عرفان خداوند، ملکوت او در رابطه با توجه خیرخواهانه خداوند به فرشتگانش، به نوبه خود رابطه فرشته، با یکدیگر و «*عرش*» متعالی (عرش الهی)، آسمانها و «*کرسی*» (جایگاه آسمانی تعالی الهی) که نیز جنبه ای از علم بی نظیر و شایستگی بزرگ است.

یک فرد زیرک هرگز نسبت به آنها غافل و بی توجه نخواهد ماند، در برابر یک احمق سهل انگاری که فقط محصول جهل بی رحمانه خود را درو می کند. برخی از «طبیعت گرایان» و «ستاره شناسان» متأسفانه چنان به اتکای خود به آموزش محدود خود در مورد موضوع دست نیافته اند که به این ترتیب تمایل دارند تأثیر نهایی، نتیجه همه چیز، را به تأثیر ستارگان نسبت دهند. اعتقاد آنها چنان جزمی و عابر پیاده است که از نظر این توهم، وضعیت آنها را می توان با مورچه ای مقایسه کرد که روی یک تکه کاغذ می خزد که ممکن است این تصور را ایجاد کند که قلم اثری سیاه روی سطح [کاغذ] ایجاد می کند، زیرا بی حال پیش می رود. مورچه دیگری که روی کاغذ می خزد، با دید بالاتر، ممکن است این باور را حتی بیشتر گسترش دهد که دستی که [قلم را نگه می دارد] روی کاغذ علامت ایجاد می کند. این نمونه طبیعت گرایان است. مغالطه آشکار اعتقاد [نادرست] آنها در عقیده آنها نهفته است که همه انسان ها صرف نظر از همه حقایق دیگر به طور غیرقابل برگشتی تحت تأثیر ستارگان قرار می گیرند. متضاد واقعیت فانتزی یا مضحکه است. سپس ستاره شناسان به راحتی فراموش می کنند که این ستارگان نیز اطاعت از فرشتگان هستند، همانطور که توسط خداوند، استاد اعظم آسمان ها و ستارگان و هر آنچه در جهان و فراتر از آن است، مقدر شده است. درک آنها فقط به چیزهای مادی محدود می شود. آنها در زمینه معنوی کاملا تازه کار هستند که از همه ملاحظات فیزیکی دنیوی برتر است. ستارگان قلمرو فیزیکی (یا مادی) درخشش کمتری نسبت به نور درخشان قلمرو معنوی (*علم روحانی*) دارند. آنها نمی دانند که روح بر بدن حکومت می کند. عکس آن درست نیست. آنها به دانش و دانش خود افتخار می کنند، اما در پوچ بودن خود، از برکات راه قلمرو معنوی روح که در آن بسیاری از ستارگان درخشان وجود باطن (*باتین*) نقطه عطفی در مسیر خدا و *معراج* (معراج معنوی یا جلال بلندی به راه خدا) هستند، خالی می مانند. همانطور که به حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) عطا شده است). خداوند بر این اساس در کتاب مقدس (قرآن) فرموده است:

وَكَذَٰلِكَ نُرِىٓ إِبْرَٰهِيمَ مَلَكُوتَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ

«و ما به ابراهیم فرمانروای آسمانها و زمین را نشان دادیم!» (سوره 6، آیه 75)

حضرت ابراهیم (صلی الله علیه و آله و سلم) در پاسخ فرمود:

إِنِّى وَجَّهْتُ وَجْهِىَ لِلَّذِى فَطَرَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ

«من روی خود را به سوی کسی که آسمانها و زمین را آفریده است، می گردانم.» (سوره 6، آیه 79)

حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز فرموده است:

إِنَّ لِلّٰهِ سَبْعِينَ أَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُورٍ لَوْ كَشَفَهَا لَأَحْرَقَتْ سُبُحَاتُ وَجْهِهِ كُلَّ مَنْ أَدْرَكَ بَصَرُهُ

«همانا هفتاد هزار پرده نور پاک برای خدا وجود دارد. اگر او آن را آشکار می کرد، پرتوهای چهره او هر کسی را که به او نگاه می کرد می سوزاند.»

افراد دانش پزشکی، به همین ترتیب، بسیاری از فعالیت های خود را به طور مشابه بر اساس تأثیر گرم یا سرد چیزها بنا کرده اند. تا حدی به آنها در عمل حرفه ای خود کمک کرده است. کیفیت رستگاری خالق در روشن و داغ کردن

خورشید، زحل خشک و سرد و عطارد حتی داغتر، بدون هدف نیست. با این حال، ستاره شناس بیچاره، در روشن بینی نجومی خود، نمی توانست نبوغ خالق خود را در قرار دادن نزدیک ترین خورشید به زمین، یا تغییرات روز و شب یا برای آن موضوع، اطاعت فروتنانه در وظیفه همه ستارگان و صورت های فلکی در آسمان نسبت به اراده متعال او درک کند. چنین فردی از اعتبار بخشیدن به فضیلت معنوی خود با توجه به وجود فیزیکی و ویژگی های شناخته شده خود غفلت کرده است. تنها اگر کسی می دانست که همه این ستارگان نیمکره مطیع اراده و فرمان خداوند هستند، کورکورانه به جنبه فیزیکی آنها اعتقاد نداشت:

ٱلشَّمْسُ وَٱلْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ

«خورشید و ماه در مسیر معین خود حرکت می کنند!» (سوره 55، آیه 5)

وَٱلشَّمْسَ وَٱلْقَمَرَ وَٱلنُّجُومَ مُسَخَّرَٰتٍۭ بِأَمْرِهِۦٓ

و خورشید و ماه و ستارگان تابع فرمان او هستند. (سوره قانع، سوره 7، آیه 54)

چیزی مطیع در نظر گرفته می شود که مهار می شود و تحت کنترل قرار می گیرد و به کار می افتد. همانطور که اندام های انسانی برای یک انسان انجام می دهند. به هر یک از آنها عملکردی برای انجام اختصاص داده شده است. ستارگان نیز بندگان خدا هستند که دستورات او را به انجام می رسانند. به همین ترتیب، همانگونه که مغز سایر اعضای بدن انسان را هدایت می کند تا در ارتباط با توانایی های تشخیصی که او به انسان عطا کرده است، عمل کنند، ستارگان نیز از طریق فرشتگانی که توسط خداوند به این منظور تعیین شده اند، مشغول کارکرد مشروط خود باقی می مانند، و نقش مدیران و محرک های اصلی خود را ایفا می کنند. در واقع، این فرشتگان منادی زندهٔ بسیاری از چیزها در کرات تعیین شدهشان هستند.

علت ظاهری و معلول آن، یعنی نتیجه، فقط به همان اندازه اهمیت دارد. تصادفات بی قید و شرط همه وجود دارد تا مردم را به چیزها باور کند تا جایی که موقعیت آنها را بتوان با مردان نابینای افسانه ای مقایسه کرد که یک فیل را در قسمت تاریک لمس می کردند و به جای فکر کردن به کل، بر اساس قضاوت اشتباه به هر یک از آنها نام متفاوتی می دادند. همین امر در مورد این ستاره شناس، روشن بین، که به طور مشابه مغالطه آمیز یک برده را ارباب، پادشاه می داند، صدق می کند. همین امر در قرآن کریم به وضوح به تصویر کشیده شده است:

لَآ أُحِبُّ ٱلْـَٔافِلِينَ

"من کسانی را که غروب می کنند [مانند خورشید در غروب آفتاب] دوست ندارم." (قرآن، سوره 6، آیه 76)

ماه و خورشید را نادانان خدا می دانند. فرماندهان فرمانده نامیده می شوند تا زمانی که عقل غالب شود. دوازده "*بروج*" وجود دارد، یعنی در کره آسمانی. می توان آن را با یک پادشاه والا مقایسه کرد که در اتاق باشکوه فیض خود با "*وزیر*" (وزیر) خود نشسته است. در اطراف او، دستیاران نخبه «*وزیر*» (وزیر پادشاه) در دوازده بهشت برجسته صلح نشسته اند که هر کدام دری دارند. هفت سوارکار مطیع اما چابک به دستور و ندای دستیاران «وزیر» در اطراف هر در معلق هستند و با دقت به احضاریه های دریافتی گوش می دهند. برای اجرای فوری آنها، چهار مرد پیاده در فاصله ای از این سواران ایستاده اند، آماده هستند و با کمان های خود با دقت این سواران را تماشا می کنند، و بدین ترتیب دستورات دریافتی را با طناب زدن گروه خاصی از مردم و ارائه آنها در برابر فرماندهی عالی انجام می دهند. سپس یا مجازات می شوند یا پاداش می گیرند.

بر این اساس، «*عرش*» («سلطه قدرت مطلق الهی») محل تمایز خادم برجسته («*وزیر*») مسئول امور، یعنی فرشته محبوب در آسمان بلند است. این در تضاد با کوه های نیمکره ستارگان است که توسط یک ستاره شناس پیش بینی شده است. این روشن بینان معانی متفاوتی را به موقعیت متفاوت پیاده ها و لوازم روی صفحه شطرنج آسمان اختصاص می دهند، به همان روشی که یک پزشک بیماری های مختلف را با علائم مختلف رمزگشایی می کند:

ذَٰلِكَ مَبْلَغُهُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ ۚ

"این دستیابی کامل آنها به دانش است." (قرآن، سوره 53، آیه 30)

با این حال، هنگامی که رحمت خدا بر چنین بیمار غلبه می کند، همراهان فوق الذکر به او رسیدگی می کنند، همانطور که گفته شد و یکی نجات می یابد. راه یک پیامبر به همین شکل پر از ستاره است و "*ولی*" (قدیس، گنوسی یا صمیمی خدا) نیز معجزه می کند، در شفای فرد.

إِنَّ الْبَلَاءَ مُوَكَّلٌ بِالْأَنْبِيَاءِ ثُمَّ الْأَوْلِيَاءِ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَا الْأَمْثَلُ
مَرِضْتُ فَلَمْ تَعِدْنِي

«همانا پیامبران در آزمایش ها و مصیبت ها قرار می گیرند، سپس نزدیکان خدا (*والی*) و سپس کسانی که امثال آنها هستند [اما در مراتب پایین تر، همه بر حسب مراتب معنوی خود نزد خدا]. بنابراین، وقتی بی میل هستم، سلامتی من را نخواهید.» (*حدیث* یا سنت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم)

ما همچنین افرادی را می بینیم که بسیار بیمار به نظر می رسند اما بیمار نیستند. در واقع آنها افرادی هستند که به دلیل محبت خدا به چنین وضعیتی تنزل یافته اند و آنقدر آنها را می پرستند که بیمار به نظر می رسند. در واقع، عشق بسیار خودمصرف است!

اکنون باید معانی واژه های «*سبحان الله*»، «*الحمدلله*»، «*لا اله اله الله* لا اله الا الله» و «*الله اکبر*» را درک کنید؛ زیرا این واژه ها پیوند جدایی ناپذیر «*معاریفه*» هستند" یا عرفان خدا.

به عبارت دیگر، هنگامی که «نفس» خود را بشناسید، یعنی در تقوا و فضیلت درون خود، تقوا و فضیلت عالی خداوند را می شناسید و از این طریق «*سبحان الله*» را درک می کنید. هنگامی که شما به دلیل پادشاه قلمرو خود از پادشاهی خدا آگاه می شوید و حقیقت تعالیت بزرگ خداوند را در کل جهان جذب می کنید، زیرا همه چیز تابع او است. تنها در این صورت است که می توانید در نظر بگیرید که معنای «*الحمدلله*» را درک کرده اید. همانا تمام ستایش ها و شکرگزاری ها از آن اوست و فقط از آن اوست.

حالا آخرین اما نه کم اهمیت، شما باید بدانید که معنای "*الله اکبر*" چیست. این به سادگی به معنای "خدا بزرگ است" نیست. این به معنای بسیار بیشتر از این است. این فقط به این معنی نیست که او از دیگران بزرگتر است. او از همه بزرگتر است. با این حال، هیچ مقایسه ای بین او و هر دیگری نمی توان انجام داد. او بالاتر و فراتر از هر درک است. او بی نهایت متعال است. او از همه چیز پیشی می گیرد و همه چیز را در بر می گیرد. او قادر مطلق، دانای مطلق، حاضر در همه جا و مهربان است! ما او و بسیاری از ویژگی ها و قدرت های منحصر به فرد و باشکوه او را از نبوغ خلاق و نام های مقدس او می شناسیم. او آنقدر بزرگ و بی نظیر است که ما هرگز نمی توانیم او را توصیف کنیم یا برکات او را برشماریم.

تقوای خدا مانند تقوای انسان نیست. فقط نمی تواند باشد. این ما هستیم که نمی توانیم کلماتی را برای توصیف صفات بزرگ او پیدا کنیم و با این کار کلمات یا عباراتی را به او نسبت می دهیم که فقط کافی نیستند زیرا او خالق همه مخلوقاتش است. پس چگونه می توانند مانند او باشند؟ به همین ترتیب، خدا ما را می بخشد، وقتی بین ملکوت انسانی که بر آن حکومت می کنیم و ملکوت خدا که سلطنت او بر آن آشکار است، مقایسه می کنیم، منظور ما این نیست که آنها شبیه به هم هستند. این فقط نشان می دهد که ما چقدر ناتوان هستیم، انسان چقدر درمانده است و خدا چقدر جلال دارد! به عنوان مثال، اگر کودکی از ما در مورد جذابیت حکومت بر یک دولت و درک او بپرسد، ما پاسخ می دهیم که همان چیزی که در بازی با چوب و توپ خود می بینید، می توانید ببینید که چقدر از حقیقت نزدیک یا دور هستیم. ما قبلا این را گفته ایم و تکرار می کنیم که فقط خدا خدا را به طور کامل می شناسد و هیچ دیگری نمی داند. بهترین مسیر برای انسان در این شرایط این است:

1. در جستجوی گنوسیس او ("*Ma'rifa*") تا جایی که می توانید جذب شوید.

2. تمرکز بر احسان او و جستجوی نور (*نور*)، زیبایی او (*جمال*)، قدرت او (*قدره*) در صفات و مخلوقات الهی.
3. برای شکرگزاری از او برای مهربانی اش.
4. او را با تمام تار و پود قلب و روح پرستش کنیم.
5. اطاعت از فرمان های او.

ما همگی از جانب او آمده ایم و به سوی او باز می گردیم.

إِلَيْهِ الْمَرْجِعُ وَ الْمَصِيرُ

«بازگشت ما به سوی اوست و راه حل آخری!»

هر چه بیشتر او را دوست داشته باشید، به او احترام بگذارید، او را پرستش کنید، بیشتر [توسط او] برکت خواهید یافت. او کسانی را دوست دارد که صادق، فداکار، فروتن، دوست داشتنی و سپاسگزار هستند. چنین رفتار شریفانه ای مطمئنا [توسط او] پاداش خواهد گرفت.

أَنَا بُدُّكَ اللَّازِمُ فَالْزِمْ بُدَّكَ

"من (یعنی خدا) اجتناب ناپذیر بودن لازم شما هستم، پس اجتناب ناپذیری خود را محکم نگه دارید."

یاد او (*ذکر*) از هسته قلب تنها با جدا کردن همه امیال از نفس و کنار گذاشتن اعمال زشت و غوطه ور شدن کامل در پرستش او می تواند تقویت شود. قلب صادق آرام و پاک است. عظمت یک مؤمن ("*مومن*") در آن نهفته است:

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ

«مؤمنان [با موفقیت واقعی، نهایی، جاودانه و ابدی] موفق شده اند.» (قرآن، سوره 23، آیه 1)

خداوند همچنین تصریح کرده است که:

قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّىٰ ﴿١٤﴾ وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ ﴿١٥﴾

«یقینا کسی که خود را پاک کند، و نام پروردگار خود را یاد کند، و دعا کند، رستگار است». (قرآن، سوره 87، آیه 14-15)

شناخت جهان

غزالی در کتاب «*کیمیا سعادت*» یا «کیمیاگری یا عامل دگرگون کننده تغییر برای سعادت ابدی و موفقیت بی پایان» در کتاب «کیمیا یا عامل دگرگون کننده تغییر برای سعادت ابدی و موفقیت بی پایان» با توضیح سومین عنوان از چهار عنوان (یا الزامات) این کیمیاگری (یا عامل دگرگون کننده) سعادت ابدی که عبارت است از «شناخت جهان و واقعیت زندگی دنیوی» ادامه می دهد. او در توضیح سومین شرط عامل دگرگون کننده سعادت ابدی - "شناخت جهان و واقعیت زندگی دنیوی" می نویسد:

معشوق عزیز! این جهان راهی است که انسان در سفر خود به سوی آخرت در آن حرکت می کند. واحه ای در انتها و جای پای بیابان پهناور «*معرفه*» یا عرفان است. این دنیا (*دنیا*) و آخرت یا آخرت دو شرط هستند. یک حالت مربوط به زندگی و زمان انسان است (که بسیار نزدیک به یک است) تا قبل از مرگ. آخرت [بلا] پس از مرگ انسان آغاز می شود. این دنیا [و زندگی دنیوی] برای انسان است تا برای آخرت آماده شود. هدف از این زندگی جمع آوری گنجینه ای از اعمال نیک به عنوان درآمد خود برای اقامت موقت در اینجا است که فرد را در آخرت در جایگاه خوبی قرار می دهد.

اگرچه انسان در پیدایش خود نسبتا ضعیف و ناقص آفریده شده است، اما همزمان با چنان نبوغی برخوردار شده است که با پیروی از دستورات خداوند، می توان به «*کمال*» یا کمال و تعالی دست یافت، صفات فرشتگان را کسب کرد و جلال الهی را ببیند. این مجموع وجود فرد است. این همان «بهشت» موعود است.

کلید معرفت او در قدردانی انسان از مهربانی فراوان او نسبت به شخص و قدردانی از نعمت های بی شمار او و در شناخت زیبایی زیبای مخلوقات او نهفته است. حواس ادراک انسان باعث می شود که انسان از چیزهای مسحور کننده تولید شده توسط او بچشد و از آن لذت ببرد، شکوه منحصر به فرد زیبایی بی نظیر را ببیند که در طبیعت در اطراف انسان پخش شده است. گوش های فرد باعث می شود که صداها و موسیقی آرامش بخش [طبیعت] را درک کند، دستان او گرمای لمس عاشقانه را احساس می کند و غیره. تا زمانی که انسان زنده است، می تواند از همه اینها بهره مند شود و شکر خدا را بکشد. هنگامی که کسی می میرد، خدمات آزادانه این مأموران [جمع آوری] اطلاعات (یعنی حواس) را که دیگر باقی نمی مانند، از دست می دهد. بنابراین انسان در زندگی به دو چیز نیاز دارد:

1. محافظت از قلب خود در برابر چیزهایی که قلب فرد را می کشد. انسان باید برای قلب خود غذا [و غذا] فراهم کند.
2. محافظت از بدن خود در برابر اثرات مخرب چیزهایی که به آن آسیب می رسانند. به همین ترتیب باید غذای خود را برای آن فراهم کرد.

در گفتمان پیشتر، ثابت کردیم که غذای قلب، عشق و عرفان خداوند است که بر اساس این گفته استوار است که غذای هر چیز همان چیزی است که واقعا دوست دارد و آرزوی داشتن آن را دارد. همچنین باید مغذی و پایدار باشد. برای این موضوع، حتی مراقبت از بدن نیز به خاطر قلب است. زیرا بدن سرانجام هلاک خواهد شد، اما قلب زنده خواهد ماند [حتی پس از مرگ تا ابد]. یک مثال ساده در این زمینه می توان ارائه داد: مثلا بدن برای قلب است، همانطور که شتر (به عنوان وسیله حمل و نقل در زمان های قدیم) برای حاجی یا حاجی است [که حج می کند یا نماد رحمت خدا بر روی زمین] در راه خداست. سوار بر آن می شود و به «*کعبه*» (خانه مقدس خدا در مکه) می رسد. عکس آن درست نیست، یعنی زائر برای شتر نیست، بلکه شتر برای زائر است. طبیعتا زائر شتر را تا رسیدن به «*کعبه*» تغذیه می کند. هر گونه رها کردن یا تأخیر و هر گونه غفلت از طرف فرد در این زمینه به هدف فرد [رسیدن به مقصد مورد نظر] آسیب می رساند.

با تجزیه و تحلیل بیشتر این موضوع، بدن انسان به سه چیز نیاز دارد:

a) غذایی
b) لباس
c) خانه.

به عبارت دیگر، غذا خوردن نیاز به غذا دارد، نیاز به پوشاندن خود نیاز به لباس دارد، خانه محل پناهگاهی است که می توان در آن از هجوم گرما و سرما در امان ماند تا بدن از آسیب ها در امان بماند. به طور خلاصه، این سه چیز اساس و پیش نیازهای ابتدایی بدن، یعنی وجود فیزیکی فرد هستند. با این حال، اگر انسان پرخوری کند، ممکن است بمیرد. میل خانه و لباس نیز در انسان برای امرار معاش کاشته شده است. تقاضای بیش از حد از این نوع ممکن است مضر باشد. در اینجا منطق، عقل سلیم به نجات فرد می آید و مانع از افراط بیش از حد در این خواسته های بدن می شود. اصل خوبی که همه ارزشهای اخلاقی در آن گنجانده شده یا از آن مشتق شده اند ، بالاترین یا عالی ترین خیر که بر آنها حاکم است ، قلب است. غذای آن نجیب است. هر چه قلب غذای بیشتری دریافت کند، برای روح بهتر است. در نتیجه که قلب به خوبی تغذیه می شود، با عشق و جستجوی خدا، طاقچه خود را می یابد و مانند شوالیه سوارکاری که افسار سوار خود را در دست دارد، بر بدن سوار می شود. از این رو، به دوست من توجه کنید و اجازه ندهید افسار آن شل شود. هنگامی که شما به طور کامل کنترل شهوات بدن را در دست بگیرید، طمع، تخلفی، تمایلات نامقدس و گمراه کننده مهار می شود.

جهان از سه دسته اصلی چیزها تشکیل شده است:

1) آن چیزهایی که روی زمین یافت می شوند مانند انواع پوشش گیاهی، معادن و حیوانات و غیره. سطح زمین به خودی خود اساس سکونت انسان، کشاورزی و غیره را تشکیل می دهد.

2) مواد معدنی مانند آهن، فولاد، برنز و غیره برای ساخت ابزار، ابزار و سایر دستگاه های مورد نیاز انسان برای اهداف مختلف استفاده می شود.

3) انسان بر حیوانات سوار می شود و گوشت آنها را می خورد و با خوردن سایر مواد غذایی وجود خود را حفظ می کند.

پیچیدگی های بسیار دیگری نیز وجود دارد. حیف است که در روزمره، دست ها و پاهای خود و مهمتر از همه، قلب خود را در آنها مشغول نگه می دارد، زیرا مشغله کامل قلب خود به همین دلیل می تواند بسیار مضر باشد. می تواند به دلیل فراموشی هدف واقعی خود و درگیر شدن در حرص و طمع دنیوی، غیبت، خشم و فعالیت های شیطانی مشابه به نابودی قلب منجر شود.

به همین ترتیب ، سه حرفه - حرفه زرگری (برای فلزات) ، بافندگی و معماری نیز از اهمیت بالایی برخوردار هستند. این مشاغل نه تنها به نوعی با یکدیگر مرتبط هستند، بلکه به طور فعال با مشاغل فرعی خود نیز مرتبط هستند. مانند پنبه چین، گل های پنبه را از مزارع پنبه می چینند. کاستورها کرک را الک می کنند. نخ ریسی ها آنها را به صورت نخ می چرخانند و در نهایت بافندگان پنبه بافندگی می کنند و آنها را در انواع پارچه ها می بافند. سپس این لباس ها دوخته و دوخته می شوند. آهن ساز ابزارهایی می سازد که خیاطی ، دوخت و خیاطی با آنها انجام می شود. به این ترتیب افراد با مشاغل مختلف با یکدیگر کار می کنند.

هر کدام به دیگری وابسته است. طبیعتا عوارض و حسادت های حرفه ای ایجاد می شود. خیاط عملا برای مواد بافته شده و به چرخنده متکی می شود، که آن را با دستگاه های مکانیکی خود که به نوبه خود توسط یک نجار یا آهنگر ساخته شده است، می چرخاند، در حالی که خود نیز به ابزار و دستگاه خود برای خیاطی نیاز دارد، که برای آن دوباره به خدمات آهنگر نیاز است. این نظام پیچیده بده و بستان، منجر به پیچیدگی ها و رقابت هایی می شود که برای آن سه چیز اصلی در کنار عوامل دیگری که بر این موضوع تأثیر می گذارد، حیاتی است:

1) سیاسی، به عبارت دیگر، تیزهوشی تاکتیکی و دولتمردی.
2) تجهیزات نظارت و دولت.
3) "*علم الفقه*" یا دانش قانون و آیین نامه رفتاری طبق قوانین و مقررات تعیین شده در دین.

در تحلیل نهایی، این زیرساخت برای تحقق و تحقق سه پیش نیاز فوق الذکر انسان، یعنی غذا، پوشاک و خانه یا محل سکونت است. بقیه آنها را دنبال می کنند. این نیازهای اساسی انسان مربوط به بدن است. بدن به نوبه خود برای قلب، روح است. روح باید بر بدن سوار شود، همانطور که زائر («*حاجی*») باید سوار بر شتر شود تا به *کعبه* برسد (مقصد نهایی زائران - خانه نمادین خدا در مکه که نماد رحمت خداوند بر روی زمین است). در مورد انسان، هدف انسان مترادف با آن است، یعنی رسیدن به هدف «*معرفه*» یا عرفان خدا. به جای در نظر گرفتن هدف رسیدن به *کعبه*، اگر حاجی مذکور وقت خود را در سفر و مراقبت از شتر تلف کند، تنها خود را مقصر غفلت فاحش خود می داند. معشوق عزیز! از آن درس بگیرید. به قیمت هدف و هدف واقعی زندگی درگیر امور دنیوی نشوید. وقت تلف شده در دنیا در مشاغل بیهوده زندگی [و فعالیت های بی فایده] هزینه های گزافی برای شما خواهد داشت. به یاد داشته باشید که این سفر زندگی در واقع سفری به سوی آخرت است. کاریزمای این دنیا بسیار جذاب است. وارد نشوید. از وسوسه های زندگی برخیزید. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) به درستی گفته است: «جهان جادوگری بزرگتر از «*هاروت* و *ماروت*» (جادوگران مشهور افسانه ای)» است. واقعیت را می توان چنین خلاصه کرد:

1 . اولین طلسم جادویی که این دنیا بر شما می اندازد این است که به شما این احساس را می دهد که این دنیا و تمام جذابیت های آن همیشه در آنجا هستند، در حالی که در واقع، برعکس است. زمان زودگذر است، به طور مداوم به جلو حرکت می کند، هرچند نسبتا سست، زیرا شمارش زمان را در لحظات شاد آن از دست می دهید. گذر زمان، قدم گذاشتن آن در جهان مانند سایه است. همیشه مانند سایه ای که بی حرکت به نظر می رسد خفته به

نظر می رسد. بعدا متوجه می شوید که سایه دیگر جایی که بود نیست، در عوض به آرامی و به طور نامحسوس از موقعیت اصلی خود دور شده است. در واقع، جهان در حال حرکت است. زمان و جزر و مد منتظر هیچ نیستند. از این رو مراقب باشید و اجازه ندهید علف زیر پای شما رشد کند. لحظه ای که به دست می آید از دست نمی رود، اما لحظه ای از دست رفته هرگز به دست نمی آید. همانطور که هست، زندگی کوتاه است. پس چرا از آن نهایت استفاده را نبرید.

2. دومین نمونه جادوی این جهان این است که با شما به عنوان یک دوست عزیز رفتار می کند که وانمود می کند هدایای عشق و مهربانی دنیوی خود را به او می بخشد، گویی مانند یک رفیق وفادار همیشه با شما خواهد ماند. سعی می کند با هر حیله فریبنده ای که به فرمان خود دارد شما را مسحور کند تا شما را وادار کند که روی آن حساب کنید، که شما تنها مورد تحسین ترین مورد توجه او هستید. اما بعدا وقتی شما را در کج می گذارد، تکان می خورید و گم می شوید. شما از زندگی خود شوک می گیرید. آنچه اتفاق می افتد این است که مانند یک عاشق زیبای طبیعت سرکش، ناگهان شما را ترک می کند، غل و زنجیر ابریشمی خود را بر سر دیگری می بافد، چنین طعمه های آسانی را به سالن خطرناک خود می برد و باعث می شود انسان طعم مرگ و ویرانی را بچشد.

آمده است که یک بار عیسی (عیسی یا عیسی مسیح) چنین زنی را که اغلب ازدواج کرده است (که تجسم واقعیت جهان بود) در حالت «کشف» دید و از او پرسید که چند شوهر داشته است؟ او پاسخ داد که شمارش را از دست داده است. عیسی دوباره از او پرسید: «آیا آنها مردند یا از آنها طلاق گرفتی؟» او پاسخ داد که همه آنها را کشته است! عیسی با شنیدن این پاسخ غم انگیز نتوانست اظهار نظر نکند، "ترحم بر مردمی که در طلسم شما افتادند. آنها دیدند که چه اتفاقی برای پیشینیان خود افتاده بود، با این حال آنها در طلسم زیبایی شما، به سمت مرگ قدم گذاشتند و به موقع درسی نیاموختند.

3. سومین مثال در این زمینه پیرزنی است که صورت خود را با چادری جذاب می پوشاند، خود را با لباس های زرق و برق دار تزئین می کند، نیمرخ خود را به شکلی پر زرق و برق تزئین می کند و جواهرات گرانبهای کمیاب می پوشد تا هر به او چشم دوخته شود، بلافاصله عاشق او شود. دنیا با انسان ها اینگونه رفتار می کند. سعی می کند با زیبایی و ربوده شدن جذابش چنان طلسمی بر فرد باندازد که ممکن است فرد از عقل خود خارج شود و از زره های آن مات و مبهوت شود. تمام افکار و ملاحظات مربوط به دشوار بودن آن را از هم جدا می کند. انسان فراموش می کند که زندگی سخت و جدی است. گاهی اوقات آدم خیلی دیر متوجه می شود که وقتی پیرزنی که به عنوان یک زن کشنده ظاهر می شود، حجاب خود را برمی دارد و به جای آن چهره ای زشت می بیند، برای یک شوک بی ادبانه تبدیل می شود.

4. مثال چهارم این است که اگر کسی بخواهد دوره زمانی را که از تکامل جهان می گذرد، دوره ای که این جهان وجود نداشت و دوره زمانی که از این به بعد تا پایان آن باقی مانده است، محاسبه کند، متوجه می شود که انجام این کار غیرممکن است و حتی فکر کردن به این کار عبور از مرزهای عقل است. به سادگی، تنها چیزی که فرد می داند این است که دنیای او «از گهواره تا گور» است، یعنی گهواره آغاز سفر او در زندگی، در این جهان است و قبر پایان آن است. می توان گفت چند توقف در این بین وجود دارد که شامل سال ها، ماه ها، روزها و در نهایت نفس هایی است که فرد می گیرد. برخی مسافت طولانی و برخی کوچک را طی می کنند. چه انسان در جهان طولانی باشد و چه کوچک، طول عمر انسان کوتاه است، اما این نکته مهم را کاملا فراموش می کند. آدم در اینجا طوری زندگی می کند که گویی قرار است برای همیشه زندگی کند. چقدر طعنه آمیز است که اگرچه کسی حتی از نفس بعدی خود مطمئن نیست، اما برای ده سال آینده برنامه ریزی می کند تا ممکن است خواسته آنها را احساس نکند یا از آنها کوتاهی نکند. حتی ممکن است کسی زنده نماند تا آن روز را ببیند!

5. زیاده روی در لذت های زندگی به همان اندازه که پرخوری برای یک پرخور حریص مضر است، برای آخرت (*«اخیره»*) انسان مضر است. یک پرخور به غذای غنی، شیرین، یا داغ، تند و چرب حمله می کند و آن را بی بند و باری می بلعد، بدون توجه به عواقب بار معده با چنین غذای سنگین و غیر ضروری. در نتیجه فرد شروع به استفراغ و حرکات شل می کند. برای سلیقه و لذت لحظه ای، افراط و تفریط فرد را در چنین بی احترامی، رنج و شرمساری قرار می دهد. حتی فضولات پس از چنین وعده غذایی سنگین، تهوع آور و نفرت انگیز است. بنابراین مشاهده شده است که هر چه انسان در این دنیا بیشتر به شهوت و بی بند و باری بپردازد، در آخرت بیشتر تحقیر می شود. در آخرین ساعت در آخرین اسپاسم های نفس، هر چه انسان بیشتر پول، طلا، نقره، باغ، خدمتکاران و خدمتکاران را در خانه خود بسنجد، درد جدایی او از آنها شدیدتر خواهد شد. برعکس،

یک فرد فقیر پشیمان نخواهد شد. چنین دردهای دردی فقط به وضعیت رو به وخامت فرد می افزاید و به «*اذاب*» یا مجازات اعمال شیطانی فرد منجر می شود.

6. یکی دیگر از عوامل خارق العاده زندگی این است که امور این دنیا در مورد آنها قریب الوقوع است. آنها مانند کارهای معمولی، روتین و دشوار به نظر می رسند. انسان بی توجه از همه مفاهیم و ملاحظات دیگر، کاملا در آنها غرق می شود. کسی متوجه نمی شود که چرخ هایی در داخل چرخ ها و چرخ هایی در آن وجود دارد. یک چیز منجر به چیز دیگری می شود و در نتیجه زندگی فرد تلف می شود. عیسی (عیسی یا عیسی مسیح (علیه السلام) گفته است که سالک این جهان مانند آن مردی است که لب هایش را به ساحل دریا چسبیده است و مشتاقانه غرق در رفع تشنگی خود از آن است. به نظر می رسد تشنگی او افزایش می یابد. هر چه بیشتر بنوشد، بیشتر می خواهد این کار را انجام دهد. در نهایت، او در این تعقیب بیهوده می میرد و تشنه و ناراضی باقی می ماند. این است لعنت شهوت (به دنیا و اموالش). حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در مورد چنین شخصی فرموده است: «ممکن نیست کسی در آب غوطه ور شود و خیس نشود». چنین فردی از این نوع که چنین شوق آشکاری برای این دنیا دارد، قطعا توسط آن آلوده خواهد شد.
7. مثال هفتم در مورد این دنیا مانند مهمان است که نزد میزبان بسیار ثروتمند می رود و عادت دارد به دلیل کیفیت پذیرایی با مهمانانی که به تعداد زیاد به او می آیند با سخاوت رفتار کند. یکی آنها را با غذای مجلل در بشقاب های طلا و نقره ای با طراحی و دکوراسیون نفیس در فضای معطر آبنوس و کهربا در اجاق نقره سرو می کند. یک مهمان معقول که اتفاقا طبیعت خود را درک می کند، با سپاسگزاری از آن استفاده می کند، عطر کوچکی از خود را به آن اضافه می کند و میزبان را با ظرافت و رضایت متقابل آنها ترک می کند. از سوی دیگر، یک مهمان حریص پس از مهمان نوازی سعی می کند اموال ارزشمند خود را بدزدد و در این فرآیند توسط خدمتکاران دستگیر و رسوا می شود. شهوت انسان و امیال فاسد آن فاسد است. در این سفر در این جهان، دارایی های به حق به دست آمده خود، دارایی واقعی خود اوست که می تواند آنها را به عنوان بار خود با خود حمل کند. در این مهمانسراخانه (یا هتل در دوران مدرن) فقط می توان از قانونی و واقعی بهره مند شد. بخل هیچ فایده ای برای کسی نخواهد داشت.
8. نمونه بعدی جهان یعنی ماهیت جذاب آن به گونه ای است که انسان در آن گم می شود. تا آنجا که آدم آخرت را به طور کامل فراموش می کند. به عنوان مثال، گروهی از افراد در یک کشتی. آنها در راه خود به جزیره ای می رسند که در آنجا برای مدتی برای استراحت کوتاه، بهداشت شخصی و وضو قدم می گذارند. کاپیتان اعلام می کند که کشتی باید به زودی حرکت کند، بنابراین آنها باید به سرعت به تمام نیازهای خود رسیدگی کنند و به سرعت دوباره سوار کشتی شوند. عاقل آنها این کار را به سرعت انجام می دهند، در حالی که گروه دیگر تنبل، اینجا و آنجا پراکنده می شوند، از دید خارج می شوند، بی جهت در جزیره گشت می زنند و از زیبایی منظره مکان، گیاهان و جانوران و صدف های رنگارنگ آن لذت می برند. وقتی برمی گردند، متوجه می شوند که مکان های راحت روی کشتی همگی گرفته شده اند. بنابراین، آنها باید در گوشه های تاریک و کثیف بنشینند. گروه بعدی افرادی که به دنبال آنها می آیند، بار سنگینی از این حلزون ها را با خود می آورند. آنها به دلیل گشت و گذارهای بیهوده مشابه، مکان های بدتری نسبت به پیشینیان خود به دست آوردند. آنها آنقدر گیج می شوند که به سختی جایی برای نشستن در کشتی پیدا می کنند. علاوه بر این، آنها باید بار این پوسته های زیبا را که به گردن خود بسته شده اند حمل کنند. بعد از دو روز این پوسته ها کثیف می شوند و شروع به بوی تعفن می کنند. بدتر از آن این است که به دلیل کمبود فضا، آنها حتی نمی توانند این بار را از بین ببرند. شرم و توبه آنها به همان اندازه سنگین است. آخرین گروه بیکارها آنقدر غرق کاوش در جزیره می شوند که در ولگردی های خود، کاملا متوجه فراخوان کاپیتان برای مونتاژ سریع نمی شوند، کشتی خود را از دست می دهند و در بیابان می میرند.

به طور خلاصه، گروه اول آنها مانند مؤمنان و آخرین آنها کافران است که مانند کسانی هستند که خدا و پیامبر گرامی او (صلی الله علیه وسلم) و روز قیامت را فراموش کرده اند.

استحبوا الحياة الدنيا على الآخرة

"آنها عشق دنیا را بر آخرت ترجیح داده اند."

دو گروه میانجی، گناهکارانی هستند که در برابر قضاوت بهتر و رفتار تعیین شده خود اشتباه کرده اند. آنها در دنیا و آخرت رنج می برند. آنها به خاطر اعمال نادرست خود در معرض عذاب الهی قرار می گیرند.

مراقب باشید که این محکومیت جهان به این شکل نیست. به هر حال، جهان توسط خدا آفریده شده است، بنابراین نمی تواند بدون هدف باشد. همه چیز در این دنیا بد نیست. به عنوان مثال، «*علم*» یا علم به خودی خود و «*عمل*» (انجام اعمال طبق رفتار مقرر) دو فضیلت مهم در نوع خود هستند. به طوری که هر دوی آنها ظاهرا در این دنیا هستند، اما در واقع انسان را تا آخرت همراهی خواهند کرد. به عنوان مثال، شناخت «*معرفه*» یا عرفان خدا و دستیابی به آن، اوج وجود انسان است. «*عمل*» یا اعمال و اعمال صالح اثر مثبت ماندگار خود را دارد، یعنی پاکی و تقوای نفس که از کنار گذاشتن شر و تغذیه نفس با پرستش فداکارانه خدا حاصل می شود. یاد همیشگی خدا، پاداش جاودانه انسان است.

وَٱلْبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ

«اما اعمال شایسته پایدار، پاداش نزد پروردگارت بهتر است!» (سوره 18، آیه 46)

لذت، لذت «*ذکر*»، یعنی یاد خدا نفیس است. ما او را می پرستیم و از افسون آن در این دنیا لذت می بریم اما در واقع به آن مربوط نمی شود. این نعمت آخرت است. همچنین لذتی از این دنیا وجود دارد که به محض مرگ انسان به پایان می رسد. اما لذت محبت و پرستش او تا ابد زنده است. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است:

الدنيا ملعونة وملعون مافيها الاذكر الله وما والاه

"جهان و دارایی های دنیوی تحلیلی هستند. اما آن چیزهایی که به انسان کمک می کند و به خدا کمک می کند، برکت می یابد.»

این رساله درباره جهان و صفات فراوان آن برای هدف گفتمان حاضر کافی است. پیامدهای آن و سایر مسائل مربوط به آن، انشاالله در زمان مناسب مورد بحث قرار خواهد گرفت.

دانستن زندگی پس از مرگ

الغزالی در کتاب «*کیمیا سعادت*» یا «کیمیاگری یا عامل دگرگون کننده تغییر برای سعادت ابدی و موفقیت بی پایان» در کتاب «کیمیا یا عامل دگرگون کننده تغییر برای سعادت ابدی و موفقیت بی پایان» با توضیح آخرین عنوان از چهار عنوان (یا الزامات) این کیمیاگری (یا عامل دگرگون کننده) سعادت ابدی که عبارت است از «شناخت واقعیت زندگی پس از مرگ» ادامه می دهد. او در توضیح چهارمین شرط عامل دگرگون کننده سعادت ابدی - "دانستن واقعیت زندگی پس از مرگ" می نویسد [5]:

معشوق عزیز! به یاد داشته باشید که تا زمانی که واقعیت مرگ را ندانید، نمی توانید معنای آخرت را درک کنید. واقعیت مرگ، به نوبه خود، ارجاع و تأثیر مستقیمی بر زندگی دارد. صحت زندگی در تلاش برای درک اهمیت نفس (*روح*) نهفته است که به عبارت دیگر معادل شناخت نفس (*نفس*) است. از هر نظر ، روح و خود مترادف هستند. ما تا کنون به این نتیجه رسیده ایم که انسان در قالب یک چارچوب فیزیکی با زیرساخت کامل و با روح ("روح") آفریده شده است. شایان ذکر است که روح سوار است و بدن پایه ای است که سوار می شود.

روح در بهشت یا جهنم خواهد بود، بر اساس شکلش، ارزش، صرف نظر از بدن. یا تقدیس خواهد شد یا محکوم خواهد شد. دارایی های ارزشمند قلب که با فضل الهی بر انسان آغشته شده است، بدون بدن، «بهشت روح» نامیده می شود. انسان مبارک خداوند با چنین روحی، در آخرت با کاخ های زیبا و باغ ها و لذت های بی شمار دیگر پاداش خواهد گرفت. در مقابل آن، نفس در رنج و رنج به دلیل اعمال بد خود در خارج از جسم، «آتش در نفس» نامیده می شود. جایگاه آن جهنم است. پرچین های خاردار و عقرب ها همکلاسی های فرد خواهند بود. جزئیات بیشتر در این باره در جلد همراه این اثر [در کتاب من به نام] «*احیاء العلوم الدین*» یا «احیای معرفت راه خدا» ارائه شده است. بسیاری از مردم چیز

زیادی در مورد مرگی که ما در اینجا به آن اشاره کرده ایم نمی دانند. مردم ترجیح می دهند بیشتر به بهشت و جهنم بپردازند تا به موضوع مرگ. در *حدیث قدسی* (روایات حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم) آمده است که:

اعدت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت ولا اذن سمعت ولا شکر علی قلب بشر

«برای بندگان صالح خود، [چنین شادی هایی] را آماده کرده ام که با هیچ چشمی دیده نشده است، نه به گوش شنیده شده است، و حتی در دل هیچ انسانی رخ نداده است.»

علاوه بر این، دریچه ای در قلب انسان وجود دارد که به سوی قلمرو آسمانی (یا معنوی) باز است و از طریق آن اسرار غیب (غیب) را می بیند. آنها را از طریق شایعه نمی شناسد، بلکه در واقع آنها را می بیند و وضعیت برکت آخرت یا محکوم شدن در آخرت را می بیند. به وضوح تفاوت آشکار بین دو شرط سالم یا بیمار بودن را همانطور که یک پزشک انجام می دهد، تشخیص می دهد. با خودداری از چیزهایی که حرام کرده است، به فضیلت مصرف داروی مناسب در بیماری و پیروی از پیشگیری های مقرر شده توسط پزشک، کاملا زنده می شود. این فرایند را برکت بدن می نامند. برعکس، زیاده روی مانند پرخوری و بی توجهی به پزشک بد است و به آن بیماری بدن (*Shaqawatu badania*) می گویند. مشاهده عملی به وضوح می بیند که قلب، روح فرزندان آدم، یعنی انسان، هر دو فضیلت و رذالت را در خود دارد. «درمان» برای دریافت ثواب فضیلت در پرستش و عرفان خدا نهفته است، در حالی که نفرین و زهر رذالت در حماقت جهل و رفتار نهفته است [زیرا اهداف شریف تنها از طریق وسایل شریف به دست می آید و اهداف تنها نتیجه وسایل است]. کسب این دانش، کسب خرد بزرگ است. بسیاری از افرادی که خود را «*علما*» یا علما خوانده اند، نه تنها در این علم فرهیخته اند، بلکه مخالف و منکر آن نیز هستند. یقینا دانستن چیزی باعث می شود که انسان را به خاطر ندانستن آن خم و نادان کند. با این حال، آنها آنجا هستند. آنها فقط بهشت فیزیکی یا جهنم را می شناسند. برای آنها، آخرت محدود به شایعات یا پیروی کورکورانه از «اغلب دنبال می شود» است. نیازی به اضافه کردن نیست که ما حقایق را در مطالعه و تحقیق در مورد موضوع بر اساس استدلال های صحیح، به زبان عربی نوشته ایم.

در این شرایط فقط می توان اضافه کرد که یک فرد باهوش و زیرک که باطنی یا روحش پاک و بی تعصب است، برخلاف تعداد کمی از مردم که کاملا در تاریکی از آن هستند، راه راستی را که به داوری آخرت منتهی می شود، در حقیقت نوپای آن می یابد.

برای درک حقیقت مرگ باید بدانید که انسان دو نوع روح دارد. "*روح هایوانی*" به معنای روح فیزیکی و حیوانی است. دیگری «*روح انسانی*» نامیده می شود که روح از خاستگاه روح فرشتگان در انسان است. منبع، دلتا، چشمه روح حیوانی آن توده گوشت به نام «قلب» است که در سمت چپ بالای انسان قرار می گیرد. دارای ویژگی های متمایز زیر است:

1 . این شامل تب ساده لوحانه ظریف ترکیب فیزیکی با طبیعت معتدل است.
2 . تب یا تب خفیف که در پیدایش خود نسبتا متوسط است، از رگ های قلب [فیزیکی] سرچشمه می گیرد و به مغز و سایر قسمت های بدن می رسد.
3 . ضربان دار است.

به طور خلاصه، این روح حیوانی است که مسئولیت رسانه و حرکت را حمل و هدایت می کند. وقتی به مغز می رسد، گرمای آن کاهش می یابد و نرم می شود. چشم ها می توانند از طریق آن ببینند و گوش ها می شنوند. به تدریج به همه حواس گسترش می یابد. روح را می توان به یک چراغ تشبیه کرد. وقتی به خانه می رسد، دیوارهای اطراف محل قرارگیری آن روشن می شود. همانگونه که این چراغ محیط اطراف، اجزای اطراف آن را در خانه روشن می کند، خداوند به رحمت متعال خود نور می بخشد، قدرت دیدن در چشم ها و توانایی شنیدن در گوش را توسط این روح می بخشد و تمام اندام های حسی ظرفیت دارند.

از طرفی اگر برخی از وریدها تحت تأثیر قرار بگیرند و پیچ خورده یا گره خورده شوند، مستعد فلج، بی حال و خفته شدن هستند و پزشک تمام تلاش خود را می کند تا ببیند این گره باز می شود و به نحوی برداشته می شود. به عبارت دیگر، روح مانند شعله چراغ است، قلب فتیله است و غذا روغن است. بدون روغن، لامپ خاموش است. بدون غذا، یعنی روغن، مزاج معتدل روح متوقف می شود و در نتیجه منجر به مرگ می شود. اگر روغن وجود داشته باشد اما فتیله روغن زیادی مصرف کند، به این معنی است که معیوب شده است و ممکن است به مرحله ای برسد که ممکن است اصلا کار نکند. این همان چیزی است که در نهایت برای قلب اتفاق می افتد - قادر به پذیرش و جذب غذای خود نیست. به همین ترتیب، اگر لامپ پوشانده شود، با وجود وجود فتیله و روغن خاموش می شود. به همین ترتیب ، یک حیوان هنگامی که به شدت مجروح می شود می میرد.

اجازه دهید به مثال آینه صیقلی نگاه کنیم. تا زمانی که مرتب و تمیز باقی بماند، هر آنچه را که به آن فرافکنی می شود می پذیرد و آن را بسیار رضایت بخش منعکس می کند. با این حال، زمانی که کثیف، کدر یا پوشیده از گرد و غبار می شود، نمی تواند این کار را انجام دهد. تصاویر و ظاهر چیزها در آن قابل مشاهده نیستند، نه به این دلیل که در آنجا نیستند، بلکه به این دلیل که آینه بیش از حد کثیف شده است و از این رو قادر به انعکاس تصاویر نیست.

به همین ترتیب، توانایی رسانه برای تکان دادن آن و حساسیت های اندام ها در روح حیوان، به دلیل خلق و خوی طبیعی ذاتی اعتدال آن و همچنین به دلیل تب ظریف و ساده لوحانه آن است. اما به محض اینکه این ویژگی طبیعت مهربان، اعتدال آن از بین می رود، نیروهایش که به عنوان محرک های اصلی عمل می کنند، از کار می افتند. بنابراین، این نعمت بی نظیر خداوند از بین می رود. اندام های بدن از کار می افتند و انسان مرده اعلام می شود. کار فرشته ای که توسط خداوند متعال محول شده است و برای ما به عنوان "*ملک المعوت*" یا "فرشته مرگ" شناخته می شود، آغاز می شود. آگاهی از چنین مسائلی برای او بهتر شناخته شده است. ما او را از طریق شایعات به عنوان "*ملک الموت*" یا "فرشته مرگ" می شناسیم، اما صداقت واقعی او در شناخت تعداد کمی است.

با این حال، مسئله مرگ انسان متفاوت است. علاوه بر روح حیوانی که در بالا توضیح داده شد، انسان دارای روح دیگری (*«روح»* است که «روح انسانی» *یا «قلب» نامیده می شود*. این روح، برخلاف روح فیزیکی یا ارگانیک فوق الذکر، در سطح بسیار بالاتری قرار دارد. روح انسان تفرقه را نمی پذیرد. اهمیت و اهمیت آن را می توان با این واقعیت تجسم کرد که می تواند حاوی *«معرفه»* یا عرفان خدا باشد. بی گمان خدا نیز یگانه است. تقسیم «معرفه» یا عرفان او نیز قابل دفاع نیست. از این رو، مفهوم *«معرفه»* یا عرفان او که در هر شکل بدنی محدود شود، معادل کفر است.

معشوق عزیز! اگر به خاطر استدلال، حضور فتیله، شعله و نور آن را در انسان از پیش فرض کنیم، آنگاه فقط می توانیم اجزای فیزیکی چراغ، یعنی ساختار و فتیله آن را به شکل حیوانی نسبت دهیم، در آن صورت نیز نمی توانیم نور آن را به این شکل به آن دلالت کنیم. مطابق با "روح انسانی" انسان. بدیهی است، زیرا اولی آن گذرا است، اما دومی اینطور نیست، یعنی نور لامپ فیزیکی در معرض لامپ است. اگر لامپ شکسته شود، نور آن خاموش می شود. اما روح واقعی انسان (یعنی «روح انسانی») هرگز خاموش یا از بین نمی رود، گرچه «روح حیوانی» فرد ممکن است از بین برود. به نوعی، روح حیوانی در انسان کوه روح واقعی انسان است که بر آن زین می کند و می تاخت. همچنین، امکانات، دستگاهی است که فرد می تواند این کار را به نفع خود انجام دهد. بنابراین، هنگامی که این کوه (یعنی نفس حیوان) از بین می رود، انسان کاربرد خود را از دست می دهد. به همین ترتیب، مانند غیاب آن، فرد اعتماد به نفس بیشتری به دست می آورد و مستقل تر و متکی به خود می شود. این برای یک نفر کمترین اهمیت را دارد، به ویژه در این دوره، زیرا انسان آنقدر سخت کار کرده است که در حال حاضر به شایستگی های محاسبه و موقعیت قابل توجه دست یافته است. حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) برای مهر حجت بر این جلال، نیز فرموده است: «مرگ هدیه ای برای مؤمن است».

وضعیت شبیه به یک شکارچی است که با وسایل و لوازم شکار خود در مزرعه است. به خاطر بحث، اگر کسی موفق شود طعمه ای را که به طور خاص برای آن آمده است به دست آورد اما [در این فرآیند] تجهیزات خود را از دست بدهد، باز هم وضعیت بهتری دارد. از طرف دیگر، اگر کسی قبل از اینکه طعمه بگیرد، وسایل شکار خود را از دست بدهد،

وضعیت او بدتر می شود [به دلیل ناتوانی در رسیدن به هدف]. درس عمیقی در آن نیز وجود دارد. چنین شخصی با شکست خود به دست خود روبرو می شود. عذاب آخرت بر کسی سبقت می گیرد و در نتیجه رنج های بی شماری به بار می آورد.

ممکن است فرد در اندام های خاصی فلج شود. ممکن است دست ها و پاهای فرد از کار بیفتد. باید به یاد داشته باشید که فرد به تازگی استفاده از این سازها را از دست داده است. آنچه قابل درمان نیست باید تحمل شود. از این رو ، تا زمانی که انسان ، عامل اصلی ، زنده است ، اهمیت این اندام ها ثانویه است. حقیقت فرد، بنابراین واقعیت در آنها نیست، نه در پشت، نه در شکم و نه در سر. برای این موضوع، حتی اگر تمام اندام های بدن فرد از کار بیفتد، از خدمتگزاری خود دست بردارد و در کنترل او باقی نماند، با این حال درونی بودن فرد امکان پذیر است، زیرا روح حیوانی با روح انسان یکسان نیست. با این حال، دو جنبه برای آن وجود دارد که باید دوباره مورد تأکید قرار گیرد:

1 . در یک نوع وجود [به نام زندگی]، مشارکت فعال بدن ضروری است. گرسنگی، تشنگی، خواب و غیره پدیده هایی هستند که بدون شکل فیزیکی اتفاق نمی افتند یا عمل نمی کنند اما با مرگ انسان می میرند.
2 . در وجود دیگر [فقط با روح انسانی] وجود بدن وجود ندارد. این وجود، جایزه بزرگ عرفان خدا («*معرفه*») جستجوی جمال الهی («*جمال ایلاهی*»)، شکوه و جلال عالی او است. زیبا، گیج کننده و چنان لذت بخش که سعادت در خلسه عالی خود مات و مبهوت می ایستد. اینها نعمت های جاودانه ای است که خداوند در کتاب مقدس (قرآن) به آن اشاره کرده است. این «برکات ابدی مبارک و خیر مصوب» پاداش بی نظیری خداوند است که روح انسان باید برای آن همیشه خشنود باشد. نخبگان خدا، برگزیدگان این ویژگی را در حد مقدم در خود دارند ("*نفس*") که به طور خودکار آنها را به یک پایه بلند همیشه صعودی می رساند. برعکس، غفلت، جهل و حماقت روی دیگر آن است که معادل آزار و نابینایی نفس است:

وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا ٧٢

«و هر در این دنیا کور باشد، در آخرت کور است؛ و از راه گمراه تر است!» (سوره البقر، سوره 17، آیه 72)

مگر اینکه شما تمایل داشته باشید که تفاوت بین این دو نوع روح را در انسان تشخیص دهید، قادر به درک مرگ نخواهید بود.

روان حیوانی در نظم مسیر فیزیکی قرار دارد، روان خام در درجه اول به ژنتیک نسبتا بخاری مربوط می شود، همانطور که قبلا توضیح داده شد. صفرا، فیبروز و سایر فضولات به هم متصل می شوند و ترکیب آن را تشکیل می دهند. عناصر پایه آنها آب ، آتش ، گرد و غبار و هوا است. از این رو یکنواختی یا تغییراتی که توسط برهمکنش آنها مشخص می شود به گرما، سرما، رطوبت و خشکی مربوطه نسبت داده می شود. دانش پزشکی یا پزشک آن - پزشک - در نتیجه کاملا با اهمیت خود زنده می ماند.

با این حال، آنها نمی دانند که در درمان بدن بیماران خود، به طور غیرارادی سعی می کنند چارچوب فیزیکی بدن را برای سوار شدن بر «روح انسانی»، روح واقعی انسان، مناسب کنند. «*نفس المتمینه*» یا نفس تصفیه شده انسان که به سطح آرامش درونی و رضایت کامل رسیده است، دارای ویژگی های بزرگی است. سفر انسان در زندگی به میل خود فرد نیست. کسی مقرر شده است که این کار را انجام دهد، ارزش واقعی خود را از این مسیر دام نشان دهد و آن را با رنگ های درخشان به هدف برساند و پاداش سخت کوشی و مصائب خود را دریافت کند، که در این گذرگاه دشوار [زندگی دنیوی] با شجاعت روبرو می شود. خدا می فرماید:

قُلۡنَا ٱهۡبِطُواْ مِنۡهَا جَمِيعٗاۖ فَإِمَّا يَأۡتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدٗى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوۡفٌ عَلَيۡهِمۡ وَلَا هُمۡ يَحۡزَنُونَ ٣٨

«ما گفتیم: همه شما از اینجا پایین بیایید. این خطاب به آدم و حوا بود] با هم. از جانب من هدایت به سراغ شما می آید، پس هر از هدایت من پیروی کند، نه ترمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند. (قرآن، سوره 2، آیه 28)

خداوند مهربان نیز افزوده است:

إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ إِنِّى خَـٰلِقٌۢ بَشَرًا مِّن طِينٍ ﴿٧١﴾
فَإِذَا سَوَّيْتُهُۥ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِى فَقَعُوا۟ لَهُۥ سَـٰجِدِينَ ﴿٧٢﴾

«خداوند به فرشتگان فرمود: من انسان را از گل می آفرینم تا هنگامی که انسان را شکل دادم و در یک نفس که توسط من آفریده شده است دمدم...» (قرآن، سوره 38، آیه 71-72)

در این آیه اشاره ای ظریف به تفاوت این دو روح (روح) وجود دارد. یکی به خاک نسبت داده شده است و کلمه آنجا برای انتقال معنای اعتدال آن در طبیعت به کار رفته است، در حالی که «*نفاختو فه من روحی*» یا «در روح خود دمیدم» اشاره ظریفی به «نفس خودش» است. مانند ساختن مشعل از پشم پنبه برای آتش زدن آن برای ریشه کن کردن میکروب های بیماری است.

لازم به یادآوری است که عامل اصلی «قانون الهی و آیین نامه رفتاری برای انسان» است که به عنوان راهنما، ناظر و ناظر عمل می کند. در تحلیل نهایی، دوباره به همان چیز می رسیم، یعنی جوهر وجود انسان، بودن در درک خود برای به دست آوردن «*معرفه*» یا عرفان خدا. چگونگی درک و شناخت خود کلید چگونگی به دست آوردن «معاریفه» یا عرفان خدا است. به همین ترتیب، درک حقیقت این ارواح، تلاش برای دستیابی به شناخت آخرت است.

پایه و اساس ایمان ("*دین*" یا راه خدا)، در میان سایر پیش نیازها، در ایمان صریح به خدا و "روز قیامت" مقرر شده او نهفته است. در اینجا یک بازخوانی مخفی در انزوای آن نهفته است که ما اجازه نداریم به آن دست بزنیم. همچنین نمی توان آن را به راحتی درک کرد یا به آن پرداخت، زیرا در اعماق آن، «*معرفه الحق*» و «*اخیره*»، یعنی حقیقت پروردگار متعال و آخرت موعود او نهفته است. بنابراین، ممکن است در تلاش برای به دست آوردن دانش و درک آن، خرد خود را کاملا وارد کرده و آن را به پایان برسانید. تحقیقات آن چنان وهم آور، چنان عجیب و غریب و چنان پیچیده است که تا حدی به غیرقابل درک نزدیک می شود که کسانی که کمترین چیزی در مورد آن شنیده اند، شگفت زده شدند، مات و مبهوت شدند و حتی آلفا و امگا های آن را نپذیرفتند و فریاد زدند که غیرممکن است، بر اساس بی تقوایی فکری و بر اساس یک تمرین کاملا بی ارزش در بیهوده. نه روایات نبوی و نه قرآن کریم به این موضوع اشاره نمی کنند. پس چگونه می توانید جرات انجام این کار را داشته باشید؟ به همین دلیل است که مردم نمی توانند به آن گوش دهند. از این رو پیامبران گفته اند:

كلموا الناس على قدر عقولهم

با مردم با توجه به سطح هوش [و ظرفیت های ذهنی] آنها صحبت کنید.»

به همین دلیل است که خداوند به برخی از پیامبران هشدار داده است که به آن ویژگی های خداوند متعال که ممکن است مردم نتوانند آن را درک کنند، دست نزنند؛ زیرا وقتی قادر به درک آنها نباشند، از اعتقاد به آنها امتناع می ورزند که به آنها آسیب می رساند.

حقیقت در مورد روح واقعی انسان («روح انسان») به تفصیل شرح داده شده است. «روح حیوانی» زمانی می میرد که اندام های بدن انسان بی اثر و بی جان شوند. "روح انسانی" بدون توجه به [زندگی یا مرگ] آشکار می ماند. بنابراین، اصطلاح معاد انسان، روز قیامت، معاد، در اشتقاق به این معنا نیست که پس از «نیستی»، انسان دوباره به وجود می آید. بلکه به این معنی است که به فرد شکل داده می شود، بدنه ای جدید، به روشی که قبلا انجام می شد و سپس دوباره با ویژگی ها و ویژگی های لازم بازسازی می شود. برای خدا بسیار آسان خواهد بود [در مقایسه با خلقت اولی که در آن جسم و روح هر دو آفریده شدند].

آنها باید بدانند که اعمال نیک منجر به پاکی و عظمت روح می شود. اینکه چرا چنین ناسازگارانی نباید اذعان کنند، فراتر از درک فرد است. بنابراین، باید به طور منطقی یاد گرفت که مقدسین (گنوسی ها)، نخبگان خدا، خود را در سفر در این جهان می دانند. چنین شخصی که در این مسیر سفر می کند، برای منفعت خود و اموال غیرمنفعت برای جلوگیری از زیان معامله و جمع آوری می کند، در واقع معامله های خوبی را که در راه رسیدن به مقصد نهایی خود، یعنی آخرت، انجام می دهد، حمل می کند. یکی می داند:

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّآ إِلَيْهِ رَٰجِعُونَ

ما از آن خداستیم و بازگشت ما به سوی اوست. (سوره 2، آیه 156)

بنابراین، فرد همیشه به وضعیت خود در حال عبور کاملا زنده می ماند. کشور واقعی یک نفر این دنیا نیست. به این ترتیب، فرد در این مسیر پیش می رود و کالاهای نهایی را در اقامت خود در نقاط توقف (توقف) و نقاط عطف مختلف جمع آوری می کند، کاملا آگاه است که وقتی کسی به هدف خود می رسد، برای آنچه تاکنون در طول راه به دست آورده است، در کشور اقامت دائم خود، یعنی آخرت، بهای منصفانه ای به دست می آورد.

چهار ایستگاه یا نقطه عطف متمایز در سفرهای روح وجود دارد. روح واقعیت انسان است در حالی که بدن نیست. روح همچنین یک مکان استراحت دارد - مکانی که از آن سرچشمه گرفته است، خانه یا کشور واقعی آن است و در سفرهای خود به این دنیا آمده است و قبل از بازگشت به مبدا خود، نقاط عطف زیادی دارد. هر نقطه عطفی در سفر روح، اگر با کمی تفکر فلسفی دیده شود، به خودی خود یک جهان است. آنها به شرح زیر است:

1. اولین نقطه عطف، «*علم محسوسات*» یا «قلمرو حس و حساسیت» است.
2. نقطه عطف دوم، «*علم تخیلت*» یا «قلمرو تصور» است.
3. نقطه عطف سوم، «*علم محمت*» یا «قلمرو تشخیص ناشناسان» است.
4. نقطه عطف چهارم مربوط به «*علم مقامات*» یا «قلمرو نظم خوب، دستاورد و خودآگاهی» است. در این نقطه عطف است که فرد از خود یا واقعیت و حقیقت خود آگاه می شود.

بیایید سعی کنیم وضعیت آنها را با مثال زیر درک کنیم:

1 . تا زمانی که انسان در «*علم محسوسات*» یا «قلمرو حس و حساسیت» باقی مانده یا است، مانند پروانه ای است که به طور غریزی به دور شعله سوزان معلق و معلق است. پروانه چشم دارد اما عقل لازم برای فکر کردن و به خاطر سپردن را ندارد. جذابیت پروانه برای شعله سوزان ضرب المثل است زیرا ویژگی ذاتی آن برای فرار از تاریکی و شعله ور شدن با عشق به نور است. از آنجا که قدرت تفکر و امنیت متعادل را ندارد، در جستجوی خروجی در روشنایی، به اشتباه شعله سوزان را همان دهانه می داند و در نتیجه در نهایت بر شعله رشته ای می افتد و می میرد. اگر پروانه دارای توانایی استدلال بود، پس از اولین درخشش گرم آن روی پرهایش به شعله نزدیک نمی شد. این کمبود [عقل] باعث می شود که پروانه به مرتبه هیچ حسابی نرسد. به عنوان مثال، در مقابل، حیوانات دیگر سعی می کنند وقتی صدمه می بینند از چیزی دوری کنند. دیدن یک چوب باعث می شود آنها از خطر فرار کنند.

2 . در مرحله دوم «*علم تخیلت*» یا «قلمرو تصور» انسان در قلمرو دام و حیوانات ضعیف الذهن زندگی می کند.

3 . قلمرو سوم مربوط به «*علم محمدات*» یا «قلمرو تشخیص ناشناسان» است. در این سطح، انسان با بز و اسب برابری می کند، یعنی در مقابل حیوانات ضعیف ذهن مرحله دوم، در این مرحله، انسان دشمنان خود را می شناسد و سعی می کند با انگیزه های طبیعی، یعنی تلاش برای فرار برای جان خود، لحظه ای که به گرگ یا شیر چشم می اندازد، از خطر جلوگیری کند. اگرچه ممکن است قبلا آنها را ندیده باشید. چیزی در یکی به فرد می گوید که از یک گاو قدرتمند، یک شتر یا یک زرافه نترسید، اگرچه اندازه آنها بزرگتر از آنها است. این غریزه به طور طبیعی [و ذاتی] توسط خدا در او ریشه دوانده است. با این حال، این حیوانات چندان باهوش

نیستند، یعنی در آن سطحی که ممکن است شایسته مراقبت از خود در نظر گرفته شوند که در مرحله چهارم اتفاق می افتد.

4 . مرحله چهارم «*علم مقامات*» یا «قلمرو نظم خوب، دستاورد و خودآگاهی» است که قبلا گفته شد. تا مرحله سوم، انسان در قلمرو گمنامی باقی می ماند. در واقع از اینجا است که انسان وارد مرتبه انسان بودن، یعنی در قلمرو جلال انسان می شود. چنین چیزهایی را در این مرحله می بینیم که حدس و گمان و خرافات کاملا از بین می روند.

در «*علم محسوسات*» یا «قلمرو حس و حساسات»، انسان شروع به ارزیابی و ارزیابی چیزها در دیدگاه صحیح خود می کند و از آینده اجتناب می کند. در اینجا، فرد چیزها را همانطور که می بیند خلاصه می کند. چیزها یک موجودیت دارند، یک شناسایی. یکی سعی می کند آنها را به درستی طبقه بندی کند و به طور کلی در انجام این کار موفق می شود. طبیعتا در عالم «*محسوسات*» یا «قلمرو حس و حساسات»، تمرکز انسان بر چنین احساساتی استوار است که از طریق احساسات تشخیصی فرد مانند راه رفتن بر روی زمین، به فرد منتقل می شود. اما در مرحله آخر، مرحله چهارم، همچنین به ظرفیت فرد برای انجام کارهای بسیار بیشتر از آن، مانند راه رفتن روی آب، دلالت دارد. این مرحله صعود انسان است، «*علم مقامات*» یا «قلمرو نظم خوب، دستاورد و خودآگاهی». در اینجا در مقایسه ای آشکار، فرد قدم زدن می تواند بر اساس حقیقت حقایقی با ماهیت متفاوت باشد، که توسط روح فرد پذیرفته شده و به همین دلیل در توانایی راه رفتن روی آب سرمایه گذاری می کند. این مقام برجسته پیامبران و "*والی*" خدا یا دوستان صمیمی یا مقدسین است، مانند راه رفتن در هوا. مردم از حضرت محمد (علیه السلام) پرسیدند که آیا عیسی (صلی الله علیه و آله و سلم) یا عیسی مسیح می تواند روی آب آب بدهد؟ او پاسخ داد:

وَلَوْ اِزْدَادَ يَقِيْنًا لَمَشٰى فِى الْهَوَاءِ

اگر اعتقاد او محکم تر بود، در هوا راه می رفت.»

این نشان می دهد که چنین چیزهایی در «*علم ادراک*» یا «قلمرو قابل تصور یا ممکن» وجود دارد. بدین ترتیب، مراحل زیادی وجود دارد که انسان از پله اول تا آخرین پله برجستگی از نردبان قد بالا می رود و صفات فرشته ای را کسب می کند که انسان را به «*معراج*» یا اوج موفقیت و شکوه می رساند. در این صعود مخاطرات زیادی وجود دارد که از پایین ترین لایه «*اسفالوس سفیلین*» تا اوج «*آلا علیین*» (بالاترین قشر) وجود دارد، چنانکه در قرآن کریم آمده است:

إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَٰنُ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾

ما امانت را به آسمانها و زمین و کوه ها عرضه کردیم، اما آنها از حمل آن امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند. انسان آن را حمل کرد که قطعا ظالم و نادان بود. (قرآن، سوره 33، آیه 72)

صعود انسان از پایین ترین مقام حیوانات و سنگ ها تا پایه فرشتگان مراحل مختلفی وجود دارد. این به این دلیل است که هیچ خطری در آنچه روی زمین در «*جمادات*» وجود دارد یا سنگ، رشد و پوشش گیاهی وجود ندارد. آنها نمی دانند. بالعکس، "*Aa'la Illiyeen*" یا بالاترین بلندی ها در اوج شکوه خود مستقر هستند. برای آنها نمی توان از آنجا فرود آمد، همانطور که در قرآن کریم آمده است:

وَمَا مِنَّآ إِلَّا لَهُۥ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ

"هر یک از ما یک ایستگاه شناخته شده در آنجا داریم." (سوره 37، آیه 164)

حیوانات در میان "*Asfalus Safileen*" هستند که پایین ترین آنها هستند. بنابراین هیچ پیشرفتی برای آنها وجود ندارد. با این حال، انسان در پله میانی [نردبان روحانی] در خطر است. می توان به اعماق حیوانات فرو رفت، به پایین ترین سطوح [تا شبیه آنها شود]. همچنین می توان به بلندی های سطح فرشتگان ("*Malaika*") اوج گرفت. بنابراین توانایی،

شجاعت به دوش کشیدن چنین مسئولیت سنگینی «*اشرف مخلوقات*» یا بهترین مخلوقات بودن، موضوع ذات [حقیقی] انسان است. این بدان معناست که تنها انسان در بهترین حالت، در قد و قامت بزرگ «*اشرف مخلوقات*» یا بهترین مخلوقات، می تواند این چالش را بپذیرد.

بنابراین، معنا و هدف این رساله این است که عمیق تر به چیزها نگاه کنیم، نه صرفا نگاهی سطحی به آنچه که به طور سطحی به نظر می رسند، بلکه برای اطمینان از اینکه واقعا چه هستند. این گفتمان در مورد هدف سفر انسان در زندگی، به عنوان یک غذای تفکر برای کسانی است که می خواهند سخنان حکمت را بردارند و بر ارزش ذاتی آن تمرکز کنند. آثار زیادی از این دست وجود ندارد و افراد زیادی وجود ندارند که بخواهند یا بتوانند آن را درک کنند. از این رو، گفتگوی حاضر در مورد موضوع باید کافی باشد.

افراد بسیار کمی هستند که نه عاقل هستند و نه از قانون الهی پیروی می کنند. چنین کسانی هستند که خود را در مورد وضعیت «*اخیره*» یا آخرت در رکود می بینند. بلکه آنها در مورد آن تردید دارند. در واقع، هنگامی که امیال دنیوی بر آنها غلبه می کند، برای آنها مناسب است که آخرت را رد کنند. آنها این کار را می کنند و برای دفاع از خود بهانه می آورند. شیطان با اعمال پلید خود، با تمام جذابیت ها و کمک هایش بر آنها نظارت می کند و آنها را تشویق می کند تا فکر کنند که عذاب روز قیامت توهم خیالی است که برای وحشت مردم ایجاد شده است. در مورد وعده بهشت به صالحان ، آنها همچنین آن را به عنوان نمایشی کاریزماتیک صرف ، فانتزی هیاهوی ذهنی تکامل یافته است تا انسان را در معرض سختی های زندگی خشک و ملال آور قرار دهد و نه چیز دیگری. بنابراین، آنها به پیروان شریعت الهی نگاه تحقیر آمیز می کنند.

برخی از مردم وانمود می کنند که بالاتر از همه این ملاحظات هستند در حالی که لباس پارچه ای (لباس *صوفیان* فروتن) می پوشند. چنین ادعاهایی کمترین کمکی به آنها نمی کند. آنها هیچ جایگاهی از شایستگی ندارند. در واقع، چنین فریبکارانی به همان اندازه به خود آسیب می رسانند که به سایر ساده لوحان که فریب آنها را می خورند و آنها را افرادی با موقعیت معنوی می دانند، که نمی توانند آن را درک کنند. در واقع، آنها هیچ منطق یا استدلالی برای حمایت از آنها ندارند. چگونه چنین افرادی می توانند ارزش پنهان واقعی در خود داشته باشند؟ آنها هیچ چیز در آستین خود ندارند. در این شرایط باید به آنها صریح گفت که اگر صد و بیست و چهار هزار پیامبر، همه علمای زمان، همه علما و اولیاء (*اولیاء*) همه اشتباه می کردند و فقط حق با آنها بود، در پرتو جهل و تکبر آنها چیزی برای افزودن به موضوع وجود ندارد.

ممکن است کسی بگوید که شاید شما کسی هستید که اشتباه می کنید. از این رو نتوانستید حقیقت آخرت و عذاب خدا را درک کنید.*اداب*")، شکنجه روح، همان دستور "روح" به دلیل تسلط ادراکات حسی ما، پذیرش آنچه توسط حواس پنجگانه تجربه نمی شود، به عنوان اشتباه در چنین زمینه سستی ملموس نیست. فردی که چنین غروری دارد، باید فورا تشخیص داده شود که اصلا در عناصر مناسب خود نیست، به ویژه هنگامی که می گوید: «همانطور که می دانم دو نفر بیش از یک هستند، نیازی به گفتن به من نیست، من به خوبی می دانم که چیزی به نام «روح» وجود ندارد. ماندگاری ندارد و شادی یا درد جسمی تحت هیچ شرایطی نمی تواند همراه با شادی یا درد روح در نظر گرفته شود. چنین افرادی هستند که خداوند درباره آنها فرموده است:

وَإِن تَدْعُهُمْ إِلَى ٱلْهُدَىٰ فَلَن يَهْتَدُوٓا۟ إِذًا أَبَدًا

«پس اگر آنها را به سوی هدایت فرا بخوانی، هرگز هدایت نخواهند شد!» (سوره البقر، سوره 18، آیه 57)

فرض کنید کسی این استدلال را پیش می برد: "چرا باید بقیه عمرم را در انبار تقوا بگذرانم و بی جهت خود را از شادی هایی که دنیا به من ارائه می دهد باز دارم، در حالی که من هیچ سرنخی از آنچه شما می خواهید در مورد حقیقت روح و آخرت به من بگویید ندارم، زیرا آنها برای من بسیار دور از ذهن به نظر می رسند؟ در هر صورت من از این موارد مطلع نیستم.» در چنین حالتی، پاسخ این است که اکنون که اینقدر پذیرفتید، چرا از قانون و هدایت الهی پیروی نمی کنید؟ این بر اساس منطق است که وقتی از چیزی آگاه نیستید، نباید ریسک کنید. فرض کنید دستتان را دراز می کنید تا از بشقاب غذا بخورید و به شما گفته می شود که ماری به تازگی دهانش را در آن فرو کرده است، بلافاصله از غذا کناره گیری می کنید. این جمله ممکن است اشتباه باشد، با این حال، احتیاط در شما هرگز باعث نمی شود که غذا را بخورید،

مهم نیست که چقدر خوشمزه باشد. به همین ترتیب، فرض کنید بیمار هستید و از جان خود می ترسید و کسی که طلسم شفا را می نویسد از شما می خواهد که مقدار کمی نقره به او بدهید تا بتواند طلسم را برای شما آماده کند، با وجود نگرانی های خود از خلاف آن، به این خواست تن خواهید داد. همچنین، اگر یک روشن بین به شما بگوید که وقتی ماه به فلان مرحله می رسد، باید مقداری داروی تلخ برای درمان خود مصرف کنید. علیرغم فانتزی آن، به احتمال زیاد توصیه های خود را برای سلامتی خود دنبال می کنید، همچنین به این دلیل که ممکن است حق با او باشد.

پس چگونه صد و بیست و چهار هزار پیامبر، تعداد زیادی از حکیمان، دانشمندان (*علما*) و اولیاء یا نزدیکان خدا (*اولیه*) ممکن است اشتباه و شایعات باشند، در حالی که یک دروغگو یا فالگیر ممکن است درست باشد؟ این باید انسان را وادار کند تا در موقعیت خود تجدید نظر کند. این احتمال وجود دارد که کسی برای انجام این کار الهام بگیرد بر این اساس که اگر حق با این افراد است، پس چرا باید آخرت را انکار کنم، شاید با گوش ندادن به آنها و غرق شدن کورکورانه در لذت های دنیوی، ممکن است در دنیای آخرت به طور غیرقابل برگشتی آسیب ببینم. پس چرا اکنون [از موقعیت غیرقابل دفاع خود که نمی توان آن را حفظ کرد] کنار نگذارم؟

به طور فرضی، اگر قرار باشد کل جهان تا لبه پر از ذرت چاودار شود و به یک گنجشک محول شود که هر هزار سال یک ذرت چاودار بردارد، باز هم این یک نقطه بحث است که آیا ذرت چاودار با ابدیت ملاقات می کند. پس چرا باید خطر عذاب آخرت را از اینجا تا روز قیامت بپذیریم؟ مردم با قایق ها و کشتی ها سفر می کنند و برای فروش کالاهای خود برای امرار معاش خود از سختی رنج می برند. چرا انسان نباید این کار را انجام دهد؟ تقوا، استقامت و پشتکار سود خوبی را به همراه دارد.

علی رضی الله عنه [از صحابی بزرگ و پسر عموی پیامبر اسلام (صلی الله علیه وسلم) در یک مناظره مذهبی به یک ملحد گفت: «اگر آنچه می گویی درست باشد، نجات خواهی یافت و ما نجات خواهیم یافت، اما اگر آنچه می گوییم درست باشد [و آنچه شما می گویید غلط باشد]، فقط ما نجات می یابیم و شما با عذاب ابدی الهی روبرو خواهید شد». علی رضی الله عنه حکیم بود. او نمی توانست استدلال را با قدرت بیشتری پیش ببرد. او این را گفت نه به این دلیل که در آنچه می گوید شک داشت، بلکه با قدرت مقدمات بیانیه خود را با توجه به طرز فکر ملحد تنظیم کرده بود.

از این رو، به این نتیجه می رسیم که کسی که به قیمت آخرت خود در امور دنیوی بیکار می ماند(*آخره*")، آخرت انسان در خطر است. با توجه به قدرت استدلال های قوی ارائه شده در اینجا و مثال های ارائه شده، مناسب است که مخالف هیچ ریسکی نکند و در زمین ثابت (زمین جامد) باشد.

وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ

«و سلام بر کسی که از هدایت پیروی می کند!»

ما گفتار عرفان ("معرفة" *خدا، نفس ("نفس")، این دنیا و آخرت را خلاصه کرده ایم.* اکنون به خواست خدا چهل عنصر اساسی (*«اراکان»* یا گام) برای سعادت ابدی و موفقیت ابدی را توضیح خواهیم داد.

اینگونه بود که امام غزالی در کتاب بزرگ خود «کیمیا سعادت» یا «کیمیاگری یا عامل دگرگون کننده تغییر برای سعادت ابدی و موفقیت بی پایان» *به شرح شگفت انگیز خود از چهار عنوان (یا لازم) کیمیاگری یا عامل دگرگون کننده سعادت ابدی و موفقیت ابدی پایان* داد. او سپس مقدمه ای را برای چهل اصل سعادت ابدی و موفقیت ابدی ارائه داد [6]:

ما قبلا به طور مفصل در مورد موارد زیر صحبت کرده ایم:

1. عرفان (*"معرفه"* خدا،
2. شناخت نفس (*"نفس*")،
3. دانستن واقعیت جهان (*«دنیا»*)، و
4. دانستن حقیقت آخرت (*«اخیره»*).

راز جلب رضایت و برکات خداوند در پرستش صادقانه و صادقانه او و در اطاعت او نهفته است. در نتیجه انسان باید مراقب باشد که موارد زیر را انجام دهد:

أ. انسان نه تنها باید فروتن ترین و مطیع ترین بنده خدا باشد و او را پرستش کند، بلکه باید تحمل، شخصیت و رفتار خوب یک انسان خوب را نیز داشته باشد. رفتار کلی فرد به این ترتیب برای دیگران [که همگی بدون در نظر گرفتن نژاد، مذهب، رنگ پوست، یا هر چیز دیگری مانند آن هستند] علاوه بر خود خود، برای دیگران جذاب خواهد شد.

ب. این تا آنجا است که یک فرد چگونه به نظر می رسد. اما این کافی نیست. همچنین باید در جامعه به گونه ای رفتار کرد که رفتار او در محدوده قانون و هدایت الهی باقی بماند. سپس یکی به این عنوان شناخته می شود.

ت. موارد فوق به منزله رفتار ظاهری فرد است که دیگران می بینند. اکنون به روح او [یا واقعیت درونی] می رسیم. به این ترتیب، بر انسان واجب است که قلب خود را از شر و ویرانی های آن حفظ کند.

ث. انسان نه تنها باید از «نبایدها» که در بالا ذکر شد مراقبت کند، بلکه باید به «بایدها» آن نیز توجه کامل داشته باشد، یعنی با حفظ قلب و روح خود از شرارت، در عین حال روح را با ویژگی های درونی نیک و با فضیلت و نجیب آراسته و آراسته کرد.

بنابراین، با پیروی از «نبایدها» اجازه ندادن به آنچه بد و مضر برای او است و با دنبال کردن «بایدها» انجام همه آن کارهایی که خوب و پاک هستند و پرورش ویژگی های درونی زیبای روح، فرد روح خود را با غذایی تغذیه می کند که برای سلامتی او مفید است. بدین ترتیب، انسان از «*محلات*» یا آثار مهلک شرارت درونی نجات می یابد و با «*منجیات*» یا صفات درونی که آن را تطهیر، زیبا و زینت می بخشد، تقویت می شود که روح او به حق به آن افتخار می کند. این چهار عنصر اساسی [کیمیاگری یا عامل دگرگون کننده تغییر که سعادت ابدی و موفقیت ابدی را به ارمغان می آورد] هر کدام به ده بخش تقسیم می شوند و به شرح زیر هستند...

در این مرحله، غزالی شروع به بیان چهل اصل (یا گام) سعادت ابدی و موفقیت ابدی می کند. این اصول به دلیل طولانی بودن نمی توانند در اینجا تکثیر شوند و خوانندگان تشویق می شوند تا ترجمه این کتاب بزرگ را که در بخش مرجع این رساله ارائه شده است، دریافت کنند.

تحول معنوی درونی - کلید یافتن و رسیدن به هدف زندگی

هدف زندگی که دستیابی به آن ارتباط مستقیمی با سعادت ابدی و موفقیت بی پایان دارد، غزالی آخرین کتاب خود را با عنوان «*منهاج العابدین الا جنت رب* العالمین» یا «بهترین راه برای پروردگار جهانیان و هستی» یا عنوان کوتاه «بهترین راه برای نمازگزاران» بیان می کند. این کتاب کوتاه مسیری هفت مرحله ای را برای رسیدن به اشراقی معنوی و «معرفه» خدا تعریف می کند که توسط او به عنوان هدف واقعی زندگی توصیف می شود. امام غزالی (ع) در مقدمه کتاب «بهترین راه برای نمازگزاران» مراحل زیر را بیان می کند و استدلال می کند که هدف از زندگی انسان، پرستش خداوند است که بدون شناخت خدا در حالت عرفان یا «*معرفه*» امکان پذیر نیست. از این رو داشتن عرفان خداوند هدف واقعی زندگی است و به این ترتیب می توان در مسیر شناخت و رسیدن به هدف زندگی خود پیش رفت [8]:

ستایش برای خداوند متعال مهربان است که زمین و آسمانها را با قدرت مطلق خود آفرید و با حکمت منحصر به فرد خود امور جهان را اصلاح کرد. او از میان مخلوقات خود، جن و انسان را برای عبادت و اطاعت خود آفرید، چنانکه در قرآن فرموده است:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ

من جن و انسان را فقط برای پرستش خود *آفریده* ام . (سوره 51، آیه 56)

اکنون راه در برابر کسی که می خواهد راه پرستش و اطاعت او را دنبال کند، بسیار مستقیم و روشن است. انواع شواهد و راهنمایی ها به وضوح در دسترس کسانی است که دارای بینش فهیم هستند. با این حال، تنها خداوند متعال است که قدرت ویژه ای دارد که به راه راست هدایت کند، یا هر را بخواهد به تاریکی های گمراهی و گمراهی بکشاند. او به خوبی می داند که چه کسی راه راست را دنبال می کند و چه کسی در گمراهی است.

برکات و درودهای بی شمار خداوند بر رسول رحیم خدا محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) و رهبر همه پیامبران و رسولان (صلی الله علیه و آله و سلم) و بر آل و اولاد او تا روز قیامت.

خداوند متعال همه مسلمانان را به فیض خود به اعمالی هدایت کند که رضایت و خشنودی او را جلب کند. ارادت و اطاعت از خداوند متعال ثمره و هدف کسب همه دانش و یادگیری است. دستاورد بزرگ زندگی و هدف اصلی وجود انسان، در ابراز بندگی و تسلیم در برابر او نهفته است. این نگرش بندگی به خداوند متعال عبارت است از تدارکات سفر زندگی برای *اولیاء* (دوستان و نزدیکان خدا و عرفان)، راه قدرتمندان، سیر بزرگان (یعنی دستاوردهای معنوی)، اهداف بزرگواران، نماد پرهیزکاران، حرفه صالحان، محبوب خردمندان، راه بخت برای خوشبخت و راه بهشت برای خواهان بهشت است. خداوند متعال فرموده است:

وَ اَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوْنِ

من پروردگار شما هستم، پس مرا فقط بپرستید.

اِنَّ هٰذَا كَانَ لَكُمْ جَزَآءً وَّكَانَ سَعْيُكُمْ مَّشْكُوْرًا

«[به کسانی که به بهشت می رسند] گفته می شود: این پاداشی است که [در زندگی دنیوی] انجام دادید، که با قدردانی بسیار پذیرفته شده است.»

وقتی از نزدیک به مسیر نگاه کردم و به طور کامل در مورد آن فکر کردم، متوجه شدم که مسیر بسیار دشوار و خطرناکی برای دنبال کردن است. مسیری پر از دره های بسیار وسیع و دشوار است و با موانع و مصیبت ها مسدود شده است. دزدان بزرگراه و دشمنان پنهان (یعنی نفس پایین انسان و شیطان) در کمین افتاده اند. فقط چند دوست و یاور وجود دارد. از آنجایی که این مسیری است که به بهشت، باغ عدن منتهی می شود، در واقع باید دشوار و خطرناک باشد. این درست بر اساس توصیفی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم ارائه کرده است:

اَلا وَاِنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَاِنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ

«بهشت پوشیده از چیزهای ناخوشایند و نامطلوب و جهنم پوشیده از هوس و شهوت است».

به عبارت دیگر، کسی که خواهان بهشت است، باید در این زندگی از موقعیت های نفرت انگیز و ناخوشایند زیادی عبور کند و کسی که خواهان جهنم باشد، غرق در ارضای شهوات و امیال خود است. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) در ادامه فرموده است:

اَلا وإنَّ الْجَنَّةَ حُفَّتْ بِالْمَكَارِهِ وَإنَّ النَّارَ حُفَّتْ بِالشَّهَوَاتِ

"مراقب باش! بهشت در زمینی شیب دار و شیب دار قرار دارد و جهنم در زمینی کم ارتفاع و صاف قرار دارد.

این بدان معناست که صعود به بهشت دشوار است و پایین آمدن به جهنم آسان است. به عبارت دیگر، راه بهشت بسیار دشوار است و راه جهنم بسیار آسان است.

جدای از این، مشکل دیگری نیز وجود دارد که انسان ذاتا بسیار ضعیف است و جهان با انواع مشکلات مواجه می شود. امور دینی نیاز به توجه تمام وقت دارد و انسان به دلیل تمام اشتغال به امور دنیوی، وقت فراغت کافی برای همه اینها در اختیار ندارد. زندگی کوتاه است و مصیبت های زمان بسیار شدید است و مرگ نزدیک است. انسانی که این راه را طی می کند باید بداند که تدارک سفر ضروری است که چیزی جز عبادت و اطاعت نیست. اگر کسی این روزی را در این دنیا برای خود فراهم نکرده باشد، پس از مرگ نمی تواند آن را دریافت کند. کسی که خود را با آن تجهیز کرده باشد، به هدف موفقیت می رسد و در هر دو جهان سعادت خواهد داشت. کسی که از این رزق محروم بماند، زیان دردناک دارد و محکوم به هلاک است. بنابراین، این یک مسیر بسیار دشوار و خطرناک است.

کسانی که مایل به انتخاب این مسیر هستند بسیار اندک هستند. در میان اینها هنوز تعداد کمتری کسانی هستند که نیت خود را با قاطعیت محکم به عمل می آورند. کسانی که می توانند به هدف خود برسند بسیار کمتر هستند. اما کسانی که به هدف مطلوب می رسند، بندگان بزرگواری هستند که خداوند متعال آنها را برای آشنایی و نزدیکی خود برگزیده است. اوست کسی که آنها را یاری و حمایت کرد و آنها را به رحمت خود وارد بهشت کرد، در زمره این افراد خوش شانس.

وقتی راه بهشت را بسیار دشوار و پر از خطرات یافتم، مراقب بودم که تدارکات را تهیه کنم و توانستم تدارکات و نیازهای لازم را پیدا کنم. بسیار امیدوارم که با این تدارکات و تدارکات، سفر به بهشت به خواست خدا با موفقیت و آرامش به پایان برسد. این مقررات و تدارکات شامل توانایی پرستش، به کار بردن این توانایی و کسب دانش لازم است. همه اینها فقط با کمک خدا قابل انجام است. از این رو، کتاب های زیادی را در زمینه موفقیت آمیز سفر به بهشت گردآوری کرده ام، مانند «*احیاء علوم الدین*» یا «احیای معرفت راه خدا»، «*کتاب القربتی الالله*» یا «کتاب رسیدن به صمیمیت با خدا» و غیره.

همه این کتاب ها حاوی مسائل ظریف (یعنی ظریف) آکادمیک و نکات فلسفی هستند که عموم مردم نمی توانستند آنها را درک کنند. بنابراین، آنها شروع به طعنه زدن و ارائه نظرات منفی در مورد این کتاب ها کردند. با این حال، هیچ چیز تعجب آور در مورد این نگرش آنها وجود ندارد. هیچ تصنیف بهتر از قرآن کریم که ترکیبی از پروردگار جهانیان است، نمی تواند باشد، اما مردم بی عقل حتی این کتاب الهی را از نظرات مخالف خود دریغ نکردند و گفتند:

إِنْ هَٰذَآ إِلَّآ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ

این چیزی نیست جز افسانه های پیشین». (قرآن، سوره 6، آیه 25)

بنابراین، وقتی با کتاب الهی اینگونه رفتار می کردند، چگونه می توانستند از طعنه های خود، کتابی با ترکیب انسانی دریغ کنند. اما شایسته است که تحصیل کرده و خردمند با مخلوقات خدا مجادله نکنند، بلکه با آنها مهربان رفتار کنند. بنابراین، من از خدا، پادشاه همه پادشاهان، دعا کردم که به من کمک کند تا کتابی را تدوین کنم که همه با آن موافق باشند و برای [همه] مردم مفید باشد.

پروردگار جهان که به دعاهای درماندگان پاسخ می دهد، دعای مرا با آموختن نکات و نشانه های اسرار *دین* و یک چیدمان کاملا منحصر به فرد برای تدوین این کتاب که اکنون به یاری خداوند به بیان آن می پردازم، پذیرفت. این است که هنگامی که انسان برای اولین بار تصمیم می گیرد که راه عبادت را در پیش بگیرد، از خداوند هدایت و یاری دریافت می کند. قرآن کریم به این یاری و هدایت اشاره می کند:

أَفَمَن شَرَحَ ٱللَّهُ صَدۡرَهُۥ لِلۡإِسۡلَٰمِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٖ مِّن رَّبِّهِۦۚ

«کسی که خدا دلش را برای اسلام گشاده است، در نوری از سوی پروردگارش است.» (قرآن، سوره 39، آیه 22).

همچنین حدیثی *از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) وجود دارد* که به همین معنا است که وقتی نور الهی وارد قلب انسان می شود، در آن وسعت، ظرفیت و گشودگی ایجاد می کند. صحابه بزرگوار گفتند: «ای رسول خدا! آیا نشانه ای از این نور وجود دارد که بتوان با آن تشخیص داد؟» فرمود: «اینها احساس دوری از سرای فریب و فریب، بازگشت به سرای ابدی و مراقبت از آماده شدن برای مرگ پیش از فرا رسیدن آن است». اگر کسی این صفات و تمایلات را در خود داشته باشد، نشانه این است که نور [خدا] در قلبش وارد شده است.

هنگامی که قصد پیمودن راه عبادت در دل انسان به وجود می آید، به این فکر می افتد که با نعمت های خداوند متعال غنی شده است، از نظر زندگی، قدرت، حکمت، قدرت گفتار و بسیاری از نعمت ها و وسایل آسایش دیگر که خداوند به او عطا کرده است. با این موارد از خود در برابر مشکلات، ضررها، پریشانی ها و مصیبت ها محافظت می کند. بنابراین، او شروع به این باور می کند که باید موجودی وجود داشته باشد که همه این نعمت ها و نعمت ها را به او عطا کرده است و اگر شکرگزار و مطیع آن موجود نباشد، او را عذاب می کند و نعمت های او را از او می گیرد.

او همچنین شروع به فکر کردن می کند که نیکوکار حقیقی (خدا) پیامبرانی (صلی الله علیه و آله و سلم) را فرستاده است تا به مردم علم او را بدهند. این پیامبران (صلی الله علیه و آله و سلم) به یاری خداوند معجزات ماوراء طبیعی فراتر از قدرت و ظرفیت انسان را به نمایش گذاشتند. پیامبران (صلی الله علیه و آله و سلم) به مردم آموختند که تنها یک پروردگار پروردگار است که بر همه چیز تواناست. او دانا، جاودانه و جاودانه است. او از شما خواسته است که کارهای نیک انجام دهید و از گناهان و رذایل خودداری کنید. او قادر است نافرمانان را مجازات کند و مطیعان را پاداش دهد. او اسرار دل ها و تصورات را که از آنها می گذرد آگاه است. او قول داده است که نجات و پاداش اعطا کند. او همچنین به مردم نسبت به عذاب و عذاب او هشدار داده است. او به آنها دستور داده است که در پیروی از دستورات شریعت الهی منظم باشند.

همه این دستورات و آموزه ها این اعتقاد راسخ را در دل بندگان خدا ایجاد می کند که همه این ادعاها از نظر عقلی کاملا امکان پذیر است و هیچ چیز غیرممکن نیست. این اعتقاد در دل مردم ترس از خداوند متعال و نگرانی از پاسخگویی در برابر او ایجاد می کند. این ترس و اضطراب آنها را برای بی احتیاطی و غفلت بیدار می کند، بحث نهایی را کامل می کند و التماس ها و بهانه های آنها را برطرف می کند و آنها را به تأمل در نشانه های خدا ترغیب می کند. در نتیجه، یک فرد سالم به دنبال راه ها و ابزارهایی برای نجات خود و مکانی برای امنیت می گردد. همه اینها راه کسب دانش در مورد خالق جهان را با تأمل با حس و خرد خود در مورد جهان و آنچه در آن وجود دارد نشان می دهد. او با تأمل در خلقتش به شناخت خالق جهان هدایت می شود تا بتواند به غیب ایمان آورد و بداند که تنها یک استاد و خالق دارد که وظیفه اطاعت از دستورات قانون الهی را بر او تحمیل کرده است، برای آنچه درست است تلاش کند و از نادرست خودداری کند.
بنابراین، اولین دره در مسیر پرستش این است که در خلقت جهان تأمل کنیم تا معرفت خالق آن را کسب کنیم. به این دره «وادی علم و معرفت خدا» می گویند.

او پس از آموختن این دستورات و تعهدات، به اطاعت و خدمت روی می آورد. در این میان، او گناهان و زیاده روی های بی شماری را که در زندگی خود مرتکب شده است به یاد می آورد و از او خواسته می شود که ابتدا از تمام گناهان خود توبه کند و قبل از برقراری ارتباط با خدا پاک شود. در این مرحله، او با دره دیگری به نام «وادی توبه» (یا *عقبه*

تو توبه) روبرو می شود. بنابراین، او پس از عبور از این "دره توبه" خود را به پرستش و فداکاری مشغول خواهد کرد. در عین حال، او با دره دیگری به نام «وادی موانع» (یا *عقبه العوا ایق)* روبرو خواهد شد. این دره نیروهای منفی است که او را از اطاعت و فداکاری باز می دارد. اکنون او می یابد که به دلیل موانعی که تعداد آنها چهار است، نمی تواند در مورد عبادت و عبادت عدالت کامل انجام دهد:

(1) جهان؛
(2) خلاقیت.
(3) نفس [پایین] ("*نفس*"). و
(۴) شیطان.

بنده خدا در راه خود با این موانع روبرو می شود. او از پرستش دست می کشد یا نسبت به آن بی تفاوت می شود، گاهی اوقات به دلیل جذابیت های دنیوی، مخلوقات، خود یا اغواگری های شیطان. بنابراین لازم است با ترک جهان، گوشه جویی از مخلوقات و مقاومت در برابر نفس و شیطان با قدرت و عزم راسخ از این موانع خلاص شد.

«نفس» انسان (*«نفس»*) قوی ترین مانع است. رهایی از موانع دیگر آسان است، اما این نفس سرسخت ترین است، زیرا سلاح زندگی انسان است و همیشه انسان را تا مرگ همراهی می کند. ریشه کن کردن آن نیز بسیار دشوار و غیرممکن است. با این حال، می توان آن را با افسار *تقوا* (ترس پرهیزگارانه، تکریم و ترس از خدا و عدالت) تحت کنترل خود نگه داشت تا بتوان آن را مطیع اطاعت کرد و از شورش جلوگیری کرد. بنابراین، این دره نیز یک دره دائمی است و برای عبور از آن به کمک خدا نیاز است.

انسان پس از عبور از این دره با کمک خداوند، با موانعی روبرو می شود که به او اجازه نمی دهد با توجه و تسلیم کامل خود را وقف عبادت کند. تعداد اینها چهار نفر است:

1 . رزق: نفس انسان (*نفس*) سعی می کند با ترساندن او از فقر او را از عبادت دور کند. او با مشغول بودن به فداکاری و جدا شدن از دنیا (یعنی دلبستگی قلب به جهان) نمی تواند به اندازه کافی امرار معاش کند تا از افراد تحت تکفل خود حمایت کند.

2 . ترس و تردید: انسان در مورد مناسب بودن یا نامناسب بودن پروژه و شغلی که می خواهد انجام دهد در شک و تردید باقی می ماند. او از شکست می ترسد.

3 . مصائب و سختی ها: انسان گمان می کند که با پیمدن راه خدا باید با مصیبت ها و سختی ها همراه با مخالفت و خشم مردم مواجه شود. او باید مشکلات و مشکلات مختلفی را تحمل کند.

4 . تقدیر الهی: این تقدیر یا سرنوشت الهی گاهی به نفع انسان و گاهی علیه انسان است و اغلب پر از تلخی است.

گاهی انسان با این موانع مواجه می شود که «وادی موانع» نامیده *می شود*. برای عبور موفقیت آمیز از آنها به چهار چیز نیاز دارد:

1 . توکل کامل به خدا در مورد رزق.

2 . همه چیز را در مورد ترس ها و تردیدها به خدا بسپارید.

3 . با صبر و شکیبایی مصیبت ها و سختی هایی را که بر سر فرد می آید.

4 . تسلیم منفعلانه در برابر اراده خدا در امر تقدیر الهی.

هنگامی که انسان همه این صفات را در خود تلقین کرد و به یاری خدا از این دره عبور کرد، با دره دیگری روبرو خواهد شد. او احساس خواهد کرد که نفس خود را تمایلی به پرستش ندارد و قربانی سهل انگاری فوق العاده در این امر شده است. از عدالت بیزار شده است و به گناهان و رذایل علاقه مند است. اکنون در چنین شرایطی، انگیزه ای برای ایجاد علاقه به نفس (*نفس*) برای روی آوردن به عبادت و اطاعت و دوری از گناهان و رذایل و ایجاد ترس از خدا در آن نیاز است. این انگیزه در دو عمل نهفته است:

1. امید [به خدا]، و
2. ترس [از خدا].

به عبارت دیگر، انسان باید به پاداش و پاداشی که خداوند وعده داده است، به عنوان پاداش تقوا و عدالت و اعمال صالح امیدوار باشد. این عمل امید نفس را به پرستش، اطاعت و اعمال نیک ترغیب می کند. به همین ترتیب، انسان باید به مجازات سنگین و شکنجه ها و سختی هایی که در آخرت با آن مواجه می شود فکر کند. وقتی این ترس در قلب متولد شود، انسان از نافرمانی و گناهان دست می کشد. این دره «دره اصرار و انگیزش» (یا *عقبه البوعیث) نامیده می* شود. هنگامی که این دره در سر راه قرار می گیرد، انسان باید از آن عبور کند، با در نظر گرفتن مسیرهای فوق.

پس از عبور از همه این دره ها، هیچ چیز او را از وقف عبادت [خداوند] و اعمال صالح با تمرکز کامل و تسلیم نخواهد کرد. در این مرحله، او حضور صفاتی را احساس می کند که او را وادار می کند تا با تمرکز کامل به عبادت و اطاعت بپردازد.

انسان پس از مشغول شدن به پرستش، احساس خواهد کرد که دو مصیبت بزرگ هنوز پرستش او را خراب می کند. یکی از این مصیبت ها تظاهر یا خودنمایی است و دیگری غرور است. عشق به خودنمایی پرستش او هدف پرستش او را شکست می دهد و آن را به کلی نابود می کند. گاهی غرور به خاطر اعمال صالح او در قلبش متولد می شود و احساس می کند که فردی بسیار متدین و مقدس شده است و سپس قربانی خودفریبی می شود و تمام اعمال پرهیزکاری به هدر می رود. به این ترتیب، اکنون دره دیگری بر سر راه او ایستاده است که «وادی عوامل خراب کننده عبادت» (*عقبه القواده*) نامیده می شود. برای عبور ایمن از این دره، او به دو ویژگی دیگر نیاز دارد: (1) اخلاص و (2) فیض و رحمت خدا. با این صفات باید عبادت خود را با اخلاص و وفاداری خداوند متعال آراسته و معتقد باشد که همه صفات و صفات نیک او فقط به خاطر یاری و رحمت خداوند است. [شاعری به فارسی گفته است:]

«خوش شانسی در او به خاطر قدرت و تلاش خودش نیست، بلکه به خاطر یاری و لطف خداوند مهربان است».

در غیاب چنین احساسی، احتمال زیادی وجود دارد که اعمال نیک از بین برود و این کلمات خدای ناکرده در مورد او صدق کند: «*خسر دنیا و آخرت*». او باید با کمک خدا از این دره عبور کند. انسان پس از عبور از همه این دره ها، به هدف پرستش و رهایی از همه مصیبت ها دست می یابد.

اکنون او متوجه می شود که برای همیشه در فضل و رحمت خداوند متعال غرق شده است. تنها به دلیل رحمت بی پایان خداوند است که او از فضیلت عبادت، عمل صالح و رهایی کامل از گناهان و رذایل برخوردار است. اگر او از این استاد سخاوتمند، خدا، غافل شود، به معنای از دست دادن دردناک خواهد بود. در این صورت، او جایگاه خود را به عنوان *ولی* (دوست) و بنده محبوب خدا از دست خواهد داد. ممکن است از نعمت ها و کارهای نیک خود محروم شود. بنابراین، او خدا را ستایش می کند و او را شکر می کند. ما این را «وادی حمد و شکر» می نامیم.

هنگامی که مردی از این دره عبور می کند، آن هم به کمک خداوند، متوجه می شود که در شرف رسیدن به مقصد و رسیدن به هدف خود است. پس از پیشروی بیشتر در این راه، به سرزمین رحمت و فیض خداوند و دشت محبت الهی و دسترسی به خداوند خواهد رسید. او به محل خشنودی خدا و به خانه فرشتگان وارد خواهد شد. به او مرتبت ویژهٔ نزدیکی به خداوند و پذیرش در مجمع بزرگ آنهایی که همیشه خداوند متعال را فرا می خوانند و دعا می کنند، اعطا خواهد شد. او مستحق عطایا و نعمت های خالق خواهد شد. او چنان عمیقا در جمع فرشتگان روحانی غرق خواهد شد که بخش باقیمانده زندگی خود را در باغ یاد خدا سپری خواهد کرد. از نظر جسمانی، او در این دنیا خواهد بود، اما از نظر

معنوی و عملا قلبش به امور آخرت وابسته خواهد ماند. عشق و علاقه او به امور جهان به تدریج از بین خواهد رفت. او هر لحظه با میل به دیدار با خدا منتظر ندای مرگ خواهد بود. فراخوان سرانجام همراه با بشارت به سراغ او خواهد آمد. او از این عالم گذرا به دنیای ابدی آخرت منتقل می شود و در آنجا با شرافت، آسایش، آسایش، تجملات و عشق فراوان به بهشت هدایت می شود. پذیرایی و سرگرمی الهی غنی تر و مجلل تر از آن خواهد بود که با کلمات توصیف شود. این وضعیت منحصر به فرد و این نعمت ها و نعمت ها روز به روز افزایش خواهد یافت. حتی فرشتگان نیز به او حسادت می کنند که او به موفقیت و صعود او به درجات بالا [نزد خدا] است.

ما از خداوند متعال دعا می کنیم که همه ما را به رحمت خود در زمره این بندگان قرار دهد و ما را با عطایا و نعمت های بزرگ خود عنایت دهد و ما را از بندگان طرد شده و محکوم شده خود محروم سازد. باشد که او به همه ما کمک کند تا دانش خود را عملی کنیم، زندگی خود را بر اساس اراده و خشنودی او بگذرانیم، و اجازه ندهیم دانش ما نفرین بر ما باشد. این همه برای او بسیار آسان است، زیرا او مهربان ترین مهربان است.

و این برای خدا اصلا دشوار نیست.

در زیر ترتیب و تنظیمی است که در ابتدا به آن اشاره کردم. خلاصه این نظم و نظم این است که هفت دره در راه عبادت و عبادت قرار دارند [و عبور از این دره ها به عرفان خدا می رسد که هدف زندگی انسان است و به نوبه خود به سعادت ابدی و پیروزی بی پایان می انجامد]:

1. وادی معرفت و شناخت خدا،
2- دره توبه،
3. دره موانع،
4. دره موانع،
5. دره اصرار و انگیزه،
6- دره عواملی که پرستش را خراب می کنند، و
7. وادی ستایش و سپاسگزاری.

بحث در مورد همه این دره ها، کتاب «*منهاج العابدین*» (یا «بهترین راه برای نمازگزاران» را تکمیل می کند. من به اختصار معانی مربوطه و نکات مهم را بیان خواهم کرد و همچنین جزئیاتی را در فصل های جداگانه بیان خواهم کرد، برای این کار، از خدا یاری می خواهم و "*لا حولا و لا قوتا الا بالله*" (هیچ قدرت و قدرتی غیر از خدا وجود ندارد).

شرح بیشتر هدف زندگی

امام غزالی در ابتدای کتاب معروف خود «*جواهر القرآن*» یا «جواهرات قرآن» به تشریح هدف از زندگی انسان می پردازد و می گوید که قرآن دارای شش هدف است که در مجموع ده هدف است که برخی از اهداف فرعی در آن گنجانده شده است. اولین و مهم ترین هدف قرآن که بر همه اهداف دیگر مقدم است و هدف اصلی آن ها هستند، شناخت خدا است، یعنی رسیدن به مرتبه معرفت خدا. سایر اهداف قرآن تابع این هدف اصلی است و در خدمت دستیابی به این هدف اصلی است. امام غزالی (ع) در ابتدای این کتاب شگفت انگیز «*جواهر القرآن*» یا «جواهرات قرآن» [9] چنین می گوید:

قرآن مانند اقیانوسی است که انواع جواهرات و اشیاء قیمتی را در بر می گیرد

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ ٱلْقُرْءَانَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَآ

«آیا آنها در قرآن نمی اندیشند یا ذهن آنها از درون محبوس شده است؟!» (سوره 47، آیه 24)

به نام خداوند رحمتگر مهربان

پس از ذکر نام خدا، او را با حمد و ستایش او تسبیح می کنم که باید آغاز هر کتاب باشد. برکات او بر رسولانش باد! - دعایی که باید تکمیل هر سخنرانی را تشکیل دهد.

سپس می خواهم شما را از خواب بیدار کنم. شما کسانی که قرآن را به تفصیل می خوانید، و مطالعه آن را حرفه ای می دانید، و برخی از معانی ظاهری و جملات آن را می نوشید. تا کی در ساحل اقیانوس پرسه می زنید و چشمان خود را بر روی شگفتی های معانی قرآن می بندید؟ آیا وظیفه شما این نبود که به میان اقیانوس بی حد و حصر این معانی سفر کنید تا شگفتی های آنها را ببینید، به جزایر آنها سفر کنید تا بهترین محصولات آنها را جمع آوری کنید، و در اعماق آنها شیرجه بزنید تا بتوانید با به دست آوردن جواهرات آنها ثروتمند شوید؟ آیا از اینکه به دلیل اصرار خود در نگاه کردن به سواحل و ظاهر آنها از مرواریدها و جواهرات آنها محروم شده اید، شرمنده نیستید؟

آیا به شما نرسیده است که قرآن مانند اقیانوس است و علوم پیشینیان و معاصران از قرآن منشعب می شوند، همانطور که رودخانه ها و جویبارها از سواحل اقیانوس منشعب می شوند؟ چرا از آن مردمی که در امواج خود قدم زدند و بدین ترتیب گوگرد قرمز به دست آوردند، در اعماق آنها شیرجه زدند و بدین ترتیب کوراندوم قرمز، مرواریدهای درخشان و کریزولیت سبز را بیرون کشیدند، در امتداد سواحل خود سفر کردند و بدین ترتیب عنبر خاکستری و چوب آلوئه تازه شکوفه دار را جمع آوری کردند و به جزایر خود متصل شدند و بدین ترتیب بزرگترین پادزهر و قوی ترین مشک را از حیوانات خود گرفتند؟ توجه داشته باشید که با انجام وظیفه اخوت اسلامی و به امید برکت دعای شما به درگاه خداوند، اکنون می خواهم شما را به نحوه سفر این مردم، غواصی و شنا کردن آنها [در اقیانوس بی حد و حصر معانی عمیق قرآن] راهنمایی کنم.

اهداف قرآن و اشیاء قیمتی آن شش نوع است

راز قرآن، خالص ترین ذره آن و هدف نهایی آن، دعوت مردم به سوی خداوند قدرتمند، پروردگار دنیا و آخرت، خالق آسمانهای بالا و لایه های پایین زمین و آنچه در میان آنها و آنچه در زیر خاک مرطوب است، است. به همین دلیل، سوره های قرآن و آیات آن به شش نوع محدود شده است که سه مورد از آنها سابقه و اصول مهم هستند و سه سوره از آنها پیروی می کنند و آنها را غنی و کامل می کنند. در مورد این سه تقسیم مهم، این سه تقسیم بندی مربوط به تعریف خدایی است که انسان ها به سوی او خوانده شده اند، تعریف راه مستقیم که در پیشروی به سوی او استقامت لازم است و تعریف شرط در زمان رسیدن به او [در حالت عرفه یا *معرفه*].

در مورد سه قسمتی که آنها را غنی و کامل می کند، شرایط کسانی که دعوت خدا را اجابت می کنند، و برخورد ظریف او با آنها، راز و مقصود از این است که [در دیگران] میل [به این شرایط] را برانگیخته و تشویق آنها [به آن] توصیف کنیم. همچنین شرایط کسانی را که از اجابت ندای آنها طفره می روند و نحوه مجازات آنها از سوی خداوند را شرح می دهد، راز و هدف از این امر برانگیختن توجه و ترس است. بخش دوم احوال کافران را روایت می کند و رسوایی و جهل آنها را در مجادله و جدال با حق آشکار می کند. راز و هدف همه این وجود، در طرف کذب، آشکار کردن و ایجاد بیزاری، و از سوی حقیقت، درک و تأیید و قید و قید آشکار است. بخش سوم مراحل راه الهی و نحوه تدارک و آمادگی برای آن را مشخص می کند.

تبیین شش مقصود قرآن

<u>بخش اول</u> آیات قرآن به تعریف کسی است که انسان ها به او خوانده شده اند. این شرح معرفت خداوند (سج) است و گوگرد سرخ است. این معرفت شامل معرفت ذات حقیقی، شناخت صفات او و علم به اعمال او است و این سه را باید کوراندوم نامید، زیرا اینها خاص ترین فوایدی است که از گوگرد سرخ حاصل می شود.

درست همانطور که کوراندوم ها دارای درجه هایی هستند - در میان آنها قرمز، خاکستری مایل به آبی و زرد هستند؛ برخی از آنها با ارزش تر از بقیه هستند - بنابراین این سه شکل دانش از یک درجه نیستند. برعکس، با ارزش ترین آنها شناخت ذات خدا ("*Dhaat*") است و از این رو باید آن را کوراندوم قرمز نامید. در کنار آن علم به صفات خداوند (*«صفات»*) قرار دارد و این کوراندوم خاکستری مایل به آبی است. در مجاورت این امر آگاهی از اعمال خدا ("*Af'aal*") قرار دارد و این کوراندوم زرد است.

از آنجا که گرانبهاترین این کوراندوم ها بزرگترین و نادرترین آنها برای یافتن است، و به دلیل نادر بودن آن [حتی] پادشاهان فقط می توانند اندکی از آن را در اختیار داشته باشند، در حالی که ممکن است گاهی اوقات بسیاری از آنچه از آن پایین تر است به دست آورند، بنابراین دانش ذات الهی نیز باریک ترین دامنه است و به دست آوردن آن دشوارتر است. گیج کننده ترین فکر و دورترین از دریافت بحث. به همین دلیل است که قرآن فقط حاوی نشانه ها و نشانه هایی از این علم است و ارجاعات به آن به معنای ذکر تقدیس مطلق مانند کلام خدا (ص) و سوره اخلاص و ذکر عظمت مطلق مانند کلام او است. «جلال بر او! او برتر و برتر از آنچه از او توصیف می کنند! خالق آسمانها و زمین!» (قرآن).

در مورد صفات الهی دامنه آنها گسترده تر است و کمربند گفتار در مورد آنها گسترده تر است. به همین دلیل است که آیاتی که معرفت، قدرت، حیات، گفتار، حکمت، شنوایی، دیدن و غیره را توصیف می کنند، بسیار هستند. در مورد اعمال الهی، آنها با دریایی قابل مقایسه هستند که سواحل آن بسیار وسیع است و مرزهای آن را نمی توان با تحقیق مشخص کرد. بلکه چیزی جز خدا و اعمال او در وجود نیست. آنچه در غیر از او وجود دارد، اعمال اوست. اما قرآن شامل موارد آشکار موجود در عالم مرئی مانند ذکر آسمانها، ستارگان، زمین، کوه ها، درختان، حیوانات، دریاها، گیاهان، نازل آب شیرین و سایر وسایل نگهداری گیاهان و سایر اشکال حیات است. اینها کارهای الهی است که برای حواس آشکار است. شریف ترین آثار او، شگفت انگیزترین آنها، و آنهایی که به وضوح به جلال خالق خود اشاره می کنند، آنهایی هستند که برای حواس آشکار نیستند، بلکه متعلق به عالم نامرئی هستند. آنها فرشتگان، موجودات غیر مادی، روح و نفس هستند، یعنی آن قسمت از انسان که خدا را می شناسد. این دو مورد آخر نیز از مجموع جهان غیب و نامرئی هستند و خارج از عالم مالکیت و ادراک حسی هستند.

از جمله اعمال الهی که برای حواس آشکار نیست، فرشتگان زمینی هستند که به انسان سپرده شده اند، و آنها فرشتگانی هستند که در برابر آدم سجده کردند. در میان آنها نیز شیاطین هستند که بر مردم مسلط شده اند، و آنها کسانی هستند که از سجده در برابر آدم امتناع ورزیدند. در میان آنها فرشتگان آسمانی هستند که بالاترین رتبه آنها فرشتگان اعظم هستند که در بهشت منزوی شده اند و به انسان توجه نمی کنند. بلکه به جز خدا (سبحانه و تعالی!) به دلیل غرق شدن در جمال پروردگار و جلال آن، به چیزی غیر از خدا توجه نمی کنند. و نگاهشان را به او می بندند و شبانه روز او را تسبیح می گویند و خسته نمی شوند بعید ندانید که در میان بندگان خدا کسی وجود داشته باشد که جلال او او را از توجه به آدم و فرزندانش منحرف کند. انسان نمی تواند خود را تا این حد بزرگ کند. همانا رسول خدا (ص) فرمود: «همانا خداوند زمین سفیدی دارد که سفر خورشید سی روزه مانند روزهای این دنیا است. این دنیا سی برابر بیشتر از مخلوقاتی پر شده است که نمی دانند خدا در زمین نافرمانی شده است و نمی دانند که خداوند آدم و ابلیس را آفریده است . ابن عباس رضی الله عنه این روایت را نقل کرده است. ملکوت خدا به راستی وسیع است! بدانید که اکثر مردم از اکثر کارهای خداوند، به ویژه شریف ترین این کارها آگاه نیستند. بلکه فهم آنها محدود به عوالم حس و خیال است که آخرین نتیجه جهان نامرئی را تشکیل می دهند و مانند پوسته ای هستند که از خالص ترین مغز دورتر هستند. کسی که از این مرحله فراتر نرفته است، گویی چیزی از انار جز پوست آن یا شگفتی های انسان جز شکل

ظاهری او ندیده است. بنابراین، اینها مجموع بخش اول *سوره* ها و آیات قرآن را تشکیل می دهند و در آنها انواع مختلفی از کوراندوم ها وجود دارد. ما به زودی آیات نازل شده بر شما را به ویژه در مورد آنها می خوانیم، زیرا آنها جوهر قرآن، قلب، هسته و راز آن هستند.

تقسیم دوم مربوط به تعریف راه پیشروی به سوی خداوند است. این از طریق وقف خدمت به خدا است، همانطور که خداوند (سعادتمند) فرمود: «خود را به او بسیار متجا کنید» (سوره سوره 73، آیه 8). عبادت به او و با پیشروی به سوی او و روی گردانی از چیزهای غیر او حاصل می شود. و این در سخنان او بیان شده است، "خدایی جز او نیست. پس او را سرپرست خود قرار دهید» (سوره 73، آیه 9). پیشرفت به سوی او تنها با استقامت در یاد او حاصل می شود، در حالی که از چیزهای غیر از او که متأثر از شهوات مخالف است، با پاک شدن از مصائب این دنیا و با تطهیر نفس از آنها. نتیجه این تطهیر، سعادت آخرت است؛ چنانکه خداوند (ص) فرمود: «همانا کسی که خود را پاک کرد و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز را بخواند، به سعادت رسید». بنابراین، راه [معنوی] با دو امر استقامت و مخالفت پشتیبانی می شود: استقامت در یاد خدا (ع) و مخالفت با آنچه از او منحرف می شود. این است سفر به سوی خدا. در این سفر به سوی خدا، نه از طرف مسافر حرکت می کند و نه از طرف او که به سوی او سفر می کند، زیرا هر دو با هم هستند. آیا سخنان خدا را نشنیده اید؟ و او راستگوترین سخنگویان است.

وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ

«ما به او نزدیکتر هستیم از رگ گردن او» (سوره 50، آیه 16).

حقیقت این است که سالک و جوینده با تصویری که در آینه وجود دارد قابل مقایسه هستند: تصویر به دلیل زنگ زدگی روی سطح آن در آن آشکار نمی شود؛ اما وقتی آینه را صیقل می دهید، تصویر در آن آشکار می شود، نه با حرکت تصویر به سمت آن و نه با حرکت آن به سمت تصویر، بلکه با برداشتن حجاب. خداوند (سب) از ذات خود آشکار می شود و پنهان نمی شود، زیرا پنهان کردن نور محال است و با نور هر آنچه پنهان است آشکار می شود و خداوند نور آسمانها و زمین است. پنهان شدن نور از مردمک چشم فقط به دلیل یکی از دو امر ایجاد می شود - یا به دلیل کدورت در مردمک چشم، یا به دلیل ضعف در آن، زیرا قادر به تحمل نور خیره کننده بزرگ نیست، همانطور که چشمان خفاش ها قادر به تحمل نور خورشید نیستند. پس هیچ چیزی بر تو واجب نیست جز اینکه کدورت را از چشم نفس پاک کنید و مردمک آن را استوار كني. در این صورت، خدا در نفس خواهد بود، همانطور که تصویر در آینه است، به طوری که هنگامی که ناگهان خود را در آینه نفس آشکار می کند، شما عجله می کنید که بگویید او در درون نفس است و طبیعت انسان (*ناسوت*) فطرت الهی (*لاحوت*) را به تن کرده است، تا اینکه خداوند شما را با کلام محکم تقویت کند تا بفهمید که تصویر در داخل آینه نیست. اما [فقط] در آن منعکس شده است. اگر تصویر در داخل آینه قرار بگیرد، غیرقابل تصور است که بتواند در بسیاری از آینه ها در یک زمان منعکس شود. بلکه [مورد این است که] در آن زمان که در داخل یک آینه قرار می گرفت، از آینه دیگر حرکت می کرد. با این حال، این واقعیت به هیچ وجه نیست، زیرا خدا همزمان خود را به بسیاری از گنوسی ها آشکار می کند. درست است که او خود را به برخی آینه ها به کاملترین و آشکارترین، مستقیم ترین و واضح ترین و برای برخی دیگر به طور پنهانی و غیرمستقیم آشکار می کند و این [تفاوت] متناسب با شفافیت آینه و صیقل و صحت شکل و عرض صحیح سطح آن است. به همین دلیل است که پیامبر (ص) فرمود: «خداوند به طور کلی خود را بر مردم آشکار می کند، اما به ویژه برای ابوبکر (صحابی بزرگ پیامبر و قدیس) آشکار می شود».

علم پیشرفت و رسیدن به او نیز مانند دریای عمیق از دریاهای قرآن است. ما به زودی آیاتی را برای شما گرد می آوریم که شما را به راه پیشرفت هدایت می کند، باشد که در آن بیندیشید! ممکن است آنچه باید باز شود به روی شما باز شود. این تقسیم بندی [سوره ها و آیات قرآن] مرواریدهای درخشان را تشکیل می دهد.

بخش سوم (آیات قرآن) وضعیت انسان را در زمان رسیدن به خدا (در حالت تقرب و عرفان یا *معرفه*) تعریف می کند. این شامل اشاره به آرامش و لذتی است که او با آن روبرو خواهد شد. کلمه ای که همه انواع آرامش را در بر می گیرد، بهشت است و بالاترین آن لذت نگاه به خداوند است. همچنین شامل ذکر ذلت و مجازاتی است که کسانی که از او محجبه هستند، به دلیل غفلت از پیمودن [راه او] متحمل می شوند. کلامی که همه انواع درد را فراگیر می کند، جهنم

است و شدیدترین آنها، دردی است که حجاب (از سوی خدا) و دور شدن از آن (خدا ما را حفظ کند!) ایجاد می کند. به همین دلیل، او ابتدا آن را در سخنان خود ذکر کرد:

كَلَّآ إِنَّهُمۡ عَن رَّبِّهِمۡ يَوۡمَئِذٖ لَّمَحۡجُوبُونَ

«نه واقعا. در آن روز آنها از پروردگارشان پوشانده خواهند شد!» (قرآن، سوره 83، آیه 15).

این تقسیم بندی همچنین شامل ذکر شرایط پیشین هر دو گروه (یعنی اهل بهشت و اهل دوزخ) است. این شرایط به صورت رستاخیز و زنده کردن مردگان و حساب و ترازو و پلی بیان می شود که همه از آن عبور می کنند تا وارد بهشت شوند. اینها معانی ظاهری آشکاری دارند که جای غذا را برای مردان عادی اشغال می کنند. اینها [همچنین] اسرار مبهمی دارند که جای زندگی را اشغال می کنند، برای افراد خاص (یعنی گنوسی ها یا دوستان و نزدیکان خدا). بخش سوم آیات قرآن و سوره های آن به جزئیات این آیات می پردازد. ما قصد نداریم آنها را [در این کتاب] جمع کنیم، زیرا آنها بیش از آن هستند که بتوان آنها را جمع آوری و شمرد. در مورد آنها، زمینه ای برای تفکر و جستجو وجود دارد. این تقسیم سوم کریسولیت سبز را تشکیل می دهد.

<u>بخش چهارم</u> مربوط به اوضاع کسانی است که در راه رفتهاند و کسانی که او را انکار کرده و از راه او منحرف شده اند. شرایط اولی عبارتند از: آدم و نوح و ابراهیم و موسی و هارون و زکریا و یحیی و عیسی و مریم و داوود و سلیمان و یونس و لوط و ادریس و خضر و شعیب و الیاس و محمد و جبرئیل و میکائیل و فرشتگان. و غیره. احوال کسانی که خدا را کافر کردند و از راه او منحرف شدند، مانند قصه های نمرود و فرعون و *عاد* و قوم لوط و *قوم طبعه* و اهل بیستان و کافران مکه و پرستش کنندگان مخلوقات انسان و شیاطین و غیره است. فایده این تقسیم بندی در برانگیختن ترس، هشدار دادن و ترویج توجه نهفته است. این تقسیم بندی همچنین شامل اسرار ، نشانه ها و اشارات است که نیاز به تأمل طولانی دارد. عنبرگر خاکستری و چوب آلوئه تازه شکوفه دار را می توان در توصیف شرایط این دو گروه از مردم یافت. آیات نازل شده در مورد آنها به قدری زیاد است که نیازی به جستجوی آنها و جمع آوری آنها نیست.

<u>بخش پنجم</u> مربوط به حجت کافران در برابر حقیقت، تبیین صریح ذلت آنها با دلایل آشکار و افشای آشکار دروغ و فریب آنهاست. دروغ آنها سه نوع است: یکی عبارت است از سخن گفتن از خدا (ع) به عباراتی که شایسته او نیست، مانند اینکه فرشتگان دختران او هستند، فرزندان او دارد، شریک دارد و غیره. دوم این که رسول خدا محمد صلی الله علیه وسلم را جادوگر و کاهن و دروغگو بدانیم، از ایمان به نبوت او امتناع ورزید و بگوییم که او نیز مانند دیگران مردی است تا لیاقت پیروی از او را نداشته باشد. سوم، انکار روز قیامت، انکار قیامت، زنده کردن مردگان، بهشت، جهنم و انکار عواقب اطاعت و نافرمانی از خداوند. در استدلال های او (که با شواهدی علیه کافران) اثبات شده است، ظرافت ها و حقایقی وجود دارد که در آنها پادزهر بزرگی یافت می شود. آیات مربوط به این تقسیم [پنجم] نیز بدیهی است که بسیار زیاد است.

<u>بخش ششم</u> (سوره ها و آیات قرآن) انجام وظایف در مراحل راه و نحوه تهیه تدارک و آمادگی را با آماده سازی سلاح هایی که راهزنان و راهزنان را در مراحل دفع می کند، تعریف می کند. توضیح این امر این است که جهان یکی از مراحل سفر کنندگان به سوی خداوند (سبحالی!) است و بدن وسیله ای است. مردی که از مدیریت صحنه و وسیله نقلیه غفلت می کند نمی تواند سفر خود را کامل کند. تا زمانی که او امور معاش خود را مرتب نکند، وظیفه ارادت کامل به خدا (سبحالی) که با پیمودن راه به سوی او یکسان است، نمی توان به آن دست یافت. این عبادت نمی تواند کامل شود تا زمانی که بدن او سالم باشد و فرزندانش ادامه یابد. این دو با حفظ وجودشان و از طریق دفع چیزهایی که آنها را فاسد و نابود می کند، کامل می شوند. در مورد وسایل حفظ وجودشان، آنها خوردن و آشامیدن هستند که برای تداوم بدن و برای مقاربت جنسی است که برای تداوم فرزندان است. غذا به عنوان وسیله ای برای زندگی و ماده ها به عنوان

وسیله ای برای ادامه گونه ها ایجاد می شود. اما خوراکی ها و زنان به دلیل کیفیت ذاتی خود خاص نیستند. اگر این امر بدون تعریف قواعد خاص کردن آنها باقی می ماند، مردم از آن غافل می شدند و با یکدیگر می جنگیدند و این امر آنها را از پیمودن راه باز می داشت. در واقع، این امر آنها را به نابودی می کشاند.

از این رو، قرآن در آیات مربوط به بیع، ربا، دادن و دریافت وام، تقسیم ارث، علل مخارج مورد نیاز، تقسیم غنیمت، صدقه، ازدواج، رهایی بردگان و اسیر گرفتن در جنگ، قواعد خصوصیت در مورد ثروت را بیان کرده است. قرآن در زمان اتهام، با اقرار، سوگند و شهادت نحوه تخصص در مورد ثروت را نیز تعریف کرده است. در مورد تخصص زنان، در آیات ازدواج، طلاق، انصراف از طلاق، مدت قانونی بازنشستگی مقرر به زن بیوه یا زن مطلقه قبل از ازدواج مجدد، *خلع* ، مهریه و همچنین در آیات زنانی که ازدواج با آنها به دلیل رابطه خونی و رابطه با آنها حرام است، شرح داده شده است. ازدواج. ابزار دفع عناصری که هم سلامت بدن و هم تداوم فرزندان را خراب می کنند، مجازات هایی هستند که انسان را از آن عناصر باز می دارند. این مجازات ها مانند جنگ با متجاوزان و مبارزه با افراد ظالم، مجازات، غرامت، توبیخ، کفاره، فدیه خون و انتقام است. عدالت و فدیه خون به عنوان بازدارنده از تلاش برای نابودی جان و عضو [دیگری] تجویز شده است. مجازات سرقت و سرقت از بزرگراه به عنوان وسیله ای برای دفع آنچه ثروت را که وسیله امرار معاش است از بین می برد، تجویز شده است. مجازات زنا و اتهام دروغین به عنوان بازدارنده از آنچه مسائل فرزندان و دودمان را مختل می کند و ابزار تداوم نوع بشر و نسل های متوالی را فاسد می کند، تجویز می شود. مبارزه با متجاوزان به عنوان دفع آنچه از سوی کافران حق ایجاد می شود، یعنی اختلال در وسایل معاش و عبادت که به وسیله هر دو وظیفه رسیدن به خدا انجام می شود، فرض شده است. به مبارزه با ستمکاران دستور داده شده است تا سردرگمی را که وقتی قوم نافرمان از کنترل حکومتی که به کسی سپرده شده است که نگهبان کسانی است که راه خدا را طی می کنند و از صالحان حمایت می کنند، به عنوان جانشین رسول پروردگار جهانیان، دفع کند. آیات نازل شده در مورد این امور بر شما پوشیده نیست. آنها حاوی اصول بنیادین، مزایا، حکمت و منافعی هستند که همگی توسط کسی که به زیبایی های قانون وحی شده که حدود قضاوت در مورد مسائل این زندگی را توصیف می کند، درک می کند. این بخش ششم شامل مواردی است که حلال و حرام و حدود خدا نامیده می شود. در آیاتی است که تحت این تقسیم بندی قرار می گیرند که قوی ترین مشک را می توان یافت.

این آیات (شش بخش یا دسته بندی همه آیات قرآن) تلاقی آن آموزه هایی است که در سوره های قرآن و آیات آنها آمده است. اگر این شش بخش را با شاخه های مورد نظر آنها در یک رشته قرار دهید، خواهید دید که ده نوع [آیات قرآن] وجود دارد. به ذات الهی، صفات الهی، اعمال الهی، زندگی آخرت، راه مستقیم (راه روحانی که انسان را به سوی خدا و عرفان یا *معارف* هدایت می کند)، تطهیر و زینت یا آموزه های مربوط به معنویت که انسان را به عرفان خدا هدایت می کند]، شرایط مقدسین (که به عرفان و کمال معنوی دست یافتند)، شرایط کافران، مجادله با کافران [برای دیدن نور حقیقت]، و [سرانجام] حدود احکام شرعی [برای حفظ جان، مال، صلح و رفاه به نفع جوامع بشری].

آینه صیقلی قلب و نور حقیقت منعکس کننده در آن

غزالی در ادامه در جلد سوم (معروف به «ربع ویرانی های نفس» یا «*احیای معرفت* به سوی خدا» (۴ جلد) به شرح حقیقت نفس و چگونگی رسیدن به مقام عرفان خداوند که هدف زندگی انسان است و دستیابی به سعادت ابدی و موفقیت بی پایان به آن وابسته است، می پردازد. [10]:

باید دانست که جایگاه دانش قلب است، که منظور من از آن ماده ضعیف ظریف است که بر تمام اعضای بدن حکومت می کند و همه اعضای آن از آن اطاعت و خدمت می کنند. در رابطه خود با ماهیت واقعی امر معقول، در رابطه خود با اشکال تغییر ظواهر مانند آینه ای است. زیرا همان طور که آنچه تغییر می کند، شکل دارد و تصویر آن صورت در آینه منعکس می شود و در آن نشان داده می شود، هر معقول نیز ماهیت خاص خود را دارد، و این طبیعت شکلی دارد که در آینه قلب منعکس و آشکار می شود. حتی همانطور که آینه یک چیز است، اشکال افراد چیز دیگری است، و بازنمایی تصویر آنها در آینه سومی است. بنابراین، در مجموع سه چیز، بنابراین در اینجا نیز سه چیز وجود دارد: قلب، ماهیت

خاص چیزها و بازنمایی و حضور آنها در قلب. عقل مخفف قلبی است که در آن تصویری از ماهیت خاص چیزها وجود دارد. معقول مخفف ماهیت خاص چیزها است. درک مطلب نشان دهنده نمایش تصویر در آینه است.

همانطور که عمل چنگ زدن، به عنوان مثال، مستلزم چیزی است که می گیرد، مانند دست، آنچه که گرفته می شود، مانند شمشیر، و عمل جمع کردن شمشیر و دست با قرار دادن شمشیر در دست که عمل گرفتن نامیده می شود، بنابراین حضور تصویر معقول در قلب را درک می نامند. واقعیت وجود داشت و همچنین در قلب بود اما هیچ درکی وجود نداشت، زیرا درک مخفف حضور واقعیت در قلب است. به همین ترتیب، شمشیر وجود داشت و دست نیز وجود داشت، اما چیزی به نام "عمل گرفتن و گرفتن آن" وجود نداشت زیرا شمشیر در واقع به دست نیامده است. درست است که چنگ زدن مخفف حضور خود شمشیر در دست است، در حالی که خود معقول وارد قلب نمی شود. زیرا خود آتش به قلب کسی که آتش را می شناسد وارد نمی شود، بلکه آن چیزی است که در واقع در تعریف و ماهیت واقعی آن وجود دارد که با شکل آن مطابقت دارد. بنابراین، مقایسه قلب با آینه مناسب تر است، زیرا خود انسان در آینه حضور ندارد، بلکه فقط تصویری وجود دارد که با او مطابقت دارد، و بنابراین، وجود تصویری در قلب که با ماهیت واقعی معقول مطابقت دارد، درک نامیده می شود.

آینه ممکن است به پنج دلیل اشکال را منعکس نکند: اول، به دلیل نقص در شکل گیری آن، به عنوان مثال، یک تکه آهن خام قبل از چرخاندن و شکل دادن و صیقل دادن. دوم، به دلیل کثیفی روی سطح آن و زنگ زدگی و تیرگی، حتی اگر از نظر شکل گیری کامل باشد. سوم ، به این دلیل که از جهت جسم به سمت چیز دیگری دور می شود ، به عنوان مثال ، اگر جسم پشت آینه باشد. چهارم ، به دلیل حجاب قرار داده شده بین آینه و جسم. و پنجم ، به دلیل ناآگاهی از جهت شی مورد نظر ، به طوری که قرار دادن آن در مقابل موقعیت و جهت جسم غیرممکن است.

به همین ترتیب ، قلب آینه ای است که آماده است ماهیت واقعی واقعیت همه چیز را در خود منعکس کند. قلب ها فاقد دانش هستند که تنها به پنج دلیل زیر فاقد آن هستند:

دلیل اول، نقص در ذات خود است، مانند قلب کودک که به دلیل نقصش چیزهای معقول را منعکس نمی کند.

دلیل دوم به دلیل کسالت ناشی از اعمال نافرمانی است، و کثافتی که به دلیل شهوات فراوان بر چهره قلب انباشته شده است، زیرا اینها مانع از پاکی و پاکی قلب می شوند. حقیقت در آن به تناسب تاریکی و کثافتی که بر آن انباشته شده است، آشکار نمی شود. به این موضوع رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) در بیانیه خود اشاره کرد: «وقتی مرتکب گناهی می شود، چیزی از ذهنش او را ترک می کند و دوباره به سوی او باز نمی گردد». به عبارت دیگر، کسل کننده ای بر قلب او می آید که تأثیر آن تا ابد باقی می ماند، حتی زمانی که هدفش این است که با یک عمل نیک آن را از بین ببرد. اما اگر او کار نیک را بدون عمل بد قبلی انجام داده بود، بدون شک قلب بیشتر می درخشید. اما هنگامی که عمل بد پیش آمد، ارزش عمل نیک از بین رفت، اگرچه قلب توسط آن به حالت قبل از عمل بد بازگردانده شد، اما نور آن با آن افزایش نیافت. این یک ضرر آشکار و یک نقص اجتناب ناپذیر است. آینه ای که لکه دار شده و سپس با پارچه پولیش پاک شده است، مانند آینه ای نیست که با پولیش پاک شده باشد تا شفافیت آن بدون هیچ لکه قبلی افزایش یابد. پس اطاعت از خدا و مخالفت با خواسته های شهوات، دل را روشن و تطهیر می کند. از این رو خداوند متعال می فرماید:

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا

کسانی که در راه های ما تلاش می کنند، قطعا و قطعا آنها را در راه های خود هدایت خواهیم کرد.» (قرآن، سوره 29، آیه 69)

رسول خدا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: «خداوند کسی را که به بهترین شکل عمل کند، وارث دانشی می کند که نمی داند». (این روایت در مجموعه ای از روایات نبوی به نام «ابونعیم» به نقل از انس نقل شده است).

دلیل سوم این است که ممکن است قلب از جهت واقعیتی که به دنبال آن است برگردانده شود. قلب بنده صالح و مطیع خدا، اگرچه روشن است، ممکن است بیان واضح حقیقت را نداشته باشد، زیرا او نه به دنبال واقعیت است و نه آینه خود را بر

خلاف جهت مورد نظر دارد. شاید تمام توجه او به اعماق تسلیم جسمانی یا ترتیب وسایل امرار معاش خود جلب شود و اندیشه او در تأمل در حضور الهی و حقایق پنهان الهی آزاد نباشد. بنابراین فقط آنچه را که به آن فکر می کند بر او آشکار می شود، خواه نقص های کوچک کارهای مذهبی او باشد یا عیب های پنهان روح اگر اینها هستند که ذهن او را به خود مشغول می کنند، یا منافع کسب امرار معاش اگر به آنها فکر می کند. اگر محدود کردن توجه به اعمال و جزئیات اعمال اطاعت، مانع از آشکار شدن واقعیت با وضوح می شود، ارزیابی شما از کسی که انرژی خود را صرف شهوات و لذتهای این دنیا و چیزهای مرتبط با آن می کند، چیست؟ چگونه وحی حقیقی نباید از چنین شخصی پنهان شود؟

دلیل چهارم حجاب است. مرد مطیعی که بر امیال خود غلبه کرده و خود را منحصرا وقف یک واقعیت خاص کرده است، ممکن است این امر را بر او آشکار نکند؛ زیرا اعتقادی که از اوایل کودکی داشته است، از او پنهان شده است و کورکورانه آن را دنبال کرده و با حسن نیت پذیرفته است. این اعتقاد او را از ماهیت واقعی واقعیت دور می کند و مانع از آشکار شدن هر چیزی در قلب او در مخالفت با تفسیرهای سختگیرانه آموزه هایی می شود که کورکورانه پذیرفته است. این نیز پرده بزرگی است که بر اکثر متکلمان مکتبی مسلمان و پیروان سرسخت مکاتب فقهی سایه افکنده است، اگر نگوییم پرهیزکارترین مردانی که در سلطه آسمانها و زمین می اندیشند. زیرا آنها با پیروی کورکورانه از دگم هایی که در روح آنها سخت شده و در قلب هایشان محکم شده است، پوشیده شده اند و به پرده ای بین آنها و ادراک واقعیت ها تبدیل شده اند.

دلیل پنجم ناآگاهی از جهتی است که دانش چیز مورد نظر باید از آن به دست آید. زیرا تازه کار نمی تواند دانش آنچه را که ناشناخته است به دست آورد مگر با یادآوری علومی که مربوط به آنچه او می خواهد. هنگامی که آنها را به یاد می آورد و آنها را در درون خود به ترتیب خاصی مرتب می کند که نام آموخته شده آن «فرآیند استنباط» است، جهت مورد نظر را پیدا می کند و ماهیت واقعی آن به وضوح بر قلب او آشکار می شود. زیرا چیزهایی که غریزی نیستند و فرد مایل به دانستن آنها است، نمی توانند جز در تور دانش اکتسابی گرفتار شوند. در واقع، هیچ چیز از دانش به دست نمی آید مگر از دو معرفت پیشین که به شیوه ای خاص مرتبط و ترکیب شده اند و از ترکیب آنها سومین مورد معرفت به دست می آید. هر مورد از دانش دارای دو منبع خاص و روش خاصی برای ترکیب آنها است و از این ترکیب مورد مشتق از دانش حاصل می شود که جستجو می شود. ناآگاهی از این منابع و نحوه ترکیب آنها مانع فهم می شود. به عنوان مثال ، قبلا ذکر شده است ناآگاهی از جهتی که شی در آن قرار دارد.

مثال دیگر مردی است که می خواهد چهره خود را در آینه ببیند. اگر آینه را جلوی صورت خود نگه دارد، آن را در مقابل موقعیت صورتش قرار نمی دهد، که بنابراین در آن ظاهر نمی شود. اگر آن را پشت صورت خود نگه دارد و رو به آن باشد، آینه را از چشمانش دور کرده است و بنابراین نمی تواند آینه یا انعکاس صورت را در آن ببیند. بنابراین به آینه دیگری نیاز دارد تا پشت صورتش قرار دهد و آینه اول به گونه ای رو به روی آن قرار گیرد که بتواند آن را ببیند و باید رابطه مناسب بین قرار دادن دو آینه را رعایت کند تا تصویر صورت او در آینه مقابل آن منعکس شود و تصویر این آینه در آینه دیگری که رو به چشم است منعکس شود. سپس چشم ها تصویر چهره او را درک می کنند. بنابراین، در جستجوی دانش، راه های عجیبی وجود دارد که در آن چرخش های انحرافی و راه های مورب وجود دارد، عجیب تر از آنچه در مورد آینه ذکر کردیم، و در واقع نادر بر روی زمین کسی است که از طریق آن راه های بدیهی به راه وضوح هدایت شود.

اینها دلایلی هستند که مانع از شناخت قلب از ماهیت واقعی چیزها می شوند. در غیر این صورت، هر دلی از نظر قانون اساسی قادر است که حقایق را بشناسد، زیرا این امری اربابانه و شریف است که با این خاصیت خاص و صفت شریف از سایر جوهر جهان متمایز می شود که با بیان خداوند متعال به آن اشاره شده است:

إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَٰنُ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾

ما امانت را به آسمانها و زمین و کوهها تقدیم کردیم و آنها از تحمل آن امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند و انسان بر عهده آن رفت. به راستی که او ظالم و نادان بود.» (قرآن، سوره 33، آیه 72)

این به ویژگی خاصی اشاره دارد که انسان را از آسمان ها و زمین و کوه ها متمایز می کند و به وسیله آن می تواند اعتماد خدا را تحمل کند. این اعتماد دانش تجربی (معنوی) و یکتاپرستی است.

قلب هر انسانی در ساختار اولیه خود شایسته و قادر به تحمل این اعتماد است، اما دلایلی که ذکر کردیم، مانع از آن است که این بار را به دوش بکشد و این اعتماد را تحقق بخشد. در این راستا، رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمودند: «هر فرزندی در *فطره* به دنیا می آید و تنها پدر و مادرش هستند که او را یهودی، مسیحی یا مجوس می کنند». (این روایت با مجموعه روایات نبوی نقل شده است.*صحیح مسلم* در مورد صحابی پیامبر ابوهریره). رسول الله صلی الله علیه وسلم در ادامه فرمودند: «اگر شیاطین بر دل فرزندان آدم معلق نبود، می توانستند سلطه بهشت را ببینند». این اشاره به بسیاری از این موانع است که پرده بین قلب و سلطه است.

به این نیز در روایت ابن عمر رضی الله عنه اشاره شده است که در آن فرمود: «از رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیده شد: ای رسول خدا! خدا کجاست؟ در زمین یا در آسمان؟» فرمود: در دل های مخلوقات مؤمنش است. بر اساس روایتی خاص، خداوند فرمود: «نه زمین و نه آسمان من نمی توانست مرا در خود جای دهد، بلکه قلب لطیف و آرام بنده ام است». همچنین نقل شده است که از رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) پرسیده شد: بهترین انسان ها کیست؟ فرمود: «هر مؤمنی که قلبش پاک شود». پرسیدند: دل پاک شده چیست؟ فرمود: «این قلب پاک و پرهیزگار است که در آن نه فریب و نه ظلم و نه خیانت و نه کینه و نه حسد نیست!»

در این راستا، عمر بن خطاب رضی الله عنه می گوید: «دل من پروردگارم را دید که به خاطر تقوا پرده را برداشت». زیرا اگر پرده بین خود و قلبش برداشته شود، عالم مادی مرئی و سلطه غیب غیبی در دل او آشکار می شود و بهشتی می بیند که پهنای بخشی از آن آسمان و زمین است. وسعت کل آن از آسمان ها و زمین بیشتر است، زیرا آسمان ها و زمین نمایانگر جهان مادی مرئی هستند، که اگرچه وسعت آن گسترده و از نظر قطب نمای گسترده است، اما در رابطه با کل محدود است. اما سلطه غیب نامرئی بی حد و مرز است، متشکل از آن رازهایی است که فراتر از دید چشم هستند و فقط با بصیرت درک می شوند. درست است که فقط بخشی از آن به چشم ظاهر می شود و فقط با بینش درک می شود. درست است که تنها بخشی از آن به دل ظاهر می شود، اما در خود و در رابطه با معرفت خدا، بی نهایت است.

جهان مادی و سلطه غیبی که تحت یک طبقه بندی در کنار هم قرار می گیرند، حضور خداوندگار نامیده می شوند، زیرا حضور خداوند همه چیزهای موجود را در بر می گیرد. زیرا چیزی جز خدا و اعمال او و سلطنت او نیست! و بندگانش بخشی از اعمال او هستند. آنچه از این به دل ظاهر می شود، به گفته برخی، خود باغ است. اما از نظر اهل حق، این وسیله استحقاق بهشت است و میزان مالکیت او در بهشت متناسب با میزان علم او و میزان وحی خداوند و صفات و اعمالش بر او است. هدف از همه این عبادات و اعمال اندام ها، تطهیر، بهبودی، روشنایی و روشنگری قلب است. خداوند در قرآن می فرماید:

قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّىٰهَا ﴿٩﴾

«سعادتمند کسی است که آن را پاک کند». (قرآن، سوره 91، آیه 9)

هدف از تطهیر [باطنی] دستیابی به روشنایی ایمان به آن است. منظورم نور درخشان شناخت خدا است (یعنی عرفان یا "*معرفه*"). این نکته در سخن خداوند متعال است:

فَمَن يُرِدِ ٱللَّهُ أَن يَهْدِيَهُۥ يَشْرَحْ صَدْرَهُۥ لِلْإِسْلَٰمِ

«هر را خداوند بخواهد هدایت کند، دل خود را به سوی اسلام گسترش می دهد (یعنی تسلیم در برابر اراده خدا و پاکی و روشنایی نفسی که نور حقیقی ایمان و عرفان خدا در آن می آورد)». (قرآن، سوره 6، آیه 125)

أَفَمَن شَرَحَ ٱللَّهُ صَدْرَهُۥ لِلْإِسْلَٰمِ فَهُوَ عَلَىٰ نُورٍ مِّن رَّبِّهِۦ

«پس آیا کسی که دلش خداوند را به تسلیم خود گشوده است، تا نوری از سوی پروردگارش او را روشن کند؟ (سوره قانع، سوره 39، آیه 22)

این روشنایی و ایمان [و یقین به خدا] دارای سه درجه است: درجه اول، ایمان عامیان است که تقلید کاملا کورکورانه است. درجه دوم، ایمان متکلمان مکتبی است که با استدلال منطقی آمیخته است. درجه سوم، ایمان گنوسی ها است که با نور یقین [و یقین ایمان] به وضوح می بیند.

این را با مثالی برای شما روشن می کنم: اعتراف شما به اینکه زید، مثلا، در خانه است، سه درجه دارد. اولین مورد این است که کسی به شما گفته است، کسی که شما تجربه کرده اید که صادق باشد و هرگز به دروغ گفتن معروف نبوده و هرگز به حرف او شک نکرده اید. قلب شما، صرف با شنیدن، با آرامش گزارش او را دریافت می کند و از آن راضی می شود. این اعتقادی است که صرفا با پذیرش کورکورانه انجام می شود، و از چنین ماهیتی ایمان افراد عادی است. زیرا وقتی به سن تبعیض رسیدند، از پدران و مادران خود از وجود خدا، معرفت، اراده، قدرت و بقیه صفات او شنیدند. همچنین از فرستادن رسول خدا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، صحت و پیام او. آنها حتی همانطور که شنیدند و در آن مستقر شدند و از آن راضی شدند، دریافت کردند، و هرگز به ذهن آنها خطور نکرد که با آنچه پدران، مادران و معلمشان به آنها می گفتند، به دلیل احترام بالایی که برای آنها قائل بودند، مخالفت کنند. این ایمان عامل مؤثر رستگاری در آخرت است و کسانی که آن را می پذیرند در اولین (یعنی ترین) اصحاب یمین هستند (یعنی افرادی که به رستگاری می رسند) اما در میان کسانی نیستند که به خدا نزدیک می شوند. زیرا این [سطح] ایمان در آن یک پرده برداری عرفانی، نه بینش، و نه بسط قلب با نور یقین دارد، زیرا ممکن است خطاها در آنچه از افراد شنیده می شود، بلکه در واقع از گروه ها، در آنچه مربوط به آموزه ها است، نهفته باشد. قلب یهودیان و مسیحیان نیز از آنچه از پدران خود می شنوند راضی است. مسلمانان به حقیقت اعتقاد دارند، نه به این دلیل که آن را مطالعه کرده اند، بلکه به این دلیل که کلام حق به آنها منتقل شده است.

درجه دوم اعتقاد این است که شما سخنان و صدای زید را از داخل خانه می شنوید، اما از پشت دیوار و از این واقعیت حضور او در خانه استنباط می کنید. سپس اعتقاد شما، اعتراف و اطمینان شما به حضور او در خانه قوی تر از اعتقاد شما تنها از طریق شایعات است. برای اگر به شما گفته شود که او در خانه است و پس از آن اگر شما صدای خود را بشنوید, شما مطمئن تر از آن تبدیل, برای صدا نشان می دهد شکل و فرم به او که آن را می شنود به شرط دیدن شکل. بنابراین، قلب او قضاوت می کند که این صدای آن شخص است. این اعتقادی است که با اثبات آمیخته شده است. همچنین ممکن است خطا دنبال شود زیرا ممکن است یک صدا شبیه صدای دیگر باشد. همچنین تظاهر با تقلید از صدا امکان پذیر است. این به ذهن شنونده خطور نمی کند، زیرا او به چنین اتهامی فکر نمی کرد، یا اینکه کسی هدفی در چنین تباهی و تقلیدی داشته است.

درجه سوم اعتقاد این است که وارد خانه شوید و به او نگاه کنید و او را با چشمان خود ببینید. این دانش تجربی واقعی و مشاهدهٔ مطمئن است. مانند شناخت کسانی است که به خدا نزدیک می شوند و دوستداران صادق راست، زیرا اعتقاد آنها مبتنی بر شهادت است. این باور شامل اعتقاد افراد عادی و متکلمان مکتبی می شود و آنها از این مزیت اضافی بسیار آشکار برخوردارند که جایی برای احتمال خطا باقی نمی گذارد. درست است که مؤمنان این طبقه از نظر رتبه با توجه به دستاوردهای دانش و درجات برهجایی متفاوت هستند.

نمونه ای از تفاوت درجات علم این است که مردی زید را در خانه می بیند وقتی که در حیاط نزدیک است و در حالی که خورشید طلوع می کند و او را به خوبی می بیند، در حالی که دیگری او را در اتاق یا از دور یا در عصر می بیند تا شکل او به اندازه کافی واضح باشد که بتواند مطمئن شود که او است. اما جزئیات ریز و ویژگی های پنهان فرم او برای او روشن نیست. تفاوت در درجات دیدن حقایق آشکار شده الهی از این نوع است. در مورد تفاوت در کسب علم، گویی زید، عمرو، بکر و دیگران را در خانه می بیند و دیگری فقط زید را می بیند. دانش اولی بدون شک بیشتر از دومی است، زیرا چیزهای شناخته شده فراوانی دارد.

این حالت قلب در رابطه با علوم است و خداوند به حق بهتر می داند.

.....

شگفتی ها و اسرار قلب

باید دانست که شگفتی های قلب فراتر از قلمرو آن چیزی است که حواس قادر به درک آن هستند، زیرا قلب نیز فراتر از ادراک حسی است. درک این درک ضعیف تر از آن است، مگر با استفاده از یک مثال ملموس، برای درک آنچه از طریق حواس درک نمی شود. بنابراین ما این را با استفاده از دو مثال برای افراد ضعیف توضیح خواهیم داد.

برای مثال اول، فرض کنید مخزنی در زمین حفر شده است که می توان آب را از سطح بالا از طریق جویبارهایی که به داخل آن سرازیر می شوند، در آن جمع کرد. بستر مخزن را نیز می توان حفر کرد و خاک را از آن جدا کرد تا به چشمه آب پاک برسد و سپس آب از آن بیرون می آید تا به چشمه آب پاک برسد و سپس آب از ته مخزن بیرون می آید. آب خالص تر و ثابت تر و شاید فراوان تر و فراوان تر است. پس قلب مانند مخزن و دانش مانند آب است. پنج حواس بیرونی مانند نهرها هستند. دانش ممکن است با استفاده از جریان حواس [پنجگانه] و توجه به چیزهای مشاهده شده تا زمانی که از علم پر شود، به قلب منتقل شود. همچنین می توان با خلوت و بازنشستگی و دور کردن چشم ها از دیدن، این جویبارها را از آن متوقف کرد و سپس در اعماق قلب با تطهیر آن و برداشتن لایه های پوشش از آن حل شد تا چشمه معرفت از درون آن بیرون بیاید. اما ممکن است بگویید: "چگونه دانش می تواند از خود قلب بیرون بیاید در حالی که از آن محروم است؟" بدانید که این یکی از شگفتی های اسرار قلب است. پرداختن به آن در علم دین عملی جایز نیست.

آنچه می توان به آن اشاره کرد این است که ماهیت واقعی چیزها در لوح محفوظ (*«لوه محفوظ»*) و در واقع در دل فرشتگانی که [به حقیقت الهی] نزدیک می شوند، نوشته شده است. زیرا همانطور که یک معمار نقشه هایی را برای ساخت و ساز بر روی کاغذ سفید ترسیم می کند و سپس آنها را مطابق با طرح یا کهن الگو به واقعیت می رساند. بدین ترتیب، خالق آسمانها و زمین، کهن الگویی از جهان را از ابتدا تا انتها بر لوح حفظ شده نوشت و سپس آن را مطابق با کهن الگو به واقعیت رساند. از جهانی که در تصویر کهن الگو به واقعیت آورده شده است، تصویر دیگری به حواس بیرونی و تخیل نگهدارنده منتقل می شود. زیرا هر به آسمان و زمین نگاه کند و سپس چشمان خود را ببندد، در خیال خود تصویر آسمان و زمین را می بیند تا گویی به آنها نگاه می کند. و اگر آسمان و زمین نابود می شدند و خود او زنده می ماند، در درون خود تصویر آسمان و زمین را می یافت که گویی آنها را می بیند و به آنها نگاه می کند. سپس از تخیل او، اثری به قلب منتقل می شود، به طوری که در آن بازنمایی می شود، ماهیت واقعی چیزهایی که به حس و تخیل وارد شده است.

بازنمایی در قلب مربوط به جهانی است که در تخیل بازنمایی می شود، که به نوبه خود با جهانی که در خود وجود دارد، خارج از تخیل و قلب انسان مطابقت دارد. این جهان موجود مربوط به کهن الگوی موجود در لوح حفظ شده است. بنابراین، جهان دارای چهار درجه وجود است. در لوح محفوظ وجود دارد که قبل از وجود جسمانی آن است. دنباله آن وجود واقعی آن است که به نوبه خود وجود تخیلی آن را دنبال می کند - منظورم وجود تصویر آن در تخیل است. وجود تخیلی آن با وجود عقلانی آن دنبال می شود، منظورم وجود تصویر آن در قلب است. برخی از این رسته های هستی دارای خصلت معنوی و برخی از خصلت جسمانی هستند. از میان معنوی، برخی از نظر ترتیب وجود معنوی تر از دیگران هستند. این مهربانی است که از حکمت الهی ناشی می شود زیرا خداوند کره چشم شما را به گونه ای آفریده است که با وجود کوچک بودن، تصویر جهان و آسمان و زمین با تمام گستردگی آنها در درون آن به تصویر کشیده شده است. سپس از وجود در قلمرو احساس به وجود در تخیل و از آن به وجود در قلب ادامه می یابد. زیرا شما هرگز نمی توانید چیزی را درک کنید جز آنچه به شما رسیده است، و اگر او تصویری از کل جهان را در وجود شما قرار نمی داد، هیچ دانشی از آنچه جدا از خودتان است نداشتید. سبحان او که این عجایب را در دل و چشم ترتیب داده و سپس دل و چشم را از ادراک آنها کور کرده است، به طوری که قلب اکثر مخلوقات از خود و عجایب خود غافل شده است.

اکنون اجازه دهید به هدف مورد نظر برگردیم و بگوییم: "قابل تصور است که طبیعت واقعی جهان ممکن است در قلب، یک بار از حواس و یک بار از لوح حفظ شده بازنمایی شود، حتی همانطور که قابل تصور است که تصویر خورشید باید در چشم بازنمایی شود، یک بار از نگاه مستقیم به آن و یک بار از نگاه کردن به آبی که خورشید بر آن می تابد و بازتاب می یابد تصویر آن. بنابراین، هرگاه پرده بین قلب و لوح حفظ شده برداشته شود، قلب چیزهایی را که در آن است می بیند و معرفت از آن بیرون می آید، تا مجبور نباشد معرفت خود را از راه های حواس به دست آورد. این مانند فوران آب از اعماق زمین است. هر زمان که قلب با چیزهایی در تخیل ناشی از حواس مشغول می شود، این امر آن را از بررسی لوح

حفظ شده پنهان می کند، درست همانطور که وقتی آب در نهرها حفظ می شود، از این طریق از فوران از زمین جلوگیری می شود. یا همانطور که به آبی که تصویر خورشید را منعکس می کند نگاه می کند، به خود خورشید نگاه نمی کند.

بنابراین، قلب دو در دارد. دری به سوی سلطه غیب که لوح محفوظ و عالم فرشتگان است، باز می شود. در دیگر به سمت پنج حس بیرونی که دنیای مادی مرئی را در دست دارند، باز می شود. این کرهٔ مرئی نیز تا حدی به سلطه غیب شباهت دارد. اکنون این واقعیت که در قلب به روی کسب دانش از طریق حواس باز می شود، چیزی است که شما درک می کنید. اما در مورد درهای آن که به سوی سلطه غیب و بررسی لوح حفظ شده باز می شود، شما از طریق تعمق در شگفتی رویاها و مشاهده قلب در خواب از آنچه در آینده یا در گذشته بوده است، بدون هیچ گونه اکتسابی از سوی حواس، دانش خاصی دارید.

با این حال، این در فقط به روی کسی باز می شود که خود را منحصرا وقف یاد خدا می کند. رسول خدا حضرت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فرموده است: «مردان تک فکری پیشگام شده اند». از او پرسیدند: آنها چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که به یاد خدا شیفته این عبادت خود هستند، بار گناهان خود را از خود برداشته اند، و بدون بار به روز قیامت می رسند. سپس آنها را با نقل قول خدا توصیف کرد: «آنگاه با روی خود به سوی آنها نزدیک خواهم شد. آیا به آنچه کسی می داند فکر می کنی که چه چیزی را می خواهم به او که روی خود را به سوی او معطوف می کنم، عطا کنم؟» سپس فرمود: «اولین چیزی که به آنها می دهم این است که چیزی از نور خود را در دلهایشان می افکنم؛ و آنها از من بشارت می دهند، همان گونه که من به آنها بشارت می دهم!» (این روایت در مجموعه های حدیثی صحیح مسلم، حکیم، بیهقی و طبرانی به نقل از صحابی نبوی ابوهریره نقل شده است).

ورودی این خبرها در داخلی است. پس تفاوت بین علم پیامبران و اولیاء و دانشمندان و فیلسوفان نهفته است: علم اولی از درون قلب از دری می آید که به سوی سلطه غیب گشوده می شود، در حالی که علم فیلسوفان از درهای حواس می آید که به روی عالم مادی باز می شود. شگفتی های عالم قلب و تزلزل آن بین عالم مرئی و نامرئی را نمی توان به طور کامل در علم دین عملی مورد بررسی قرار داد. اما این مثالی است که تفاوت در محل ورود دو نوع دانش را به شما می آموزد.

مثال دوم به شما امکان می دهد تفاوت بین این دو نوع کار را بدانید. منظورم کار دانشمندان و قدیسان است. فرهیخته ها برای کسب خود دانش و جمع آوری آن در قلب کار می کنند، اما اولیاء صوفیان فقط تا پایان صیقل دادن، تمیز کردن، روشن کردن و تجهیز قلب تلاش می کنند. نقل شده است که زمانی چینی ها و یونانیان بیزانس در برابر یک پادشاه خاص در مورد زیبایی ساخت خود در هنر و نقاشی با یکدیگر رقابت می کردند. بنابراین پادشاه تصمیم گرفت رواق ای را به آنها بدهد تا چینی ها یک طرف آن و یونانیان بیزانس طرف دیگر را تزئین کنند و بگذارند پرده ای بین آنها آویزان شود تا هر گروه نتواند به دیگری نگاه کند. بیزانسی ها رنگ های زیبای متعددی را با خود آوردند، اما چینی ها بدون هیچ رنگی وارد شدند و شروع به صیقل دادن پهلوی خود و تجهیز آن کردند. وقتی بیزانسی ها به پایان رسیدند، چینی ها ادعا کردند که آنها نیز تمام شده اند. پادشاه از اظهارات آنها و نحوه اتمام و تزئین آنها بدون هیچ رنگی شگفت زده شد. بنابراین از آنها پرسیدند: "چگونه کار را بدون هیچ رنگی تمام کردید؟" آنها گفتند: «شما هیچ کاری به این کار ندارید. فقط حجاب را بردارید.» بنابراین، بلند شد و در آن سوی دیگر، شگفتی های مهارت بیزانس با روشنایی بیشتر و درخشش خیره کننده درخشید، زیرا طرف دیگر به دلیل تجهیز بسیار شبیه آینه صیقلی شده بود. بنابراین، زیبایی طرف آنها با وضوح اضافه شده آن که به طرز درخشانی زیبایی طرف مقابل را منعکس می کرد، افزایش یافت. مراقبت مقدسین (یا گنوسی ها) در پاکسازی، صیقل دادن، تطهیر و روشن کردن قلب تا زمانی که ماهیت واقعی واقعیت به وضوح در آن با نهایت روشنایی می درخشد، مانند کار چینی ها است. توجه دانشمندان و فیلسوفان به کسب و آراستگی دانش و بازنمایی این زینت در قلب مانند کار بیزانسی ها است.

اما هر چه که باشد، قلب مؤمن هرگز نمی میرد، و دانش او در هنگام مرگ پاک نمی شود و وضوح آن تیره نمی شود. حسن در این مورد اشاره کرده است: «خاک کرسی ایمان را نمی خورد». این دانش وسیله ای برای دسترسی است که انسان را به خدا نزدیک می کند. اما آنچه قلب از خود علم به دست آورده است، یا آنچه را که از طهارت و ظرفیت دریافت دانشی که بر قلب می نویسد، به دست آورده است، نمی تواند از دانش بیشتری صرف نظر کند. هیچ سعادتی برای هیچ به غیر از یادگیری دانش عرفانی وجود ندارد و برخی از درجات خوشبختی از دیگران شریف تر است، همانطور که بدون پول ثروت وجود ندارد. و هر درهم داشته باشد ، ثروتمند است، و هر که انبارها پر کند، ثروتمند است. تفاوت بین

درجات سعادت [ابدی] متناسب با تفاوت آنها در علم عرفانی و ایمان است، همانطور که تفاوت بین درجات ثروت مردان متناسب با کمبود و فراوانی پول آنهاست.

در این مرحله، بخش اول این رساله که به تبیین هدف واقعی زندگی انسان و دستیابی به سعادت ابدی و موفقیت بی پایان می پردازد، به پایان می رسد. اکنون بخش دوم این رساله آغاز می شود.

بخش دوم: تبیین راه رسیدن به هدف واقعی زندگی بشر و دستیابی به سعادت ابدی و پیروزی بی پایان

گزیده هایی از کتاب های بزرگ غزالی که در بخش اول این رساله ارائه شده است، راه های رسیدن به هدف واقعی زندگی و در پی آن سعادت ابدی و موفقیت های بی پایان را نیز تبیین می کند. بخش سوم این رساله کتاب های مختلفی را فهرست می کند که در این راستا بسیار مفید هستند - تقریبا همه آنها توسط غزالی نوشته شده اند - که مطالعه آنها درک و راهنمایی عظیمی از راه درست ارائه می دهد. در این بخش دوم این رساله روایتی نبوی و روایت یک عرفان بزرگ ارائه می شود تا راهی را که به تحقق هدف واقعی زندگی و دستیابی به سعادت ابدی و موفقیت بی پایان منتهی می شود، تبیین کند. روایت نبوی موانع این راه بزرگ معنوی را تبیین می کند و سنت نحوه رسیدن به هدف نهایی را تبیین می کند. غزالی در آخرین کتاب خود «*منهاج العابدین الا جنت رب العالمین*» یا «بهترین راه برای پروردگاران خدا که آنها را به بهشت پروردگار همه اقوام و موجودات هدایت می کند» و در باب خودنمایی و خودنمایی در جلد سوم خلاصه حکمت خود «*احیا العلوم الدین*» یا «احیای معرفت راه الهی» چنین اشاره می کند: [11]:

عبدالله بن مبارک (رحمه الله) از خالد بن معدان (رحمه الله) نقل کرده است که از معاذ بن جبل (رضی الله عنه) از معاذ بن جبل (رضی الله عنه) درخواست کرد تا حدیثی را برای او نقل کند که به دلیل سختی و شدت آن هر روز به یاد می آورد و تکرار می کرد. معاذ رضی الله عنه موافقت کرد، اما مدت ها گریه کرد. سپس گفت:

«چقدر مشتاقانه آرزوی دیدار با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) را دارم!

یک بار با حضرت اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) بودم. او شتر سوار بود و مرا بلند کرد تا پشت سرش بنشینم. وقتی به جلو حرکت کردیم، پیامبر اکرم (ص) به آسمان نگاه کرد و فرمود: «الحمد لله خدایی که به بندان خود دستور می دهد که صلاح می داند». سپس رو به من کرد و فرمود: «من چیزی به تو می گویم، اگر آن را به خاطر بسپاری، به تو سودی می رساند، اما اگر آن را فراموش کنی، در برابر خداوند متعال حجمی نخواهی داشت.

معاذ! خداوند متعال قبل از آفرینش آسمانها، هفت فرشته را آفرید، یکی برای هر آسمان و یک فرشته را به عنوان نگهبان در هر دروازه از آسمان بر حسب ابعاد دروازه. هنگامی که دو فرشته «*کرمان کتیبین*» (دو فرشته که بر دو شانه هر انسانی قرار دارند و همه اعمال نیک یا بد را ثبت می کنند) با اعمال بندگان برمی خیزند؛ در آنها نوری مانند نور خورشید است. هنگامی که به بهشت اول می رسند، فرشته ای که در آنجا نگهبان ایستاده است، از «*کرمان کتیبین*» می خواهد که عمل را به روی بنده بکوبد. فرشته می گوید: من فرشته غیبت هستم. پروردگارا، خدا به من امر کرده است که اجازه ندهم عمل غیبت کننده بالا برود.

"*کیرامان کاتیبین*" دوباره با برخی از اعمال دیگر خدمتکار که مانند آفتاب می درخشد، به آسمان دوم صعود می کند. فرشته آنها را در آنجا متوقف می کند و از آنها می خواهد که عمل را به صورت بنده بکوبند، زیرا قصد او از این عمل کسب منابع دنیوی بود. خدای من به من دستور داده است که به عمل کسی که برای کسی غیر از خدا کار کرده است اعتراف نکنم. سپس فرشتگان او را تا عصر نفرین می کنند (کلمه عربی «*لعنا*» به معنای دعا از خدا برای جلوگیری از رحمت خود از بنده) تا شام.

سپس فرشتگان با اعمال دیگری از بنده مانند صدقه و روزه و سایر اعمال صالح که آن را بسیار نیک و ارزشمند می دانند، برمی خیزند. اما هنگامی که آنها به آسمان سوم می رسند، فرشته نگهبان آنها را متوقف می کند و از آنها می خواهد که اعمال را به صورت عمل کننده بکوبند. فرشته [نگهبان] می گوید که او فرشته "غرور" است. پروردگارش به او دستور داده است که اعمال را بالا نبرد، چنانکه انجام دهنده می خواست از طریق اعمال برتری خود را بر دیگران نشان دهد.

«*کیرامان کتیبین*» باز هم با کارهای [نیک] دیگر این بنده [خدا] برمی خیزد که مانند ستارگان می درخشند. از جمله این موارد می توان به اعمال زیبایی مانند نماز، حج، *تسبیح*، روزه و غیره اشاره کرد. هنگامی که آنها به آسمان چهارم می رسند، فرشته نگهبان آنها را متوقف می کند و از آنها می خواهد که اعمال را به صورت انجام دهنده بکوبند. فرشته به آنها می گوید: من فرشته «پرهیزکاری» هستم و پروردگارم به من دستور داده است که نگذارم اعمال [به سوی خدا] بالاتر برود، همانطور که عمل کننده اعمال خود را با پرهیزکاری جعل کرده است.

سپس فرشتگان دیگر اعمال صالح او را مانند عروس زینت می دهند که شامل حج و تلاش در راه خدا و غیره است که مانند خورشید می درخشد. آنها را به آسمان پنجم می برند. فرشته نگهبان [در دروازه های آسمان پنجم] جلوی آنها را می گیرد و می گوید: من فرشته حسادت هستم. انجام دهنده به کسانی که خداوند با رحمت خود به آنها نعمت های خود را عطا کرده است، حسادت می کند. مرد از اعطای سخاوتمندانه خدا [به همنوعانش] راضی نیست. پروردگارم به من دستور داده است که نگذارم اعمالش بالاتر برود.

سپس فرشتگان با اعمال او مانند وضو، تطهیر کامل، نماز، روزه، حج و غیره به آسمان ششم می روند. فرشته نگهبانی که در آنجا مستقر شده است، جلوی آنها را می گیرد و می گوید: من فرشته "رحمت" هستم. اعمالش را به صورتش بکوبید که هرگز به کسی رحم نکرده است. او از دیدن دیگران در دردسر و بدبختی خوشحال بود. پروردگارم به من امر فرموده است که نگذارم اعمال او بالا برود.

پس از آن، «*کیرامان کتیبین*» با برخی دیگر از اعمال این شخص از جمله صدقه، نماز، روزه، جهاد در راه خدا، *تقوا* و غیره به آسمان هفتم صعود می کند. این اعمال صداهای بلندی مانند رعد و برق، گیره و رعد و برق می دهد. فرشته آسمان هفتم می گوید: من فرشته "شهرت و خودنمایی" هستم. این مرد قصد داشته است از طریق اعمال خود در جمع و محافل *علمای* و مردان مقام و آبرو شهرت کسب کند. پروردگارم به من امر کرده است که نگذارم اعمال این مرد بالاتر برود.

بنابراین، عملی که صرفا برای خداوند متعال انجام نشده است، «*ریا*» است و او چنین اعمالی را نمی پذیرد. سپس فرشتگان با اعمال نیک او مانند نماز، روزه «*زکات*»، «*حج*»، *عمره*، شخصیت دوستانه، سکوت، ذکر خدا و غیره برمی خیزند. فرشتگان آسمان هفتم آنها را همراهی می کنند تا آنها را ببینند تا به صحن الهی برسند، جایی که همه پرده ها برداشته می شوند و در حضور خدا شهادت می دهند که اعمال این بنده منحصرا به خاطر خدا است.

در این لحظه خداوند متعال خواهد فرماید: شما فرشتگان مراقب اعمال آن بندگان هستید، اما من مراقب قلب آنها هستم. من می دانم که او با این اعمال قصد نداشت خشنودی من را بطلبد و آنها را منحصرا به خاطر من انجام نداد. من می دانم که او واقعا از اعمالش چه می خواست. «*لانا*» من (محرومیت از رحمت من) بر او باشد که شما و مردم را فریب داد. با این حال، او نمی توانست مرا فریب دهد، زیرا من به خوبی می دانم که درونی ترین فرورفتگی های قلبها پنهان شده است. هیچ نمی تواند از من پنهان بماند و از چنگال من بگریزد، با این حال، ممکن است سخت تلاش کند تا از من دور شود. من از آنچه در گذشته اتفاق افتاده است و آنچه در آینده اتفاق خواهد افتاد آگاهی کامل دارم. دانش من شامل همه کسانی است که از دنیا رفته اند و کسانی که هنوز نیامده اند. من کاملا از تمام اسرار با جزئیات کامل آنها آگاه هستم. هیچ نمي تواند با اعمالش مرا فریب دهد. بنده من ممکن است نادانان را فریب دهد، اما نمی تواند مرا فریب دهد، زیرا من دانای غیب هستم. بنابراین، من «*لانا*» (محرومیت از رحمت) خود را بر او می فرستم. هفت فرشته [نگهبان] و سه هزار فرشته، همگی «*لعن*» خود را بر او می فرستند. آنگاه اصحاب آسمانها می گویند لعنت آنها بر او است و لعنتی کسانی که چنین فریبکاری را لعنت می کنند.

معاذ رضی الله عنه پس از شنیدن همه این جزئیات، اشک ریخت و گفت: ای رسول خدا! چگونه از شر این مصیبت خلاص شویم؟ پیامبر گرامی (ص) فرمودند: ای معاذ! با ایمان و اعتقاد کامل از پیامبر خود اطاعت کن. معاذ رضی الله عنه فرمود: تو رسول خدا هستی و من معاذ بن جبل هستم. چگونه می توانم نجات را بدست آورم؟ پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای معاذ! و اگر اعمالتان درست نبود، زبان خود را از بدی گفتن و رسوا کردن دیگران به ویژه برادرانت و برادرانت حفظ کن.*حفاز* (کسانی که تمام قرآن کریم را از قلب سپردند). در امور برادران و اشخاص خود دخالت نکنید. اجازه دهید خود شیطانی خود را (*نفس*)، از بی احترامی به دیگران خودداری کنید. خود را با بدگویی به برادران مسلمان خود ستایش نکنید! هرگز به این فکر نکنید که برتری خود را با تحقیر دیگران تثبیت کنید. برای کسب شهرت به خودنمایی متوسل نشوید. آنقدر به امور دنیا مشغول نشوید که از امور آخرت غافل شوید. اگر کسی با شما نشسته است، مخفیانه با شخص سوم صحبت نکنید. برتری خود را در میان مردم به دیگران بیان نکنید تا اعمال شما در دنیا و آخرت تباه شود. در مجالس خود از صحبت در مورد موضوعات بی شرمانه (ابتذال) و هرزگی خودداری کنید، مبادا مردم به دلیل رفتار نادرست شما از شما دوری کنند. با زبان خود به شرافت دیگران آسیب نرسانید تا مبادا سگ های جهنم شما را تکه تکه کنند. خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

وَٱلنَّٰشِطَٰتِ نَشۡطٗا ٢

و هنگامی که گوشت استخوان ها را پاره کنند.» (قرآن، سوره 79، آیه 2)

سپس گفتم: ای رسول خدا! چه کسی توانایی عمل به همه این احکام را دارد؟ پیامبر اکرم (ص) فرمودند: عمل برای آن بنده ای که خداوند برایش آسایش فراهم می کند، آسان است. از دیگران آنچه را که برای خودتان دوست ندارید دوست ندارید. [اعمال به این طریق ممکن است نجات شما را به ارمغان بیاورد]." (حافظ عراقی این کار را انجام داده است احیاء حدیث کلیه *احادیث* موجود در «*احیاء* علم الدین» غزالی و ارجاع منبع این سنت نبوی را «*کتاب الزهد لی ابن المبارک*» یا «کتاب پرهیز از شهوات ابن مبارک» و «*ابن الجوزی فی الموذوات*») خوانده اند.

خالد بن معدان رحمه الله می گوید که معاذ به اندازه ای که این حدیث را می خواند، قرآن کریم را نمی خواند . او بارها در مجالس خود از این حدیث سخن می گفت .

دل ها از ترس و خفگی می لرزند و ذهن ها از فکر کردن به هشدارها و خطرات بزرگ آشکار شده در این حدیث آشفته می شوند . بنابراین، لازم است که از خدا پناه بگیرید و خود را در دروازه او بخوابانید، در تمام روزها و شب ها گریه کنید و در کمال فروتنی و تسلیم باشید. شما جز رحمت خدا از این عذاب در امان نیستید! شما نمی توانید بدون نگاه دلسوزانه خدا به شما از این دریا عبور کنید. لازم است که از خواب غفلت برخیزید و هدف و هدف زندگی را درک کنید و در این دره وحشتناک مبارزه ای شجاعانه علیه نفس به راه بیندازید تا در آخرت به رستگاری دست یابید و با کسانی که محکوم به هلاکت و هلاکت هستند نروید. اما یاری جز از جانب خدا نیست و او مهربان است.

اکنون در اینجا روایت مهمی ارائه می شود که نحوه دستیابی به هدف زندگی را توضیح می دهد. غزالی این روایت را در کتاب «*ایوحل ولد*» یا «پسر عزیزم» که در مجموعه سه جلدی کتاب های کوتاه «*مجمع رسا امام* غزالی» یا «مجموعه کتاب های کوتاه امام غزالی» وجود دارد، به شرح زیر ذکر می کند:

گفته شده است که در میان شاگردان و مریدان (شاگردانی که به دنبال کمال و روشنگری معنوی از طریق تطهیر نفس خود از هر شهوت و تمایلات شیطانی تحت هدایت یک مرشد معنوی هستند که به نوبه خود از طریق تربیت و هدایت به این تطهیر نفس و مقام والای نزد خداوند به طور کامل دست یافته است. و نزدیکی به یک مرشد معنوی دیگر) شیخ شقیق بلخی (رحمه الله) شاگرد و شاگرد به نام حاتم ایسم بود که بعدها با تربیت معنوی و هدایت شیخ شقیق به استاد معنوی بزرگی تبدیل شد. روزی شیخ شقیق بلخی رحمه الله به وی گفت:

«ای حاتم! چه مدت است که در جمع من بوده ام (نزدیکی معنوی) و به آنچه می گویم (تدریس) گوش می دهم؟"

شیخ حاتم ایسم (رحمه الله) فرمود: سی و سه سال!

شیخ شقیق بلخی پرسید:

"در آن دوره زمانی [طولانی] چه سودی از من گرفته اید؟"

شیخ حاتم ایسم (رحمه الله) در پاسخ گفت:

[من] هشت منفعت [از شما] به دست آورده ام.»

شیخ شقیق بلخی (رحمه الله) در پاسخ گفت:

"*Inna Lillahi* و *Inna Ilaeyhe Raji'oon*."

«ما از آن خداستیم و به سوی اوست باز می گردیم.»

شیخ شقیق بلخی (رحمه الله) فرمودند:

«ای حاتم! من تمام عمرم را صرف تدریس و آموزش کرده ام و شما به تازگی هشت مزیت از من به دست آورده اید؟

شیخ حاتم ایسم (رحمه الله) فرمودند:

«ای معلم من! اگر از من حقیقت بخواهید، حقیقت همان چیزی است که به شما گفتم. من دیگر به [منفعت] نیاز ندارم و این فواید دانش کاملا کافی است؛ زیرا مطمئن هستم که از طریق این هشت فایده در زندگی و آخرت به رستگاری و موفقیت، دست خواهم یافت.»

شیخ شقیق بلخی رحمه الله از او پرسید:

"بسیار خوب! به من بگویید ، آن هشت مزیت چیست؟

فواید روایت حاتم بن یسم

«ای معلم من! **اولین فایده** این است که به مردم این دنیا نگاه کردم و دیدم که هر کسی معشوق دارد. اما این محبوبان مردم از جمله ای هستند که برخی از آنها (یعنی معشوقان) با آنها هستند تا بیماری آنها که باعث مرگ می شود، برخی تا مرگ با آنها هستند، برخی تا زمان مرگ با آنها هستند، برخی با آنها هستند تا به قبر خود برسند، و پس از دفن همه عزیزان از آنجا باز می گردند. هیچ یک از معشوقشان با آنها به قبر نمی رود تا در آنجا با آنها زندگی کند و همراهی آنها را فراهم کند. در این مورد فکر کردم و با خود گفتم که تنها آن معشوق خوب است که با آنها در قبر می رود و با معشوق خود زندگی می کند، همراهی می کند، قبر را روشن می کند، در روز قیامت و مقصدهای آن شریک خواهد بود. دیدم که تنها معشوق که این صفات [نیک] را دارد، اعمال نیک (پرهیزکارانه) من است. پس از این [عزم و آگاهی]، کارهای نیکی خود را معشوق خود قرار دادم تا با من در قبرم برود، مرا همراهی کند، شمعی روشن در قبرم شود، در همه مراحل زندگی آخرت شریک من باشد و هرگز از من جدا نشود.»

شیخ شقیق بلخی (رحمه الله) می گوید:

«آفرین ای حاتم! شما چیز بسیار خوبی گفته اید. حالا مزیت دوم را روایت کنید.»

«ای معلم من! **فایده دوم** این است که نگاهی به مردم جهان انداختم و دیدم که همه به دنبال لذت ها و آرزوهای *نفس* هستند و مطیع امیال نفس پایین تر هستند. با دیدن آن، در مورد آیه شریف زیر تعمق کردم:

وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِۦ وَنَهَى ٱلنَّفْسَ عَنِ ٱلْهَوَىٰ ﴿٤٠﴾
فَإِنَّ ٱلْجَنَّةَ هِىَ ٱلْمَأْوَىٰ ﴿٤١﴾

«اما کسی که از حضور پروردگار خود بترسد و نفس خود را از شهوات بازداشت، بهشت جایگاه استراحت خواهد بود.» (سوره البقر، سوره 79، آیه 40-41)

من این یقین را ایجاد کردم که قرآن حکیم صحیح است و کتاب خدا حق است. سپس جبهه ای علیه *نفس* خود برپا کردم و مصمم شدم که با آن مخالفت کنم. من آن را به گونه ای شکل دادم که هیچ یک از خواسته هایش را برآورده نکردم تا اینکه در پرستش خداوند متعال آرامش پیدا کرد.

شیخ شقیق بلخی (رحمه الله) در پاسخ گفت:

"باشد که خداوند، متعال، برکات خود را در اعمال نیک شما فراهم کند. حالا سومین فایده را روایت کنید.»

«ای معلم من! **سومین فایده** این است که وقتی به مردم نگاه کردم، دیدم که هر انسانی با زحمت و زحمت فراوان مشغول انباشت دارایی ها (پول، ثروت، اموال) این عالم فانی است و بسیار خوشحال است که اموال و دارایی های مادی فراوانی دارد. اما وقتی در آیه مقدس زیر از قرآن پرفیض تأمل کردم:

مَا عِندَكُمْ يَنفَدُ ۖ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٍ ۗ

"هر آنچه با شماست به پایان می رسد، در حالی که هر آنچه نزد خدا است جاودانه است." (قرآن، سوره 16، آیه 96)

سپس هر چه در جهان جمع کردم، همه آن را در راه خدا انفاق کردم و آن را بین بینوایان و گدایان تقسیم کردم، تا آن (اموال مادی که در راه خدا تقسیم کردم) به عنوان امانت من نزد خداوند متعال سپرده شود و منبع خیر و فدیه عظیم شود. رستگاری) در آخرت است.»

شیخ شقیق بلخی (رحمه الله) می گوید:

«ای حاتم! خداوند به شما پاداش خود را بدهد! شما چیز بسیار خوبی گفتید و کار بسیار خوبی انجام دادید. حالا مزیت چهارم را روایت کنید.»

«ای معلم من! **فایده چهارم** این است که من به مردم جهان نگاه کردم و دیدم که برخی از آنها فکر می کنند که عظمت و افتخار متعلق به ملت یا قبیله (گروه) بزرگ و قدرتمند است، به همین دلیل به قبیله خود (ملت یا گروه) ابراز غرور می کنند. برخی از آنها به گونه ای هستند که فکر می کنند عظمت از طریق ثروت و اموال و خانواده و خویشاوندان به دست می آید و به همین دلیل است که مردم به مال و فرزندان خود افتخار می کنند. برخی از آنها به گونه ای هستند که فکر می کنند عظمت و شرافت آنها در نشان دادن خشم و ضرب و شتم و کشتن و قتل و غارت است و به این افتخار خود را ابراز می کنند. برخی از آنها به گونه ای هستند که فکر می کنند عظمت آنها در اسراف است، به همین دلیل اسراف خود را مایه افتخار می دانند و به آن افتخار می کنند. اما من در مورد این آیه تعمق کردم که در آن خداوند متعال می فرماید:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ ٱللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ ۚ

«بی گمان بزرگوارترین شما نزد خدا کسی است که از او پرهیزتر است!» (سوره 49، آیه 13)

بنابراین این صحیح و حقیقت است و اندیشه مخلوقات حدس های نادرست و غلط است. به همین دلیل تقوا را پذیرفتم تا نزد خداوند متعال به عنوان بالاترین مقام شمرده شوم.

شیخ شقیق بلخی (رحمه الله) می گوید:

«ای حاتم! خداوند از شما راضی باشد. شما چیز بسیار خوبی گفته اید. اکنون فایده پنجم را روایت کنید.»

«ای معلم من! **فایده پنجم** این است که به افرادی نگاه کردم که از یکدیگر شکایت می کردند. معلوم شد که آنها همه این کارها را به دلیل حسادت و حسادت و دشمنی انجام می دادند و علت اصلی آن عظمت و عظمت و دارایی و ثروت و علم است. در مورد آیه زیر از قرآن کریم تأمل کردم که در آن آمده است:

نَحۡنُ قَسَمۡنَا بَيۡنَهُم مَّعِيشَتَهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۚ

ما *روزی آنها را در زندگی دنیا بین آنها تقسیم می کنیم.* (قرآن، سوره 43، آیه 32)

سپس فکر کردم که خداوند مبارک و متعال از ابتدا اموال و مراتب را تعیین کرده است و هیچ در این امر کنترلی ندارد. بنابراین، من با کسی رقابت و حسادت نداشتم و با تقسیم نعمت های خداوند و سرنوشت [مقتضی او] موافق بودم و با تمام جهان کنار آمدم.

شیخ شقیق بلخی (رحمه الله) می گوید:

«ای حاتم! شما حقیقت را می گویید و کار درست را انجام می دهید. اکنون ششمین مزیت را روایت کنید.»

«ای معلم من! **ششمین فایده** این است که وقتی نگاهی به مردم انداختم، دیدم که هر فردی به دلایلی با شخص دیگری دشمنی دارد. سپس در مورد آیه زیر بحث کردم:

إِنَّ ٱلشَّيْطَٰنَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَٱتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ۚ

«بی گمان *شیطان* دشمن شماست، پس او را دشمن خود قرار دهید!» (قرآن، سوره 35، آیه 6)

پس از آن، این یقین را پیدا کردم که گفتار خدا حق است، نباید با کسی غیر از شیطان دشمنی داشته باشم . از آن زمان به بعد شیطان را دشمن خود می دانستم و از هیچ یک از دستورات او اطاعت نمی کردم. در عوض، من اطاعت [خدا] را توسعه دادم و از احکام خدای متعال پیروی کردم و فقط پرستش و بندگی او را پذیرفتم. راه صحیح، *صراط مستقیم* است که در آن کج و معوج نیست، چنانکه خداوند متعال خود فرموده است:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَٰبَنِىٓ ءَادَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا۟ ٱلشَّيْطَٰنَ ۖ إِنَّهُۥ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ

«آیا من از شما این وعده را نگرفتم که ای فرزندان آدم! هرگز از *شیطان* اطاعت نکن . او دشمن آشکار شماست؛ و تنها مرا بپرستید؛ زیرا این راه مستقیم است!» (قرآن، سوره 36، آیه 60)

شیخ شقیق بلخی (رحمه الله) فرمود: «ای حاتم! شما کار بسیار خوبی انجام دادید و چیز بسیار خوبی گفتید. اکنون فایده هفتم را روایت کنید.»

«ای معلم من! **فایده هفتم** این است که به مردم نگاه کردم و دیدم که هر فردی مشغول امرار معاش و جستجوی رزق و روزی است و درگیر تلاش شدید است. در این راستا، او حتی بین *حلال* و *حرام* تفاوتی قائل نمی شود ، بلکه با درآمدهای مشکوک و حرام ذلیل می شود . سپس در مورد آیه زیر بحث کردم:

وَمَا مِن دَآبَّةٍ فِي ٱلْأَرْضِ إِلَّا عَلَى ٱللَّهِ رِزْقُهَا

«و هیچ موجودی در زمین نیست که روزی او بر عهده خدا نباشد.» (قرآن، سوره 11، آیه 6)

سپس به این یقین رسیدم که قرآن حکیم حق و صحیح است و من نیز از آن موجودات زنده ای هستم که در زمین حضور دارند. بنابراین به پرستش خدا مشغول شدم و این یقین را پیدا کردم که او روزی مرا به ارمغان خواهد آورد؛ زیرا وعده داده است که روزی به من بدهد!»

شیخ شقیق بلخی (رحمه الله) می گوید:

"شما کار بسیار خوبی انجام دادید و چیز بسیار خوبی گفتید. حالا مزیت هشتم را روایت کنید.»

«ای معلم من! **هشتمین مزیت** این است که وقتی به مردم نگاه می کردم، متوجه شدم که اتکا [یا اعتماد] هر فرد به کسی یا چیزی است. برخی به اموال [مادی] خود اعتماد دارند [یا تکیه] می کنند، برخی به دیگران اعتماد می کنند. از این رو در این آیه مقدس تأمل کردم که در آن خداوند مبارک و متعال می فرماید:

وَمَن يَتَوَكَّلْ عَلَى ٱللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُۥٓ

«و برای هر که به خدا توکل کند، او کافی است.» (سوره 65، آیه 3)

"*و هوا حسبی و نعیمل وکیل*."

و او برای من کافی است و او بهترین یاور است.

[بنابراین، من در هر کاری به خدا توکل کامل کردم.]»

شیخ شقیق بلخی (رحمه الله) وقتی این فایده ها را شنید، گفت:

«ای حاتم! خداوند *توفیق* خود را به شما عطا فرماید . شما چیزهای بسیار خوبی گفته اید. من در *تورات*، *انجیل* (انجیل عیسی)، *زبور* (مزامیر) و در تمایز ستودنی بین حق و باطل (یعنی قرآن کریم) دیده ام که همه این کتاب ها این هشت فایده را ذکر کرده اند، یعنی هر چهار کتاب در تعالیم خود این هشت فایده را به ما بازگو کرده اند. هر به این [هشت اصل] عمل کند، مانند این است که گویی به هر چهار کتاب عمل کرده است.»

فواید پیمودن در مسیر رسیدن به هدف زندگی و سعادت ابدی

در این مرحله، روشن است که هدف واقعی زندگی دستیابی به عرفان (*"معاریفه"*) خداوند است که به نوبه خود منجر به شادی ابدی و موفقیت بی پایان می شود. حال این پرسش پیش می آید که تلاش سخت برای رسیدن به این هدف و پیماندن در مسیری که به شادی ابدی منتهی می شود چه فایده ای دارد؟ باز هم برای پاسخ به این پرسش مهم از آثار غزالی کمک خواهد گرفت. غزالی فواید تلاش برای رسیدن به هدف واقعی زندگی و دستیابی به سعادت ابدی را در پایان آخرین کتاب خود «*منهاج العابدین الا جنت رب* العالمین» یا «بهترین راه برای پروردگاران خدا که آنها را به بهشت پروردگار همه جهان ها و موجودات هدایت می کند» یا عنوان کوتاه «بهترین راه برای عبادت کنندگان خدا» خلاصه کرده است. او می نویسد [13].

باید بدانید که این راه [تحقق و دستیابی به هدف واقعی زندگی و سعادت ابدی] در عرض و طول آن، مانند مسیرهای دنیا نیست که با راه رفتن با قدرت یا ضعف طی شود. این یک سفر معنوی است که با قلب ها انجام می شود. با کمک خرد و تفکر، باور و بینش تکمیل می شود. اساس آن نور آسمانی و نگاه الهی است. اگر آنها بر کسی بیفتند، اسرار دو جهان به وضوح برای او آشکار می شود.

گاهی اوقات نور حتی پس از صد سال جستجوی آن در دسترس نیست، زیرا در حین جستجوی آن اشتباهات و کاستی های زیادی مرتکب می شود. گاهی این نور در پنجاه سال و گاهی در ده سال به دست می آید. برخی از افراد خوش شانس آن را در یک روز به جای فقط در یک ساعت با کمک خدا که صاحب نور است، به دست می آورند. با این همه به بنده خدا دستور داده شده است که در این راه تلاش کند و باید از این فرمان اطاعت کند. نتیجه نهایی به سرنوشت و سرنوشت بستگی دارد. شما باید در قلب خود اعتقاد راسخ داشته باشید که خدا عادل است، او هر چه بخواهد و هر چه بخواهد انجام می دهد.

ممکن است بگویید که این کار بسیار دشواری است و بنده خدا به چیزهای زیادی نیاز دارد. هدف از این همه کار و سخت کوشی چه خواهد بود؟ من موافقم که کاملا درست است که این مسیر خطرات وحشتناکی دارد. به همین دلیل است که خداوند در قرآن کریم فرموده است:

إِنَّا عَرَضْنَا ٱلْأَمَانَةَ عَلَى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَٱلْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَن يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا ٱلْإِنسَٰنُ ۖ إِنَّهُۥ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿٧٢﴾

ما امانت را به آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، اما آنها از تحمل آن طفره رفتند و از آن ترسیدند و انسان آن را پذیرفت. مطمئنا او ثابت کرده است که یک ستمگر و احمق است.» (قرآن، سوره 33، آیه 72)

پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز در حدیثی فرموده است :

لَوْ تَعْلَمُونَ ما أعلم لبكيتم كثيراً ولضحكتم قليلاً

«اگر آنچه را که من می دانم بدانی، بسیار گریه می کنی و کم می خندی.»

ابوبکر صدیق رضی الله عنه می گفت:

"من دوست دارم که باید تیغه ای از علف باشم که حیوانی می خورد."

این به دلیل ترس از عذاب [الهی] بود که این را گفت. از عمر رضی الله عنه نقل شده است که شنیده است کسی این آیه از قرآن کریم را می خواند:

هَلْ أَتَىٰ عَلَى ٱلْإِنسَٰنِ حِينٌ مِّنَ ٱلدَّهْرِ لَمْ يَكُن شَيْـًٔا مَّذْكُورًا ﴿١﴾

«زمانی بر انسان گذشت که در آن چیزی شایسته ذکر نبود.» (قرآن، سوره 76، آیه 1)

عمر رضی الله عنه با شنیدن این سخن گفت:

«ای کاش زندگی در آن شرایط کامل می شد!»

[او این را از ترس خدا گفت]. ابوعبیده بن جراح (یکی دیگر از صحابه بزرگ نبوی رضی الله عنه) می گفت:

"من دوست دارم که در خانه ام قوچ باشم. گوشت من پخش می شد و سوپ من خورده می شد و من اصلا به دنیا نیامده بودم.»

او رضی الله عنه نیز فرمود:

من به کسانی که [حتی] به دنیا نیامده اند حسادت می کنم."

شما فکر می کنید که این کار بسیار دشواری است. در واقع، دشوارتر و خطرناک تر از آن چیزی است که تصور می کنید. به هر حال، این وظیفه در معرفت خداوند در همان ابتدای خلقت مقرر شده بود و آن دانای بزرگ است که این برنامه و رویه را صادر کرده است.

بنابراین، بنده خدا چاره ای جز تلاش در خدمت و پرستش خدا ندارد. او باید به خدا توکل کند و همیشه در حضور او مطیع و فروتن باشد، تا به او رحم کند و او را از شکست و هلاکتی نجات دهد.

من عمیقا در این موضوع تأمل کردم که وقتی بنده ای به عبادت و خدمت به خدا روی می آورد و در تمام عمر خود به این راه ادامه می دهد، خداوند متعال حدود چهل نوع نعمت به او عطا می کند. بیست نفر در دنیا و بیست نفر در آخرت. این [نعمت های الهی برای گام در رفتن به راه عرفان خدا] به شرح زیر است:

اول: خدای متعال خود انسان را ستایش می کند. شما به راحتی می توانید عدالت مردی را که موضوع ستایش خدا است تصور کنید.

دوم: خداوند متعال او را شکر می کند و او را بلند می کند. حالا فکر کنید که هدف ستایش و ستایش خدا بودن چه منبع بزرگی برای افتخار و منفعت است!

سوم: خدای متعال او را دوست دارد. چه موهبت و افتخار بزرگی است که یک انسان محبوب خدا باشد!

چهارم: خداوند متعال مسئولیت حل همه مشکلات و مشکلات خود را بر عهده می گیرد.

پنجم: خداوند متعال ترتیبی می دهد که رزق و روزی او بدون هیچ کاری به او برسد و اضطراب او را جستجو کند.

ششم: خداوند متعال یاور و محافظ او در برابر هر دشمن و دشمنی می شود.

هفتم: خداوند متعال قلب انسان را خشنود و راضی نگه می دارد.

هشتم: خداوند چنان عزت و مرتبی به او عطا می کند که از رسوایی خدمت به دنیا و مردم جهان نجات می یابد. علاوه بر این، او دوست ندارد حتی حاکمان و بزرگان جهان به او خدمت کنند.

نهم: خداوند او را بزرگوار و شجاع می کند. او نه به کثافت و آلودگی جهان و نه مردم آن آلوده می شود و به رفتار و اعمال منفی و بیهوده آنها توجه نمی کند، همانطور که مردان عاقل از اعمال احمقانه کودکان و مردان و زنان چشم پوشی می کنند.

دهم: خداوند متعال رضایت دل را به او عطا می کند. او با سطح بسیار بالایی از عزت نفس [و وقار ناشی از آن] در جهان باقی می ماند. بزرگواری او تحت تأثیر تصادف یا محرومیت او از هیچ چیز قرار نمی گیرد.

یازدهم: خداوند متعال به او نور قلب عطا می کند تا به وسیله آن به اسرار امور دسترسی پیدا کند که دیگران با وجود تلاش و سخت کوشی به آن دسترسی ندارند.

دوازدهم: خداوند به او دوراندیشی و جاه طلبی عطا می کند. او به هیچ وجه از فراز و نشیب های زمانه آزرده نمی شود، نه از بدرفتاری و بدرفتاری مردم و نه از نقشه های شیطانی آنها منزجر نیست.

سیزدهم: خداوند متعال در دل دیگران ترس و ترس از او را برقرار می کند. همه مردان خوب و بد به او احترام می گذارند و مستبدان آن زمان از او می ترسند.

چهاردهم: خدا محبت خود را در دل مردم ایجاد می کند. خداوند در قرآن کریم می فرماید:

سَيَجْعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحْمَٰنُ وُدًّا

«خداوند رحمان (در زمین و در دل های جهانیان) برای آنها محبت قرار می دهد!» (قرآن، سوره 19، آیه 96)

پانزدهم: برکت در تمام اموال او یعنی گفتار و اعمال، لباس و خانه اش ایجاد می شود. مردم زمینی را که او روی آن راه می رود یا جایی که یک روز یا بیشتر در آن می ماند چیزی بسیار مقدس می دانند.

شانزدهم: تمام خشکی و دریاها و اقیانوس های جهان مطیع و مطیع او می شوند. اگر بخواهد روی آب یا فضا راه برود، می تواند این کار را انجام دهد. او این ظرفیت را دارد که تنها در یک ساعت کل کره زمین را بپوشاند.

هفدهم: همه حیوانات زنده، جانوران، پرندگان و غیره مطیع و مطیع او می شوند، حتی اگر حیوانات وحشی خطرناک یا حشرات و موجودات خزنده باشند. حیوانات وحشی او را دوست دارند و جانوران خطرناک او را لیس می زنند.

هجدهم: صاحب گنجینه های جهان می شود. هر جا دستش را بگذارد، گنج پیدا می کند و هر جا که پاهایش را می گذارد، آب از آنجا فوران می کند. به هر کجا که برگردد، روزی می یابد!

نوزدهم: خداوند او را چنان جایگاهی در دربار خود عطا می کند که مردم او را واسطه یا شفیع برای رفع نیازهای خود می گیرند.

بیستم: دعاهای او در دربار الهی پذیرفته می شود و آنچه را که برای آن دعا می کند به دست می آورد. و اگر برای كسي شفاعت کند شفاعت او پذیرفته می شود به همین ترتیب، اگر سوگند یاد کند، خداوند متعال سوگند خود را ثابت می کند. حتی کوه با اشاره او از پایه خود حرکت می کند. هرگاه آرزویی در دل او به وجود آید، خداوند آن را به انجام می رساند، بدون اینکه از طرف او بخواهد.

این بیست نعمت نمونه ای از برکات دنیوی، عزت و فیض [برای قدم گذاشتن در راه عرفان خداوند] است. بیست نعمت باقیمانده که در زیر ذکر شده است مربوط به آخرت است:

بیست و یکم: عذاب مرگ که پیامبران (صلی الله علیه و آله و سلم) نیز از آن پناه بردند، بر آنها آسان شده است. برای برخی افراد، طعم مرگ به قدری مورد استقبال قرار می گیرد که یک نوشیدنی آب برای یک فرد تشنه است. در قرآن کریم آمده است:

تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ . (سورة النحل : ٣٢)

«فرشتگان جانهای خود را بیرون می آورند، در حالی که در حالت پاکی و تقوا هستند.» (قرآن، سوره 16، آیه 32)

بیست و دوم: برکات معرفت الهی (عرفه یا "*معاریفه*") و ایمان ("*ایمان*") برای آنها امن و مطمئن باقی می ماند. اینها برکاتی هستند که برای دستیابی به آنها، انواع سختی ها، پریشانیها، رنج ها و غم ها به دوش می آید. خداوند متعال در قرآن کریم فرموده است:

يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ (سورة ابراهيم : ٢٧)

«خداوند کسانی را که ایمان آورده اند، با گفتاری استوار در زندگی دنیا و آخرت استوار می کند». (قرآن، سوره 14، آیه 27)

بیست و سوم: در زمان مرگ آسایش و آرامش به او داده می شود و با آرامش و رضایت مژده ورود به بهشت را به او می دهند. در قرآن کریم آمده است:

لَا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ . (سورة الصافات : ٣٠)

«نترسید و غمگین نشوید، و بشارت بهشتی را که به شما وعده داده می شد، بشنوید!» (قرآن، سوره 41، آیه 30).

اکنون نه از رنج های آخرت ترسی خواهد داشت و نه غم و اندوه از پشت سر گذاشتن نعمت ها و آسایش های دنیا.

بیست و چهارم: او با سعادت زندگی ابدی در بهشت مورد لطف قرار خواهد گرفت.

بیست و پنجم: در زمان مرگ، روح او روشن می شود و در حضور فرشتگان مورد تکریم و تعالی قرار می گیرد. با توجه به وضعیت ظاهری او، جسد او با احترام و احترام لازم مورد رسیدگی قرار می گیرد و روی شانه مردانی که برای ادای احترام به مراسم تشییع جنازه او جمع شده اند به قبرستان برده می شوند. تعداد زیادی از مسلمانان در نماز تشییع جنازه او شرکت خواهند کرد تا نشانه بزرگی از احترام به مردگان و همچنین برای خودشان باشد. مردم با یکدیگر رقابت می کنند تا شانه های خود را برای تشییع جنازه او هموار کنند.

بیست و ششم: قبر او وسیع و روشن شده است. او تا روز قیامت در یکی از باغهای بهشت می ماند.

بیست و هفتم: او از آزمایش پرسش در قبر در امان خواهد بود. پاسخ های صحیح [به سؤالاتشان] به او الهام خواهد شد.

بیست و هشتم: روح او در حالت صمیمیت با خدا خواهد بود. در پرنده ای سبز بهشت انداخته می شود و با برادران پرهیزگارش می ماند.

بیست و نهم: او در روز قیامت با عزت بزرگ و با تاج و تخت برمی خیزند. او بر "*برق*" سوار خواهد شد (سواری آسمانی که با آن وارد بهشت می شود).

سی سال: چهره او روشن و درخشان خواهد شد. در قرآن کریم آمده است:

وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ. (سورة عبس:٣٨-٣٩)

«در آن روز، چهره ها روشن می شوند، می خندند، و به بشارت (از سوی پروردگارشان) شادمان هستند!» (قرآن، سوره 80، آیه 38-39)

سی و یکم: او از وحشت و عذاب روز قیامت در امان خواهد بود. در قرآن کریم آمده است:

أَفَمَن يُلْقَىٰ فِي النَّارِ خَيْرٌ أَم مَّن يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۚ (سورة : ٤٠)

آیا کسی که به جهنم افکنده می شود بهتر است یا کسی که روز قیامت به سلامت می آید؟**!**

سی و دوم: دفتر اعمال در روز قیامت به دست راست آنها تحویل داده می شود. برخی از آنها از حساب معاف خواهند بود و نیازی به ثبت اعمال خود نخواهند داشت.

سی سوم: برخی هستند که حسابشان برایشان آسان می شود، و برخی از آنها به هیچ وجه حساب نمی شوند.

سی و چهارم: در زمان وزن اعمال، ترازوی اعمال نیک از اعمال بد سنگین تر است.

سی و پنجم: از حوض کوثر پیامبر اکرم (ص) به او آب پاک داده می شود که دیگر هرگز تشنگی نخواهد داشت.

سی و ششم: او به سلامت از پل «*صراط*» عبور می کند و از جهنم نجات می یابد.

سی و هفتم: او نیز مانند پیامبران خدا (رضی الله عنه) در دشت قیامت برای دیگران شفاعت خواهد کرد.

سی و هشتم: او به ملکوت ابدی بهشت و برکات جاودان خواهد رسید.

سی و نهم: به او افتخار برخورداری از خشنودی و قدردانی خداوند خواهد رسید و مورد قبول و تأیید الهی قرار خواهد گرفت.

چهلم: او از دیدن خدای متعال، موضوع پرستش کل خلقت از ازل تا بی نهایت، که نه شکل فیزیکی و نه شکل دارد، از بزرگترین نعمت برخوردار خواهد شد.

من در اینجا این تعداد [از نعمت ها به مقدار چهل] را با توجه به درک ضعیف خود با شرح بسیار مختصری از هر یک فهرست کرده ام زیرا شرح و بسط به فضای بیشتری برای این کار نیاز دارد. به عنوان مثال، من ملکوت ابدی را به عنوان یک برکت توصیف کرده ام. اگر بخواهم این یک نعمت را با جزئیات توصیف کنم، این به تنهایی از چهل برکت فراتر می رفت. باز هم جزئیات هر یک از اینها چنان متنوع و گسترده است که خداوند جز دانای غیب آنها را نمی داند. قرآن کریم اعلام می کند

فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّآ أُخْفِيَ لَهُم مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَآءًۢ بِمَا كَانُوا۟ يَعْمَلُونَ

هیچ نمی داند چه چیزی را از شادی برای آنها پنهان می دارد، به پاداش آنچه انجام می دادند. (سوره 32، آیه 17)

پیامبر اکرم صلی الله علیه وسلم در حدیثی فرموده است : بهشت مجهز و مجهز به نعمت هایی است که نه چشم آن را دیده است و نه گوشی از آن نشنیده است و حتی به دل کسی اندکی از آن خطور نکرده است.

خداوند در قرآن کریم فرموده است:

قُل لَّوْ كَانَ ٱلْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّى لَنَفِدَ ٱلْبَحْرُ قَبْلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّى وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِۦ مَدَدًا ﴿١٠٩﴾

«اگر اقیانوس برای سخنان پروردگارم مرکب شود، دریاها پیش از آنکه سخنان پروردگارم تمام شود، تمام می شود، حتی اگر همانند آن را به عنوان مکمل بیاوریم!» (قرآن، سوره 18، آیه 109)

مفسران قرآن کریم گفته اند که کلماتی که در این آیه ذکر شده است، سخنانی است که خداوند متعال برای خشنودی و سعادت با اهل بهشت سخن می گوید. وقتی این شرایط بهشت است، نمی توان کسی حتی یک میلیونم نعمت آن را دانست.

برای رسیدن به این نعمت بزرگ لازم است که شجاعان برای آن تلاش کنند و کسانی که علم و درآمد دارند برای آنها کار کنند. باید بدانید که بنده به چهار صفت نیاز دارد:

1 . دانش
2 . اعمال و تلاش [بر اساس دانش کسب شده]،
3 . اخلاص [در تلاش بر اساس علم اکتسابی]، و
4 . ترس از خدا [که ممکن است اعمال در نظر خدا به دلیل کاستی های مختلف ناقص باشد و بنابراین شایسته پذیرش الهی نباشد].

لازم است که بنده خدا قبل از هر چیز مسیر عمل را تعیین کند [برای رسیدن به هدف واقعی زندگی خود، همانطور که قبلا توضیح داده شد، که به نوبه خود به سعادت ابدی و پیروزی ابدی منجر می شود] و این تنها به کمک علم امکان پذیر است. جستجوی مسیر عمل بدون دانش چیزی بیش از دست زدن در تاریکی نخواهد بود. بنابراین، او باید به خواسته های علم عمل کند، اما بدون عمل هیچ پیشرفتی نمی کند. هر کاری که انجام دهد، باید منحصرا برای جلب رضایت خدا باشد. عمل بدون اخلاص به او سودی نمی رساند، بلکه ممکن است به او آسیب برساند. پس از آن، او باید همیشه در ترس از مقبولیت یا عدم پذیرش اعمال خود باقی بماند. بدون دوز ترس [یعنی *تقویع*]، او مستعد فریب خواهد بود [به دلیل خودخواهی در مقابل فروتنی در برابر خدا].

بخش سوم: منابع معرفت برای رسیدن به هدف واقعی زندگی بشر و دستیابی به سعادت ابدی و پیروزی بی پایان

این رساله به جزئیاتی به هدف واقعی زندگی و مسیر دستیابی به آن پرداخته است که به نوبه خود به سعادت ابدی و موفقیت بی پایان می انجامد. این موضوع بسیار زیاد و شدید است که در طول قرون گذشته جلدهایی توسط دانای بزرگ حقایق جهانی یا گنوسی نوشته شده است تا آن را تبیین کنند و راه بشریت را روشن کنند. این رساله کوتاه کوشیده است تا در پرتو معنویت و نوشته های یکی از بزرگترین نمایندگان این دانش که بشریت تاکنون تولید کرده است، یعنی امام محمد غزالی (رحمه الله) نگاهی اجمالی به عظمت آن ارائه دهد. فهرست کردن برخی از بزرگترین آثار در این زمینه که برای همه بسیار مرتبط و مفید هستند، که همه جویندگان حقیقت می توانند از آنها بهره مند شوند، از اهمیت بالایی برخوردار است. در این مرحله منصفانه است که بپرسیم از کجا می توان علم مربوط به هدف زندگی و راه های رسیدن به سعادت ابدی و موفقیت بی پایان را به دست آورد تا راه برای کسی که می خواهد آن را طی کند روشن و روشن و گسترده شود و با عمل به این معرفت، در واقع به هدف زندگی خود برسد و بدین ترتیب در حالت سعادت ابدی و موفقیت بی پایان غوطه ور شود؟ خوشبختانه ، این دانش بزرگ ، اگرچه معمولا شناخته شده نیست ، اما در دسترس هر کسی است که می خواهد از آن بهره مند شود. شناخت راه رسیدن به هدف واقعی زندگی و متعاقب آن سعادت ابدی و پیروزی بی پایان را می توان از آثار شگفت انگیز زیر به دست آورد که راه را برای همه جویندگان صادق حقیقت روشن می کند:

1. از طریق مطالعه عمیق قرآن، به کمک تفسیری خوب، در پرتو ده هدف قرآن که غزالی در کتاب «*جواهر القرآن*» یا «جواهرات قرآن» بیان کرده است که در این رساله نیز بیان شده است. این ده هدف را مطالعه کنید، آنها را درک و درونی کنید، قرآن را با در نظر گرفتن این ده هدف مطالعه کنید و علاوه بر این، کتاب های زیر را با توجه به این ده اصل و هدف مطالعه کنید.
2. کتاب «منهاج العابدین الا جنت رب العالمین» *غزالی یا «بهترین راه برای عبادت کنندگان خدا که آنها را به بهشت پروردگار همه جهان ها و موجودات هدایت می کند»* یا عنوان کوتاه «بهترین راه برای نمازگزاران» است. این کتاب به طور خلاصه هدف زندگی و چگونگی دستیابی به شادی ابدی و موفقیت بی پایان را توضیح می دهد. گزیده های زیادی از این کتاب قابل توجه در این رساله گنجانده شده است.
3. مقدمه قابل توجه کتاب «*کیمیای سعادت*» غزالی که به زبان فارسی یا «کیمیاگری یا عامل دگرگون کننده تغییر برای سعادت ابدی و موفقیت بی پایان» نوشته است، که سعادت و جاودانگی ابدی و موفقیت واقعی یک انسان را تبیین می کند. بخش باقیمانده این کتاب را نیز می توان خواند تا چهل مرحله مورد نیاز برای پیشرفت در این مسیر را بیاموزید. مقدمه قابل توجه این کتاب در بخش اول این رساله به طور برجسته ای برجسته شده است.
4. مجموعه چهار جلدی حکمت غزالی با نام «*احیا العلوم الدین*» یا «احیای معرفت راه خدا» که به «احیای علوم دینی» نیز معروف است. این کتاب عظیم که به چهل کتاب کوتاه تقسیم شده است که هر کدام نمایانگر گامی در مسیر معنوی عرفان یا «*معاریفه*» خداوند است، شرح مفصلی از هدف زندگی انسان و مسیر رسیدن به سعادت ابدی ارائه می دهد.
5. آخرین اما نه کم اهمیت، شاعر پرفروش شرق و غرب، مولانا جلال الدین رومی، معروف به «مولانا»، بزرگترین شعر در مورد عرفان خدا در کل تاریخ بشر را سروده است، به نام «*مثنوی معنوی*» یا «دوبیتی های معانی عمیق معنوی». لطفا آن را با ترجمه خوب و توضیحات علمی مطالعه کنید. این کتاب باشکوه حکمت عمیق درونی قرآن را به نمایش می گذارد و به کمک آن می توان به هدف زندگی خود و در نتیجه سعادت ابدی و موفقیت بی پایان دست یافت.

فهرست کتاب های توصیه شده می تواند بسیار زیاد باشد، زیرا گنجینه های جاودانه خرد که توسط استادان خوشبختی ابدی - گنوسی ها یا دانان حقایق جهانی و حکمت الهی - به جا مانده است بسیار زیاد است. با این حال، سفر یک میلیون مایلی باید از جایی آغاز شود و این لیست کوتاه، هم نقطه شروع و هم اوج این سفر بزرگ برای جستجوی خوشبختی ابدی و موفقیت بی پایان خواهد بود. باشد که در سفرتان به سوی خودشکوفایی راستین و دستیابی به مقصود واقعی زندگی و متعاقب شادی جاودان و شادی جاودان به گونهای الهی محافظت و هدایت شوید.

کتاب های توصیه شده برای مطالعه بیشتر

تفسیر التستری (تفاسیر بزرگ قرآن کریم) اثر سهل بن عبدالله التستری (نویسنده)، یوسف مری (ویراستار)، آنابل کیلر (مترجم)، علی کیلر (مترجم)
ناشر: Fons Vitae (13 آوریل 2011)
شابک 10: 1891785192; شابک 13: 978-1891785191
این تفسیر قرآن از آیات منتخب به معانی عمیق تر وحی الهی می پردازد و جواهرات نهفته در اعماق درون را آشکار می کند.

پیام قرآن: شرح کامل متن عربی وحیانی همراه با نویسه گردانی موازی توسط محمد اسد (ویراستار، مترجم)
ناشر: بنیاد کتاب; نسخه تجدید نظر شده (1 دسامبر 2008)
شابک 10: 1904510353; شابک 13: 978-1904510352
این یک تفسیر یا تبیین کامل از قرآن است.

راه بندگان نمازگزار به بهشت پروردگار جهانیان (منهاج العابدین) اثر امام غزالی (ع)
ناشر: انتشارات الباز آمریکا (2011)
شابک ۱۰: 1882216261; شابک 13: 978-1882216260
آخرین کتاب امام غزالی (ره) مسیری یک گام برای کمال و روشنایی معنوی را ترسیم می کند.

کیمیای سعادت الغزالی جلد 2 نوشته امام محمد غزالی (نویسنده)، جی آر کروک (مترجم)، لاله بختیار (مقدمه)
ناشر: انتشارات کازی (1 ژانویه 2007)
شابک 10: 1567446744; شابک 13: 978-1567446746
شاهکار امام غزالی (ره) «*کیمیا سعادت*» عامل دگرگون کننده شادی ابدی و موفقیت بی پایان را ترسیم می کند.

احیای علوم دین (احیا علوم الدین) 4 جلد مجموعه امام محمد غزالی (نویسنده)، محمد مهدی شریف (مترجم)
ناشر: دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان (2011)
1010021 شناسه محصول; شابک: 9782745159458
http://jamalon.com/en/1010021.html
خلاصه ای از حکمت 4 جلدی امام غزالی (ع) همه جنبه های مسیر معنوی را که منجر به دستیابی به هدف زندگی و در نتیجه سعادت ابدی و موفقیت های بی پایان می شود، تشریح می کند.

مثنوی (6 جلد) اثر مولانا جلال الدین رومی. R.A. نیکلسون (مترجم)
http://www.dar-al-masnavi.org/about_nicholson.html
«*مثنوی معنوی*» یا «دوبیتی معانی عمیق معنوی» اثر شاعر پرفروش آمریکا معروف به مولانا کتابی باشکوه ۶ جلدی است که حکمت عمیق درونی قرآن، معنا و هدف عمیق تر زندگی فرد و در نتیجه شادی ابدی و موفقیت های بی پایان را به نمایش می گذارد. این بهترین شعر معنوی است که تا به حال در مورد عرفان و عشق الهی نوشته شده است.

تاب آوری، مثبت اندویشی، خوش بینی، آرامش درونی، آرامش، شادی، سعادت ابدی و پیروزی بی پایان در عصر اضطراب، تلاطم و آشفتگی
PDF رایگان: https://archive.org/details/resilience-positivity-inner-peace-and-happiness-in-an-age-of-turmoil-synopsis/page/43/mode/2up
کتاب چاپی: https://www.amazon.com/Resilience-Positivity-Tranquility-Happiness-Turbulence/dp/B09B5HTJ4T

کتابشناسی

[1]ترجمه سوری از کتاب ملاک عمل ابوحمید غزالی (*میزان العمال*) ویرایش س. دنیا (انتشارات دارالمرائف، قاهره، چاپ اول، ۱۹۶۴) صفحات ۱۸۰-۱۸۱. ترجمه محمد حزین. برگرفته از http://ghazali.org/works/mizan-en.htm

[2]. الغزالی، محمد. ترجمه انگلیسی: بلال، محمد عاصم. *کیمیاگری* سعادت ابدی. لاهور، پاکستان: انتشارات کازی، 2001. صص XV-XXIII.

[3]. الغزالی، محمد. ترجمه انگلیسی: بلال، محمد عاصم. *کیمیاگری* سعادت ابدی. لاهور، پاکستان: انتشارات کازی، 2001. صص 1-47.

[4]. الغزالی، محمد. ترجمه انگلیسی: بلال، محمد عاصم. *کیمیاگری* سعادت ابدی. لاهور، پاکستان: انتشارات کازی، 2001. صص 48-68.

[5]. الغزالی، محمد. ترجمه انگلیسی: بلال، محمد عاصم. *کیمیاگری* سعادت ابدی. لاهور، پاکستان: انتشارات کازی، 2001. صص 77-90.

[6]. الغزالی، محمد. ترجمه انگلیسی: بلال، محمد عاصم. *کیمیاگری* سعادت ابدی. لاهور، پاکستان: انتشارات کازی، 2001. صص 91-140.

[7]. الغزالی، محمد. ترجمه انگلیسی: بلال، محمد عاصم. *کیمیاگری* سعادت ابدی. لاهور، پاکستان: انتشارات کازی، 2001. صص 141-142.

[8]. غزالی، محمد. ترجمه انگلیسی: انصاری، اقبال حسین. *منهاج العابدین* (بهترین راه برای عبادت کنندگان). کراچی، پاکستان: دارالاشعار، 1998. صص 8-20.

[9]. الغزالی، محمد. ترجمه انگلیسی: ابوالقاسم، محمد. *جواهر القرآن* . کوالالامپور ، مالزی: انتشارات دانشگاه مالایا ، 1977. صص 19-33.

[10]. الغزالی، محمد. ترجمه انگلیسی: الشریف، محمد مهدی. *احیا علوم الدین* (احیای علوم دین). بیروت، لبنان: دارالکتب العلمیه، 2011. دوره 3 ، صص 22-28 ، 35-38.

[11]. الغزالی، محمد. ترجمه انگلیسی: انصاری، اقبال حسین. *منهاج العابدین* (بهترین راه برای عبادت کنندگان). کراچی، پاکستان: دارالاشعار، 1998. صص 363-369.

[12]. الغزالی، محمد. ترجمه انگلیسی (از ترجمه اردو): حسن، عرفان. *Ayyuhal Walad* (پسر یا دختر عزیز من). مجموعه کتاب های کوتاه امام غزالی: کراچی، پاکستان: دارالاشعار، 1383. دوره 1 ، صص 13-17. ترجمه انگلیسی برگرفته از: http://www.ghazali.org/books/My%20Dear%20Beloved%20Son.doc

[13]. الغزالی، محمد. ترجمه انگلیسی: انصاری، اقبال حسین. *منهاج العابدین* (بهترین راه برای عبادت کنندگان). کراچی، پاکستان: دارالاشعار، 1998. صص 401-411.



این رساله خوانندگان را به چالش می کشد تا جاه طلبی ها را بالا ببرند و به اوج دستاوردهای انسانی برسند، به جای فرو رفتن در اعماق ناامیدی و دستاوردهای پایین به دلیل فقدان هدف و جهت گیری واقعی در زندگی، فداکاری ناخودآگاه به دنیوی و رضایت از چیزهای عادی. این رساله که با پیشرفت آن شدت می یابد، هنر پتانسیل و ارزش ممکن و واقعی انسان را نشان می دهد که به نوبه خود به شادی ابدی و موفقیت بی پایان به زندگی جاودانه منجر می شود. محدودیت های بدن، ذهن و عقل انسان که در قیود ابعاد زمان و مکان گرفتار شده اند، بیش از حد با بلندی قلب و روح آن جبران می شوند، زمانی که از غل و زنجیرهایی که آن را نگه می دارند، رها می شود. این رساله انسان را به اقیانوس بی نظیر شادی ابدی و موفقیت بی پایان هدایت می کند و انسان را محکم در مسیر سعادت ابدی قرار می دهد، چشم اندازهای جدیدی از آگاهی و روشنایی معنوی را که قبلاً ناشناخته بود باز می کند و با طلوع حقایق ابدی به اوج خود می رسد.